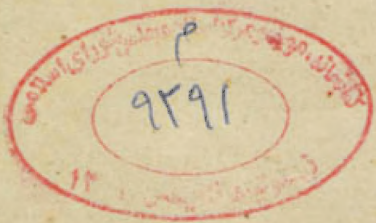


۱۲ - ۳۶ شد

۳۱۳۴  
۲۳۲۱۵



بازدید شد  
۱۳۸۲

۹۰۸۸-۹۲۹۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تذکره التواریخ*

مؤلف: *امیرکسی بن محمد الصفی زری*

موضوع: *تاریخ*

شماره ثبت کتاب: *۸۵۵۱۲*

شماره قفسه: *۱۱۹۹۶*

خطی و فهرست شده  
۹۲۹۱







۱۲۴۰  
۱۵/۱۲/۴۰

محمد علی  
شهیدی

کتابت در روز نهار ماه مهر سن ۱۲۴۰ قمری  
که لقب به بابا قاسم بود بابا است بنمبر که علی  
بابا در حجاب بند است بدو هزار و دویست و هشتاد  
مشت به بابا به بطریق ساری  
۱۲۱۲  
که در روز دهم در شهر تبریز  
در شب غره فرقه احکم ۱۱۰۷

توکل الله بنور وجهه

۱۶۴۱



کتاب التواریخ

این کتاب کیاب یا منحصر بفرد است تألیف  
درویش اسم غلامنیر و تألیف میرکمی بن  
عبدالتطیف قزوینی است المتوفی در سنه ۹۶۰  
هره محمد بن شجاع الملک شیرازی  
در دوم پشنبه ۴ رجب ۱۳۴۶  
هجری قمری سنه ۱۲۴۰



کتابخانه  
جعفر سلطان القزويني

برابر ۶۰۵ قمری



بسم الله الرحمن الرحيم

تسبیح خلد ملا یاقوت

حمد و سپاس خدا را که سلاطین جهان بر آستانه غفلت کینه بندگانشند  
و خاقین زمان بر درگاه جلالتش با نور مر و فرمان ملکانش از دست انتقال  
معدنست و برز که ذات بی باکانش از دست تغییر و زوال مأمون و مملوکات  
زاکیات بر پیر آفرانان ابو القاسم محمد مصطفی و موسی اوعی الرضی و زبیری  
مملوکات اند و سلاطینهم اسمعیل و بعد این مختصر است در بیان احوال حضرت  
مصطفی صلی الله علیه و آله افضل المملوکات و از طرف انجیات و در درج طبقات  
محکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد از آن لوای سلطنت برافراشته اند  
بر بلاد و امصار استیلا یافته در ممالک ایران تصدی حکومت ایالت  
شده اند و ذکر بعضی از علما و وزراء نامدار بر سبیل تعظیم و بطی احوال  
و اچار بموجب فرمان واجب الادعایان در باب کاتبان حضرت محمد صلی الله علیه و آله  
سلطنت و کامرانی باه آسمان مبدلت و جهانیا فی نظر الطاف الهی در دفع  
سیادت و پاوش هی مطلع انوار هدایت خود مان پیغمبر تسبیح آثار عجب

خاندان

خاندان حیدری انکه در باغ شهر یاری و اقبال نهایت بی مهال و در دستار  
رانت و افضال سرودیت و کمال حدت طبع نقادش بر تریه اعلی دو  
و ذین و قادش بدرجه قصوی نظم و لش بحشم افسین از در پیکر ابر در ز  
بیمت هدا احوال عالم خود است **ک**انتاج اقدام نظر انوار رس بر نظم رخ  
بر خطوط است و ان تلیق کرده و آثار ارقام ملک بدایع نقاشی عیار  
نقش بر چهره کل و ریختن توفیق نموده **م**حقق است که گران مقلد زنده  
نراشته قلش را بقل بر دارد و همیشه کوی جفت در میان سیدان است  
دولت بوده و پیوسته زبان اهل بیان کسب شایسته لطف خیال محمود  
بوده **ن**کمال ذات شرفش رشیح مستغنیست **ب**ا هتایب حجت  
شب تجلی را **ا**نی السلطنة القاهرة عهد الفرائد الهی عا لسلطنة  
در افراده العادل و النصف و الاقبال ابو الفتح بهرام میرزا الحسین الفوی  
لا زالت الایات نوره و ملامه منصوره آيات حجت و غایت دکای  
مانوره نشوره در یک کتاب منظم می دود و در ریب و حریت کلام  
ایات و اخبار و امثال طریق تعقیب می دود و نام قصه و مجرب  
در کس ختم مطلوب آن بیعت توند کرد و این مختصر است بر طبق  
انوار رخ **م**شتمن است بر چهار قسم **ف**صل اول در بیان هدایت مال  
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و آله و آل و  
عبدان



**فصل اول** در ذکر حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و آله **فصل دوم** در ذکر ائمه هدی  
 علیهم افضل التحیه و التسلیم و الدعاء **فصل سوم** در ذکر بابا و شایسته ای که نقل از امام  
 زنده دانی بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر شیخ ابوبکر یار و دهن مرتکب آن دو  
 و چهار صد و پنجاه **فصل دوم** در ذکر گریبان دهن پادشاه مرتکب آن مقتصد  
 سبی و چهار سال **فصل سوم** در ذکر ملک طوافی و شویب و دهن  
 ملک آن سید و فخره سال **فصل چهارم** در ذکر سمانیان که ایشان را کاکه  
 نیز خوانند سبی و یک تن مرتکب آن پانصد و شصت سال **فصل پنجم**  
 در ذکر جعفر که بعد از اسلام حکومت سلطنت داشته اند و آن شایسته است  
 و شش بیست **فصل اول** در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 تصدیر حکومت شده اند **فصل دوم** در ذکر قنوق و سبط بن زید **فصل سوم**  
 در ذکر بن عباس **فصل اول** در ذکر صفات سلاطین ایران که در زمان نبی  
 تصدیر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است **فصل اول**  
 در ذکر طاهریان **فصل دوم** در ذکر صفاریان **فصل سوم** در ذکر سامانیان **فصل چهارم**  
 در ذکر غوریان **فصل پنجم** در ذکر آل بویه **فصل ششم** در ذکر سبکیان  
 در ذکر خوارزمشاهیان **فصل هفتم** در ذکر آتکریان **فصل هشتم** در ذکر اسماعیلیان  
 اول اسماعیلیان نرسند **فصل نهم** در ذکر اسماعیلیان **فصل دهم**  
 در ذکر سلاطین فراتر از ایران **فصل یازدهم** در ذکر سلاطین مغول **فصل بیستم** در ذکر سلاطین

در ذکر سلاطین

ملوک طایف که بعد از سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن شایسته است  
 برخی فصل است **فصل اول** در ذکر جوینیان **فصل دوم** در ذکر ایلخانیان **فصل سوم**  
 در ذکر شیخ ابوالفتح ابوالنجو و مظفریان و آن که در ذکر شیخ ابوالفتح **فصل چهارم**  
 مظفریان **فصل پنجم** در ذکر ملک کت **فصل ششم** در ذکر سیداران **فصل هفتم**  
 در ذکر امیر تیموریان **فصل هشتم** در ذکر پادشاهان ترک و آن دو فصل است **فصل اول**  
 در ذکر قراقرق و قونلو **فصل دوم** در ذکر آق قویونلو **فصل سوم** در ذکر سلاطین افغان  
 که بعد از سلاطین سمانی و باور الهی و خراسان **فصل چهارم** در ذکر پادشاهان  
 خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت علیه علیه صلی الله علیه و آله  
 یا انوار علیه السلام و الدوله الیه ریدینه که مقصود از سبی ازین است  
 شرفیاب بهر چه و ما فرغیم این است و الله المستعان علیه السلام  
 در بیان احوال هدایت ال صفات سید الرسلین و امیر محمدین صلوات الله علیه  
 و علیه و آله و این بر دو فصل است **فصل اول** در ذکر صفات مصطفیٰ صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم و لذت اخفوت و در حجه وقت طریق آن ب محمد ص  
 الاول و بردایت قائم روزه و شنبه بعد از طلوع صبح و تا وقت روز و آن **فصل دوم**  
 عام الفی در عید کبری آنو شنبه و آن عادل در کعبه که شرفها علیه السلام  
 کینست بابر کش ابراهیم است و نام شهر را اخفوت محمد و احمد است و آن  
 زمان علم بدان ناطق است و نسب شرفش ازین محمد بن عبد الله علیه السلام



بن یاشم بن عبد مناف بن زهره بن قصی بن هلال بن کنانه بن کعب بن لوی  
بن غالب بن فهر بن مالک بن کنان بن کنانه بن خزيمة بن  
مطلب بن الیاس بن مضر بن عدنان و نسب عدنان با اسمعیل بن ابراهیم  
علیهما السلام می پیوندند اما محققان گفته اند که واسطه جنبه است و مادر  
انحضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب  
بن مره است و مرقه انحضرت اول خیزد روز ثوبه کنیزک ابولهب است  
و بعد از او حلیه بنت عبد الله بن الحارث السعیدی از بنی مکر بن ابراهیم  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عقیله  
درگذشت و چون سن مبارکش پیش رسید مادرش آنرا وفات  
و بعد از فوت آنرا خاتون حبش عبد المطلب محافظت انحضرت نمود  
و چون فرستاده شد عبد المطلب درگذشت بعد از آن ابوطالب که عم  
ایمانی آن حضرت بود کفیل انحضرت شد و رعایت و حمایت آن حضرت  
قبل از ظهور نبوت و بعد از آن بود اجماع می نمود و بر تمام فرزندان متوجه  
و تقدیم میکرد و چون در اوده ساله شد ابوطالب انحضرت را همراه  
خود تجارت شام برد و بصواب دید بچرا راهی که ملاقات  
در انحضرت مشاهده کرده بود باز کرد و آید که با او همودان  
او غندی کند و در بیت پنج سال بجهت خود که علیها السلام تجارت

شام رفت چون ازین سفر مراجعت فرمود و خدیجه را در بیاض  
آورده چون بی پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند آن  
در آن کار حکم فرمود و حجره را سودا بدست مبارک خود بردگن ۱۶  
فشانده و چون سن شریف انحضرت چهل سال تمام شد مرسل علیه السلام  
در خارج را بر او ظاهر شد و بی جهاد و تقاضا او را شرف و بی شرف  
کرد آید و به نبوت بخلق فرستاد و در آن نازل گشت آن حضرت  
تا مدت سه سال مردم را در خفیه برین اسلام دعوت می نمود  
و مردم آنکه اندک بدین در می آمدند بعد از سه سال نعوذ بالله  
دعوت دین اشکارا کرد و میان قریش را دشنام داد و گفت  
قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را محبت  
بسیار میدادند و مبالغه در ان برای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه ابدای کفایت  
بعضی از مسلمانان را بجای فرستاد و در سال پنجم کفار  
از خاتم خشم دعوت اتفاق نمودند که با نبی باشند  
و با نبوت و مخالفت کنند و عهدنامه درین باب کردند  
و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آن حضرت داشتند که  
جهت اجابت که با او کفار در حق آن حضرت غدری کنند



و یی را با سیر بنو هاشم در حصار ی که از ایشان  
 در آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بنو هاشم در آن  
 شعب که تعلق با ابوطالب داشت پنهان و پنهانی گزرا نیدند عبد  
 عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد و بعد از آن بعضی از قریش که  
 میل بی نبی بنو هاشم داشتند آن عهد را باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم و ابوطالب و بنو هاشم از آن شعب بمنزل خود آمدند و در  
 شطط نوال سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و بعد از  
 خدیجه کسبه روز و یکذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سال اعام  
 اهل آن خواند و بعد از آن برادرش عباس را برگزید و ابوطالب داد  
 مروی حلیم بود اذیت خویش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفع  
 نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردن و آن حضرت را  
 این امر که شیر بران قادر نبودند می نمودند چنانکه آنحضرت را  
 نتوانست بود بیکایک طایف رفت و یکماه در یکایک ببرد  
 کس دینی او نپذیرفت و با او جفا که کردند متوجه گشتند و  
 گروهی از جن بدو رسیدند و مسلمان شدند و یکمیان اتفاق  
 کرده بودند که آنحضرت را در شهر گزرا نند مگر مطعم بن عدی از  
 اهل مکة بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

از آنکه از آن  
 در آن روز  
 در آن روز  
 در آن روز

و آنکه آنرا پس حضرت را بخانه خود شرف داد و مطعم و لایه وی را  
 سرور خبردار بود و وی نظمت می نمودند و آن حضرت با مردمی  
 بر بنیادی کفار صبر می نمودند و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در  
 سال سیزدهم هجرت در مدینه آن از مردم مدینه در شب دوم از ایام  
 تشریف رخصیه مسلمان شدند با حضرت بیعت کردند که هیچ  
 بر دلالت باشند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت  
 و تصعب ابن عمر را همراه ایشان مدینه رساند و ما این از آن بیعت  
 تعلیم و در آن روز اهل مدینه سرور مسلمان شدند و چون کفار خویش  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اجماع کردند آن حضرت مجاهد با انصار رفیق بود  
 و حضرت ابراهیم بن عبد السلام را در یک منزل خود بگذشت تا او را که از  
 مردم نژاد آن حضرت بود و ایضا جان رساند و خود از غفلت آن نغمه ای  
 سال چهاردهم از نبوت در ماه ربیع الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزل کرد  
 و در آن ایام حضرت ابراهیم بن عبد السلام از مدینه بروی آورد و آنحضرت باقی  
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از چهارده شبانه روز خانه ابراهیم انصاری  
 نقل فرمود و در حدود آن نه زمینی که اکنون بقعه مبارک است بنمودند  
 مسجد و خانه ساخت و مردم مدینه آنحضرت را انصاری کردند و در آن  
 لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از صحبه و آن که در شهر مدینه و حوالای آن بود

از آنکه از آن  
 در آن روز  
 در آن روز  
 در آن روز



صحیح فرمود و مسلمانان را سر بخت آن حضرت آمد مسلمانان شدند  
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله میان یاران عقد موافقه بست حضرت ابو جریج  
 علی بن ابی طالب فرمود که میان یاران عقد موافقه بستی و میسج  
 برادر بی قین نمودی آن حضرت فرمود که انت انبی فی الدین لا اله الا الله  
 برادر من در دنیا و آخرت بفرمان الهی فایده علی السلام با حقن او المومنین علی  
 ترویج فرمود و قتل یگان که محال شد مدت ده سال که پیغمبر صلی الله  
 و آله و سلم در مدینه قیام داشت نجاتش بر سر و سر دشمنان و  
 بیت هفت بار با کفار با حقن آن عزاکر و تفصیل آن در کتاب مفصل مذکور  
 اما در نه غزوه آن حضرت را با فکس مارک خود با کفار مقابله واقع  
 اول غزوه بدر است که در صبح روز جمعه هجدهم رمضان سال دوم از هجرت  
 واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسجده و حج نواز مهاجرو انصار  
 گفت اند بسجده و بنده کس در موضعی که آن را بدر خوانند با هفتاد نفر  
 که مقدم ایشان ابو جریج بود و نه صد و نه گاه کس همراه داشت غزوه  
 در شکر اسلام افتاد و شتر و دو اسب و شش زده و شش شتر پیش برد  
 درین غزوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابو جریج و سید الشهدا  
 بنی نضیر و امین بن خلف با افتاد کس از منافقین و دشمنان که در آن  
 اسیر شدند و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام جدا

۱

کس از مهاجرو انصار شهید شدند غزوه احد است که در هفتم ماه ثوال  
 سال سوم از هجرت واقع شد ابو سفیان و عسکر بن ابی جهل  
 بن ابیه و خالد بن ولید و ابو عامر و ابی ساسه و کس دیگر آن حضرت را  
 که آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با پیغمبر کس در یابی کوه احد  
 غزاکر درین غزوه اول طرف حضرت را بود و بیت در کس از کفار کشته شدند  
 و در آخر نجاتی رسید حمزه عم آن حضرت را با افتاد کس شهید کردند  
 و افتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک آنحضرت بغیرت شکست خورد  
 و مقتضای خود در خرابا انوار روی فرشت و خون بر روی و شکست  
 فرود آمد و حضرت ابراهیم بن عبیده السلام بغیرت و افتاد کفار را  
 نهم کرد انید و آن حضرت را از شرایشان باز داشت و پیغمبر  
 علیه السلام در حق او فرمود لا فتی الا علی لا سفیر الا اذین  
 بعد از آن کفار بگریختند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درین غزوه  
 و ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضرار بود کشته شدند  
 و از مسلمانان کس شهید گشت و اموال و اسباب و زمان ایشان را راه  
 کرده غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردید و لشکر خود  
 بصورت پدید مسلمانان را سر خندق حفر فرموده بود و آن غزوه در آخرت  
 در ذوالقعدة سال پنجم واقع شده ابو سفیان با ده هزار کس را در خندق

این کتاب از کتب معتبره است و در آن کتب معتبره است و در آن کتب معتبره است



فرمود آمدن بود و مسلمانان با ایشان بدست بست و روزی چهار پنج روز درین  
غزوه عمرو بن عبدود که از پیش پیرمادوات فریش بود بدست ابراهیم  
صلی الله علیه و آله بقتل آمد بعد از آن چون کفار را کار از ایشان رفت  
خوف و هراس بر ایشان غالب شد بکبار گشتند و مسلمانان از شهر  
ایشان خلاص یافتند درین غزوه تیری بدست سعد بن معاذ رسید  
بعد از آن که بنی قریظه بدان در گذشت هم غزوه بنی قریظه است ع  
بعد از آن که در میان روزگار غزوه خندق خارج شد پس آنکه  
بنی قریظه نفس عند کرده بودند و در غزوه خندق با کفار حاضر شدند  
ایشان رفت و بعد از پانزده شب از خندق فرار کردند و بعد از آن  
بن معاذ و دوا لپش و آنکه برودانی نشدند در آن شهر که بود و فرمود  
که کوفن روند و کوه کاه ایشان را برده گفتند و اموال ایشان را بستان  
مسلمانان قسمت فرمودند هم غزوه خیر است که در سال ششم از هجرت  
واقع شده و آن محنت تیره بود در آن ابراهیم بن ابی المیزان علیه السلام در غزوه  
اربعه نفر را فرستاد و با چهار نفر دیگر بانه بالی صبح کرد و عشت  
و بدست اخفوت در آن خلاص آن سلاح و تیر است و درین غزوه بازده  
او مسلمانان بشهادت رسیدند و نود و سه کس از یهود کشته شدند  
صبح گذشت که در رمضان سال ششم از هجرت واقع شده بود ع

با دو هزار و دو کس رفت بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمه خوانند مقصد  
لشکر اسلام جنگ کردند از صحابه کس شهید شدند و از اهل مکه هفت  
کس قتل شدند و شهر بخیر گشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله کوفه بقطیف ایستاد و از آنجا که  
مسلمان شدند هم غزوه چنین است که در ششم ماه شوال سال ششم  
واقع شده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مکه باده بسرا کس  
بجین رفت بخریفه و موذن و ثقیف و ایر و از آنجا که بن عوف  
نصری و مشوای ثقیف که بن عبد بناییل ثقیفی بود و با ایشان چهار هزار مرد  
بود درین غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و در محبت شدند و پیغمبر  
با اخفوت ابراهیم بن عیبه و جاس و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب  
دیگر از بنی هاشم نبات قدم فرمودند تا مسلمانان بر جیب شدند و بر  
حکمران و هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند  
و اموال اسباب موذن و ثقیف بدست مسلمانان افتاد هم غزوه  
طایفه است که هم در ماه شوال سال ششم واقع شده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
عوف بن مالک و جعفر بن موذن و ثقیف که از حریفان سر کرده  
بودند و چهار کس از طایفه متحصن گشته بودند توجه شدند و بعد از آن  
آن طایفه را حاضر کرد و در آن بدست چکما حلیسم واقع شد و در  
از صحابه جراحات یافتند و دو از کس شهید شدند بعد از آن از پای







من واداد و عادات عاده و انصر من نصره و اخذ من خذله و ادرك  
مع جيش كان جن بدینه رسید در ماه صفر چار شد و چنانچه شش چال  
الدین حسن بن بوقت این طهر حلا در بحر آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیت ششم صفر  
سنة عشر من الهجرة از در فنا بدر بفا حلت فرموده یعنی گفته اند در ماه صفر  
سنة اصبی و عشر من الهجرة ان حضرت از عالم رفته ابرار المؤمنین علیهم السلام را  
و فضل و قثم بران عباس در غسل انحضرت حاضر بودند ابرار المؤمنین علیهم السلام  
نشین بودند آن حدو کردند و چون تجردت نفسی که اند حضرت ابرار المؤمنین حاضر  
و در همانجا که انحضرت در آنجا عالم رفته بود باطله انصاری با آن رتبه ابرار المؤمنین  
بجو قبر مشغول شد و که کرد و حضرت ابرار المؤمنین و عباس و فضل انحضرت را در دست  
و صورت قبر رسول صلی الله علیه و آله انجا که انحضرت را است کردند و سن سال انحضرت  
و سه سال بوده و انحضرت را بعد از وفات بغیر از فاطمه علیها السلام فرستادند  
نمانده و مادر وی خدیجه است علیها السلام و در بجزات و حارات عادات و شای  
و خفایا و در کرام اخلاق انحضرت بجدات برداشته اند این مختصر ان  
نکته در اعظم مخزات قرانت که تا قیام قیامت یا قیامت تا نبوت  
در رستر زاده اوقاتی جو از در او یاد فیض فضل خدای داد بود و در هر ماهی  
درست تقدیر خزینه جو در عالم طفلی او مقصود **فصل دوم** در ذکر ابرار المؤمنین  
و انباء و انبانی در از دوا عام اند **فصل اول** حضرت ابرار المؤمنین علیهم السلام را

در این

بن تا ششم بن عبد مناف که بر حرم و عیانی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
در است عادات او و سلاطین علیهم و احمیس و ولادت انحضرت در جمعه ششم  
رجب و بر در آنی سیم شماری بود از عام الفیل پس سال در حرم مکه بود و در  
نا طوبی است این ششم بن عبد مناف است که بفضایل بسیار و برکات بسیار  
اتصاف دارد و کنیت شهید انحضرت ابوحنی و ابو تراب است و لقب پیرش  
در طفلی و ابرار المؤمنین و یثوب السبلین بود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
امام حق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و وارث علوم نبی و موسی  
و ابی حجج مومنان است و مقصود از آیه انما ولیکم الله و رسوله انی  
و محبت قول که نصف الطقات در همه است و غزوات رفیق حضرت  
مصطفی بوده مکر در غزوه تبوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان حضرت  
را در مدینه تا یم مقام خود کرده بود و در شان او فرموده است نبی  
بزرگه ابرار من موسی الا انه لا نبی بعدی و در طفلی دیگر فرموده علی  
نبی و امام من همیشه کافه علمای مومنین در سبیل شکر او شهادت  
بمقتضای حدیث صحیح مصطفی انما مدینه العلم و علی بابها و بودای قول  
صریح رتبه ی سلو فی عا شتم مستبزه و مستفید بوده اند و سوره  
عامه بر ابرار السبلین از معراج کرامات و خلاق عادات انحضرت  
و مستفیض گشته ناقب و فضایل و حارات عادات و مد و طیب عادات







رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و محمد بنی کنت اود در القاسم و مادر او  
خولانیت حیفه و عمر و قیمة تو مانند مادرش ام حبیب است ربع  
و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان مادرش ابانیت عقیقه است و ام  
زینب مادر اش ام مسعود بن عمرو بن مسعود شقی است و لقبه  
صفوی و اسمانی و ام الکرام و ام محضر و امامه و ام سیده و بیوه و خدیجه  
از اسماء مختلف اند **۲۱** امام حسن بن علی در تقی در است که رسیده علیها  
حضرت بزرگوار و بزرگوار خود افضل و اکرم اهل عالم است و فرزندان  
المبین و اهل بیت سید المرسلین است کثرت المحقرات ابو محمد است لقبی  
و طیب از یک دست و سید ولادت المحقرات و در شنبه نصف  
رمضان سنه اربع مائه و در مدینه بوده بعد از ولادت حضرت ام المومنین  
عج علیها السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر جاریه رسید مجاریه او  
بر خاست و آنکس عراقی که حضرت امام نیز باشد عراقی برابر است و خفا  
بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند و المحقرات در هیچ الاصل را جدا  
و در بین زن الحرد از محقرات بنویسند که گذشت و در مدینه شریف ز طایفه  
و اعیان است شغول گشت و در آخر با غوای مجاریه علیه السلام ایستاده و در کوفه  
آن حضرت را بخت کائنات محموم ساختند مدت چهل روز چهار روز  
نیم شنبه مفتاح مونس قس و در مدینه و در کوفه و در مدینه و در کوفه و در مدینه و در کوفه

آقا

انتقال یافت و در بقیع مدفون گشت مدت عمر زایش چهل و هفت سال  
و بر او بیعتی حمل داشت بود و المحقرات را بر او بیعتی شش بخند با نروده و  
بوده بود و ام حسن دوم حسین مادرش ابانیت عقیقه است و ام حسن  
مادر او خولانیت منظور و عمر قاسم و عبد الله مادرش ام زینب بوده  
و عبد الرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین از مرم و طلحه و فاطمه مادر  
اش ام ابی و ام عبد الله و ام سلمه و رقیه از انها مختلف اند  
و عقب از او و او و ام آن حضرت از زینب حسن باقی مانده **۲۲**  
**۲۳** امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است ولادت آن حضرت چهل  
شعبه شنبه در دروس نقل نموده آخر شهر ربیع الاول شنبه  
من الحجه و بر او بیعتی در پنج شنبه سیزدهم رمضان بوده و بر او  
شش شنبه پنجم شعبان سنه اربع بوده کثرت المحقرات ابو عبد الله  
است و لقب رشید و طیب و دینی و سید و کی و مبارک و سبط  
و التاج لطفات الله بود از برادر بزرگوار خود امام حسن علی اثر  
و افضل عالمی است جنی و ماویه در حبس ششستین و هشت است  
اهل عراق بطلب المحقرات فرستادند آن حضرت مسلم بن عقیل را  
که این عم المحقرات بود از پیش کوفه فرستاد و فرمودست بفرست  
کس سبقت در آمدند و صورت حال عرض داشت حضرت امام



حين عبد السلام را طلب داشتند و زين اثنا عبيد الله زيارت فرموده  
 بنريد عليه السلام از بصره بگفته آمد مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام  
 از مدبر عراق آمد اهل عراق خلافت کرده عبيد الله زيارت فرمود و در عهد حضرت  
 متفق شد و آن حضرت را با افتخار و دودن و بريدن پيش نهاد و دودن  
 از اهل بيت و اتباع زو جبهه عاشر محرم سنه احدى و ستين شمس  
 مدت عمر نفيس بنجاه و شش سال و پنج ماه و شش روز بود و در حيدر  
 ساير شهدا در جابر بشت گردا و دفون گشت اولاد حضرت سفيان  
 شش اند عا اكر گشت او بوجوه است و مادر او در زمان دختر گزي  
 نزد جده شهر يار كه ملك عجم بود و عبي الصغر مادر او ليلى بنت ابى  
 كه در كربلا شهيد شد و بعضى رو ايات او را اكر كوييد و حيدر  
 فضايله كه در زمان حيات حضرت امام عليه السلام وفات يافته و  
 عبيد الله كه در كودكي در جنگ كرامت يارى بدر رسيد و شهيد شد  
 و سكينه مادر او را در باب بنت امير القيس و فاطمه مادر او  
 ام ابى منب ظكم و بعضى گفته اند آن حضرت در بصره و كربلا  
 او را عا اوسط ميگويند **اسم** امام علي بن ابى دين بن امام  
 بن علي بن ابي طالب و سواد الله و سلام الله عليهم گشت آن حضرت ابو  
 محمد و ابو القاسم و برداني ابو الحسن است و نفيس سيد بن

است رسيد و زود انصاف بود و بعد از امام حسين عليه السلام امام فضل  
 اهل عالم است و ولادتش بر و ايت شمس شهيد در شنبه حرم بن  
 سنه شمس و نفيس در زمان حيات ايرالموس عليه السلام در بصره بود  
 مادرش شمس و زمان دختر گزي بخانه گشت آن حضرت در روز و نفيس  
 تا بعد امام حسين عليه السلام چهار روز و اتباع بنريدن آن حضرت را  
 اهل بيت شمس بودند و بنريدن طوفان ايشان را بدين فرستاد و آن  
 در جوار مرقد نو حضرت رسول صا الله عليه و آله و سلم گشت و در  
 شرف نفيس بن بنجاه و نفيس سال رسيد بر و ايت شمس شهيد در شنبه  
 و در دهم محرم سنه شمس و نفيس و برداني سنه اربع و نفيس در  
 اعداي دين بگزارند شمس رحمت العالمين انتقال فرمود و در شمس  
 گشت آن حضرت را با نروده فسرزند بود امام و فاطمه مقام محمد  
 عليه السلام مادرش ام عبدالله و برداني ام حسن بن ابى محمد  
 بن علي بن ابى طالب و زيد و عمر مادرش ام ولد بود و عبيد الله  
 مادرش ام ولد و حسن و حسين و ابيان نيز ام ولد و حسن و حسين  
 و محمد و يحيى و سليمان مادرش ام ولد و علي كه خرد و در  
 فرزندان بود با خواهر خود و حبيب نيز از ام ولد است و محمد و احمد  
 نيز ام ولد است و فاطمه و عبيد الله و مفضل و ابيان معلوم است كه ام ولد



یا غلام ولادت و بر و آتی عبد الله نیز از ولادت او امام حضرت امام  
است و بعد از آن حج مشهور است و سادات بنی الحنفیه را  
ویند **امام محمد بن علی بن ابی طالب بن امام حسین است صلوات الله**  
علیهم اجمعین کتبت آن حضرت ابو جعفر و لقبش کردادی و شرفی لقبی  
باقرت حجت بقرآن حضرت مبنی و علمش در علم نبی و ائمه است از او  
شهرت شد و بقرت ابو الیاس علیه السلام از جانب پدر و از مادر خاتمه  
شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه و قائم مقام و امام اوست  
مفید گوید آنچه از علم دین و آثار کسین و علم قرآن و سیرت و فضول او است  
از امام محمد باقر علیه السلام ظاهر شده از ویران ولادت او **امام حسین**  
علیهما السلام ظاهر شده ولادت آن حضرت بر و آتی شریف شد و روز شنبه  
سوم صفر سنه سیع هجری و بر و آتی و در جمعه غده چهل و سه روز در شب  
شریف بود و عمر غریبش بر و آیت اربع نجاه و شرفش بود و در وقت آن  
بقول شریف روز و شنبه الفقم ذوالحجه سنه اربع و شصت و یازده  
کتب مطهر است که در زمان ولید بن عبدالملک بر و آتی می آید و پس از آن  
مسموم شد حضرت امام نو علی علیه السلام تصدی غسل آن حضرت شد بعد از  
تمام جوانم تجیزه و تقصیر و بصره نزد جد علی مقدار و ولد بر و آیت  
گشت ولادت آن حضرت بر و آیت شریف شد و بعد از آن ابو عبد الله جعفر بن محمد

بن محمد

و عبد الله بن محمد بن ابی طالب بن امام زین العابدین بن محمد بن ابی کریم  
و عبد الله بن ابی طالب بن امام حسین بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب  
ولد امام سلمه بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب  
**امام جعفر صادق علیه السلام بن امام محمد باقر علیه السلام کتبت مبارک**  
ابو عبد الله و ابو اسماعیل نیز گفته اند و لقب مبارکش مبارک و مفضل آن ظاهر شد  
القاب صادق است آنحضرت در زمان امامت خود شرف ولادت رسول اکرم  
افتخار و قبول بود و امام عالمیان حضرت امام محمد تقی فرموده بر امامت امام جعفر  
صادق علیه السلام منتهی که حضرت رسول علیه السلام و سلم نفسی که در امامت  
علیه السلام و حضرت ابراهیم بر امامت امام حسن نفس کرده امام حسن نفس کرده  
امام حسین علیه السلام و همچنین بر امامی بر امامت امام دیگر نفس کرده تا شرف شد  
سلسله امامت با امام جعفر القاسم محمد مهدی صلوات الله علیه اجمعین و ابی طالب بن ابی  
تو از خلف از خلف نقل کرده اند ولادت آنحضرت چنانچه شریف شد در روز  
آوردن روز و شنبه الفقم رجب الاول سنه ثلث و ثمانین بود و بر و آیت  
سنه ثمانین بوده در مدینه شریف و در حرکت الفقم و آیت هم در آن وقت  
ولده آنحضرت ام زهرا و دختر فاطمه بن محمد بن ابی طالب بن ابی طالب بن ابی طالب  
امام جعفر و پدر زکریا و جد امامت آغاز بود از ده سالگی رسید و بعد از وفات جد  
شریف خود امام حسن علیه السلام فرموده سال بعد از وفات پدر زکریا امام











و انفعال بودند **ششم** امام علی از فاضل امام موسی بن امام جعفر صادق است  
عظیم السلام که است آن حضرت از حسن و نقیض ما بر در پی و بی و توفیق و تقیض  
رسمی است چنانکه در فضی بودند موافق مخالف آن حضرت و عیسیوم از آن حضرت  
بر آن حضرت است ولادت فرقیش برایت نفع نمید آورد شنبه یازدهم و شنبه  
نفت و خنجر و ماه در سینه شریف و بر دوش در سه تان و در پهن و ماه در دوش  
ذی القعدة و الله که خدمت امام و رساله شورا و عقبه نموده و در روز غنیمت  
در میان مامون و ابی العباس که در آن مامون بود و ابی العباس از آن حضرت  
امام عبداللهم بیدار و ستاد آن حضرت را با خبر کرد و اگر امام کرده باشد عمر او در  
و در روز شنبه در میان سنده ای و مامون و ولایت عهد مامون در مجمع عظیم حضرت  
سجده کردند امام بابت آن حضرت را در خطبه و سکه در آورند و ابی سید عیسیان  
جایس بر عیوان بنید مل کردند و بعد از مدتی ابی مامون آن حضرت امام فخر الدین  
آن حضرت را معوم ساختند و ابی مامون در طوس در ماه شرفیست و مامون را  
شده و در روزی در ماه رمضان و قرآن حضرت در سنه با دار موضع قانون از  
اعمال طوس است و آن شنبه با آنکه در تاریخ آورده سوره این متر که در آن سلطان  
محمد و غزوی حاکم است و بود و عمارت کرد آن حضرت را در آن فرزند بود و جعفر  
امام محمد جواد و نقی و ابو محمد حسن و جعفر و ابی امام حسین **هفتم** امام حسین  
بن امام ابی حسن علی از فاضل است علیا السلام که است موافق آن حضرت ابو جعفر

چون آن حضرت در رسم و کثرت موافق حضرت امام ابو جعفر محمد باقر است و اتفاق است  
تحت و نقی و جواد و در نقی و مانع در کی است ولادت آن حضرت در روز شنبه  
نوزدهم ماه رمضان سنه خمس و ثمان مایه بوده و والد آن حضرت ام ولد بود  
حضرت امام رضا علیه السلام در آخر آن نام فرموده از اهل بیت مایه فطیه است  
آن حضرت در زمان مامون بسیار مغرور و مکرر بود و مامون و خرد خود را نقل دادند  
و چون نوبت عقیقه رسید آن حضرت را در بیت و ششم حرم سنه غزیر و فاضل از  
عقیقه بنیداد کردند و در روز سه شنبه اخذ ذی القعدة سنه مکرره عالم بقا  
کرد و بر و ابی بیت و سیم از عالم رفت و مدت عمر آن حضرت هشت و سی سال بوده  
و کسی بود مدت هشتاد و شش سال تقربا در دنیا و عقیقه جعفر بزرگوار را در آن  
موسی فاطمه و تقی بزرگوارش در فاضل شد سلام الله علیا علیهم اجمعین اما فرزند آن حضرت  
چهار بودند امام علی ادبی و فاطمه و امام **هفتم** امام علی بن محمد بن امام ابی الحسن  
صلوات الله علیهم نقیض القاب آن حضرت ناصر و قاج و نقی و شکر کل است و چون در  
من رای که از آن عسکر گویند اقامت داشت اودا عسکری نیز گویند و ولادت  
آن حضرت خواجه شمس بنده علیه الرحمه در دوش آورده و در کشف القله شرح نقل  
کرد و نصف ذی الحجه آنجا عزرا مامون بوده و با کثرت ابیات سنه در غزیر مامون  
در موضع مرید است و آن حضرت ام ولد سانه مغرور است و در روز و شنبه نیم  
الح حنین و مامون در سیران رای بر وفه رضوان خرامید و قبر مادر آن حضرت شد







اربع و پنجاه و شش از عالم حلت کرد و بعد از او الحسن بن اوج از  
بنی نوخت بنی ابو جریجی او نشست و او در میان نشست  
و عزین و ثمانیه بدار بقا نقل نمود و ابو الحسن علی بن محمد السمری بنی  
ابو الحسن بن اوج شد و او در میان سنده ثمانی و عزین و ثمانیه و ثمانیه  
باز پرداخت و واقعه وفات او خجاست که روایت کرده اند  
محمد الحسن بن احمد الکلبی که گفت در روزی که بودم در سالی  
که عیسی بن محمد از عالم گرفت نزد او رفتم قبل از وفات او و قیامی  
او در نزد جی که پیش او بودند و نسخه او اینست بسم الله الرحمن  
الرحیم یا عیسی بن محمد السمری اجرا <sup>عظمه</sup> احوالک فیک فاک میت نما  
و بنی سته امام فاجع انک و لا نوصی الا احد نفیوم <sup>عظمه</sup> فاک  
و فاک فقه و نعمت الغیبه التامه فلا ظهور لا بعد اذن الله تعالی و  
بعد طول الامد و قیومه القیامه خروج النبی و الصیحه فکونوا  
ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم راوی گوید که چون من از عالم  
گشتم و از نزد عیسی بن محمد بیرون آمدم روزی که وفات کرد و کسی  
صیحت کرد بجای خود و بعد از من نیست که کسی است تا زمان ظهور  
بعد از آن باذن الله تعالی از کوهی که ظاهر خواهد شد و عالم را از آن  
و انصاف ملو خواهد شد **قسم دوم** در ذکر پادشاهی که قبل از

اسلام

اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر پادشاهان یازده  
تعدادت کلکتن و دوازده و چهارصد و پنجاه سال **فصل دوم** بعضی از پادشاهان  
او را آدم بنحو اند و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام میدانند  
و قاضی بفاوی در کتاب نظام الملک اربع ترشح این قول نموده و بعضی گفته اند  
آدم نیست اما پیش از نوح بوده و از نسل نیش بن آدم است  
آن از دشتال میانه بنده قول پیش از پادشاه نموده و مقام او در غایت بود  
و پست چو نجات پذیرد بی در آفرین عمارت ساخت و خدای را در  
از آن پادشاهت کیورث را از نسل عمر بود اما سی سال پادشاه  
از نثار او بعضی از اصطر فارس و دماوند و پنج است **فصل سوم** بن سبک  
بن کیورث بعد از چند پادشاه شد صاحب فرنگ بود بجهت این او را  
خوانند در عدل و داد گوشتید چون پیش از این داد نمیده بودند او را پیش از  
لقب گرفته بعضی او را ایران خوانند ایران زمین بعد از سبک و بعضی که بنویسند  
بن فریدون بن سبک و او کنایه در حکمت علی بن ابراهیم و او را جوادان خود گویند  
از آن حسن بن سبک وزیر مامون یافته بود و زبان عربی آورده و شمس علی سبک  
آداب العرب و الفرس نقیض کرده و مطالبه دلیل ظاهر است بر صحت نقیض کمال  
ظاهر فضل از زمان و بکار معجز از منقذات و عدایات او بیرون آورد و از نثار  
شیرین و سرشته و بفر اصطر فارس است او را علی بن سلام ماهر او بود



پادشاهی او چهل سال **بن هوشنگ** این سیاهک بن گورث  
او در عقب دیو بند کوشید نامت اسلمه را کار فرمید و است  
رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار ظهورش که در وقت  
در اصل طبرستان و امهفان و بابل و کرمان و جسد و این سینه و اوق  
پادشاهی او سی سال ظهورش پنجگونی در کار و دین متوفی نبود گفت  
هر دین خواهد نگاه دارد **بن هوشنگ** بن سیاهک گورث  
بعضی گویند بر او ظهورش بود نام او جم لقب شد جهت که از خوبی صورت  
روشنی از روی او می یافت او را بنام کشید نسبت که در پادشاهی بر سر  
بود اقوام مردم را از نام جدا کرد و بعضی سیاهک و بعضی را بنام گورثی  
مشغول کرده پس اکثر متفقاً در زمان او پیدا شدند که این کشید  
او در و آلت حرب و کار فرمایان سخت علم طب در زمان او اعلا کردند  
بت پرستی در عهد او غلبه که آورده اند که در افروغی خدای کرد و بر  
نشانی سخت و با طراف فرستاد و فرمود تا این ابرستند از آثار او نامی است  
چنانکه در زده فرستاد و در وقت عرض داشت و در اندرون موقوف  
و شهرمدان و شهر طوس و بابل و سنین بر وجهی که از آنرا بدگشت اثری علم است  
پادشاهی در زمان او اکتفا داشت بر شیر باغی که داشت که عمارت و شش نهاد و از  
نخچه جبهت در آن بر کشید و فصل سال در آخر از صفات و نخبه و کمال او

گشت تا وفات یافت **ازنل سیاهک** بن گورث است فارسیان  
عقب او را در آن گفتند یعنی خداوند و جیب زشت بگری و گمانی برادر  
کوی بی غری و بسیار خواری بد زبانی دروغ گویشتاب زدگی بر روی خردی  
عرب لفظ ده اک مرب که در صفات گفتند خواهر زاده چشید بود و بر سر  
که و پادشاهی او رستند که در صفات بود در آخر و شش او را در وقت  
در شش از ربع سرطان پیدا شد مجروح گشت و در دیگر و سکین آن را مغز  
سرادی بود از هم او خلقی بی شمار بدین واسطه گشته اند و مردم او را از  
خاندان در امهفان آنکری بود که در نام و در سپهر داشت این ترا بدادای  
صفی که گرفته فریاد بر آورده و برست آنکری بر سر جوب که در و او است خلقی  
بشماره امانت مخاک برود که اندک او بفرودن بدست بدست اندک  
و صفات را بر فرستاد و بر انداختند از آثار او که کنگ در و بیا بل بفرستاد  
همه را در سال **ازنل** بن آبتی از نسل چشید بود و فرودن بعد کاری کاوه است  
اینان بر مخاک خروج کرد و در او گرفت و در کوه دماوند که در جاهر را آورد  
که بر موند و شد معرجه نام نهاد و فرودن در باران و جهان جدول و او گوشت  
و آن برست آنکری که کاوه بر سبیل درفش بر او افتاد بود بر خود مانت است  
بجز از همین مصلح که در و درفش کاوه را نام نهاد و بعد از پادشاهی او بروی افزوده  
نام بر نه رسیده که مقدم از صحرای آن عمارت گشت و بوقت فتح کاوه بدست  
افتاد و بر پشت گشت که در آن فرودن از سپهر بود و نام از مکتب خود بر این بن کرد



مقرب نادر فرات بر سر کمر داد و دیار مشرق تار و جوق بر سر بانه تور  
داد و دیار ملک که تختگاه بود و بایران منسوب بر سر کمر ابرج داد و اوزان  
مترجه تختگاه بود و شک بر اند و اوزان کشند و سرش پیش آفریدن و شش از  
ابرج دختر گرفته بود و آفریدن اوزان بر سر خود داد و چوبه از او گشت آفریدن  
نریمت که از ناهن بر دی رسید و تور را بگشت و سرش پیش آفریدن و شش از  
آفریدن نادر و شش نریمت آفریدن آنکه نهانگردد استی تر پاک مارانی بود  
وضع نادر اوست خرابادین در عهد او چهارم نریمت را سر حاصل شد و در عهد او  
کوشش قبل از نادر برادر محاکم بر ولایت بر سر ستولی شد و عوی خدای کرد  
فریدون سام نریمان را بیک اوزان شش و دیار ایشان مجاریات عظیم  
اما نظیر سام را بود کوشی اعطاد و عمت در آورده و فرود کنعان اوشل گشت  
فریدون بعد از قتل بر سر نریمان یافت موت پادشاه بر او پادشاهی از  
سخنان اوست که روزگار نامه کرد و از شش بر انجا کرد و بیک پادشاهی  
بر زاده آفرید و نریمان چون فریدون در گذشت محکم و بی عصبی بود  
نقشت و بهر ایشی پادشاهی و بهر دی و قحانی بگاشت و از جهان بیوایی نام  
نریمان داد و نریمان را شش و شش و شش کرد و بر اوزان اوزان نریمان  
و بر ایشی اوزانها و بیک اوزان نقل کرد و عبارت عالم شش و شش و شش  
نقشت سال رسید و آن ایام اوزان سیب اوشل نور بن فریدون را بیک می کرد  
بالشکری تمام و نریمان را بر کوشی و بر کوشی شد اوزان سیب از او بود

شدن و سیب اوزان را که اوزان سیب را با شش و نریمان  
دی باری نریمان را سیب اوزان را که اوزان سیب را با شش و نریمان  
از بفرعون و عمت سلطنت صدها سال بود بعد از آن در گذشت  
چون پادشاهی نشست اوزان سیب را با شش و نریمان را با شش و نریمان  
شد نور اوسیر شد و محکم نور اوسیر گشت و عمت سلطنت ایشی  
از قتل نور بن فریدون بعد از قتل نور بن فریدون گشت و عمت سلطنت ایشی  
این ملک که نشید و عمت سلطنت ایشی و کار نریمان گشت و عمت سلطنت ایشی  
سام نریمان و عمت سلطنت ایشی بود و اوزان سیب اوزان سیب اوزان سیب  
بن ظلماب داد و استبداد ایشی اوزان سیب را بر ایران دو اوزان سیب بود  
بن نریمان در مصر تورانج اوزان اوزان نشسته اند و شش و ساکی بعد از آن را شش  
شش و در عمارت ملک سر فریدون و عمت ایشی خراج از جهان بود و شش و نریمان  
ملک فرودند و معور شدند و از خراج ایشی پادشاه مافی کوریت اوزان سیب  
نرسیده بود و نریمان را عمت سلطنت ایشی و نریمان را عمت سلطنت ایشی  
که آب از نریمان گرفته است و بهر دی رسیده و از آنرا این گویند و در آن  
و بهر است چون اوشن بود و در حال حیره پادشاهی بر سر داد و عمت سلطنت ایشی  
چون ایشی نریمان و بعضی باز ده سال و بعضی سی سال گفته اند  
بن ظلماب در حال حیات پادشاه شد و بعضی گفته اند برادر او بود











و در حقیقت باشد و مدفن مویک عجم بیشتر از اینها است و در ای مویک عجم  
که بیشتر از اسلام بوده است که نه باشد بعضی در غارها و در حتما که در کوهها ساخته  
و جندی در میان کوه نهاده اند و سنگ بجا در آن ریخته خانه می کشند و بعضی  
در حتما نهاده اند و در این قبیله کرده چون اجاب بمراتب است  
بر اینستان بر کوه کینت و بر او در حتما عجم را در حتما و تا انقدر  
بر او را که در قلع که کوه که جز کینتان فرستاده است بند کرده و در آن  
او در و نوید باوشت می داد و سفیدار با اجاب جبک کرد و اجاب  
بمر کینت و سفیدار از راه کینت حیران بقب او بر کینتان رفت  
شکل باز کینان در روی زمین و در آن و اجاب است و نام  
تور از بی از فرزندان اعریزت و او چون سفیدار مطهر  
باز آمد و از پدر مادر می طلبید کتاب از حیت اند از رستم  
بود او را جبک رستم فرستاد رستم بر و دست یافت و او را نیز  
کز هلاک کرد مدت باوشت کی کتاب حدودیت سال از انار  
کتاب قلع مکر فندی و دیواری و در میان ایران و توران  
حدودیت فرشتگان از آن سوی مکر فندی و شهرضا بغا پس است  
و از حتما که در زمان او بوده اند سقراط و حباب است که در عجم  
می نظیر بودند است و مدفن او در فارس است **بن** سفیدار  
در کینت

بن کتاب جبک و حیت باوشت شد و کینت جبک حیدان  
رستم شد و فراموشی رستم را کینت فراموش کرد و این رستم  
و او در رستم در آن حال بگر بر او در حتما و حیران در کینت  
همین و این است بس و حکم کرده و بس حیت انقدر از بیانی فراموش کرد و کینت  
حباب است بن لهراب که مادرش از بی را انبای بی اسرا بی بود و حیران  
و بغیر از ما جمعی بی اسرا بی را در بیست اندک کسی که ایشان فراموش کردند  
حکما و دیگرش این فراموش کرد و در زمان حیران حیران بیست کرد  
و کینت هم داد و او بی بی را با حیران حیران حیران حیران حیران  
همین از اولاد طاعت بود و فرشتگان از راه حیران حیران حیران  
نام و فرشتگان حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
رشتگان حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
حکما که در حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
با حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
از حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
او را در حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
و حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران  
حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران حیران



که مادرش بخت بدیانی خبر نشا و خیم شد و بر لشکر در راه درویشا دولت نشا  
میکرد چون مردم رسیدند مردی بسیار که و احوال او با بمانی تو فرمود  
احوال او نمود و تحقیق شد که بسیار است پاوش هر دو سیم که و خود را زنده  
گویند که چهل شاره و خا نه غلیم که در وسط اسطر بود است و همان آنرا میگویند  
اند و آنکه آن نجابت خراب است و بی سخته مدتی است از روی و دستان از راه  
او شهر جدا و فاخت است **بنام** بنامین بجای پاوشا شد و او پاوشا را  
در ای بود و پیشتر ملک عجم متابع و نقاد وی بودند و صاحب خزان  
کرد و ناخبر بود و ترسند و همت ایشان در سازال است و در باب  
فیفسوس و انجالت و بسبب بوی ناخوش که از دایش می آمد و از این  
فرستاد و دختر از دارا پس کند رحله بود و چون نزد فیند و کشت است  
و در اب را پس گیرید و او را نام او را وی عهد کرد و سینه مدتی است  
و در روز و سال بود و بیشتر مقام وی بخارس بوده از راه و بی شهر و در اب  
و کو تا که بدان منو است و از همان که در عهد او بودند اندک طول الهی که ستوا  
است **بنام** بن دارا بکیم و همت بد را پاوشا شد میان او اسکندر و مجا  
سر بعضی خراج از ولایت ایران که با تصرف در میان بود و می افتاد  
آنکه بخت بدی کردند و در و همدانی در کن دارا وی را زخم زد و زنده  
اسکندر زخم شد و اسکندر بی الحان باید و سر ویران نهاده و سوزند

نکند

نقطه خرد که می فرمودند و قصد قتل تو نمودند و از راه و بی اناسی کردند  
و بر یکشد و و خردی زن کند و بر اولاد ملک فرس بجای نگار و در اب  
نمود اسکندر از روی بند برقت و بر آن و فاکو و در خیمه ملک و در اب  
و خد است که مخالفت عجم کند و بیار است از اناب دارا کسی تا به تمام خود  
بباد اگر مستولی شوند و از روی و در اولاد وی کینه خواهند و نیز گویند که از راه  
نکند اندک ملین اسکندر را بدین اشارت کرد و تا بر قتل پاوشا در او کان  
تتماید مدت پاوشای دارا چهارده سال از راه و شهر است  
بن دارا ب که لقب او در الفون و بعضی گویند که اسکندر بر مملکت است  
بعد از مراد پاوشای ایران بر سر رسید و او نامت ایران و همان در خط  
و بطلب آب حیوان رفت و خضر علی درام بر مقدم او بود و باب حیران  
و از آن خبر داد اسکندر مردم ماند از راه و بیس جیم ذریه بود و حکمت و غلظ  
و منطق و محلی و اندیس و هیات و غیر آن از راه این مردم فرستاد  
از راه اسکندر رسید با جیم و با جیم است بشرق و اسکندر به مغرب  
است م و مرد و هرات در خراسان و مرقند و در راه و بی و روح از آن  
و قبول بعضی مورخان سید با جیم و با جیم اسکندر اگر سید است  
اب حیوان نیز او کرد و چون اسکندر وفات و همت خرات کرد  
جهان بر ملک طرافت بخش کرد و در ایران نو پاوشا معین فرمود



چنانکه هیچ زمان و یکی خبری و بی خبری یکس بر دم حکم کرد و دست  
پادشاهی چهارده سال وفات داد و نیز نور بوده است و آنوقت یکی از عالم  
مکمل بر سر او حاضر بودند و هر یک نخی مناسب خالی شقی بر رعیت و نفیقتند  
او را می گوی از جمله ایشان بوده است و اسکندر را از این بسیار بود و او را  
و جزای می گوی مایه اند و در نابوت مظلومانند و با اسکندر به میشتند  
تا در شش ده روز از نابوت مظلومان بودند و در نابوتی از شش روز که از  
مصر آورده و در اسکندریه دفن کردند و امنی و عذر امنی هر دو بود و بعد از  
ملک بر سر او روشن نام کرد که اسکندر اسکندر به عرض کردند قبول کرد  
و بعد و عبادت متقد شد از این است او مردی اعدای نام داشت و او را  
برداشتند و او را بطریق کشتند و معنی از ملک از آن بود و خانه هم و آنکه  
نخواستند و ملک یونانی نام و در شام و نوبت با حد عراق و لب و بعد از آن  
شد و او بی اسم اسل از زمین بیت المقدس بگوداشت و کشتن از این شهر کرد  
و ترویج دین زلف و نوریت فرموده و او عوس بعد از شش سال از این شهر کرد  
در نشت و بعد از او و قبا و شش پادشاه شست و او بود که در این  
از وی به چینه و خف و فغانند و بعد از او مردی و میر پادشاهی پسند نام او  
عمر سلوس چون از پادشاهی وی بنیاده و شش سال گذشت عیسی در آن  
از او برادر و میان عیسی اسکندر و بعد از شش سال و بعضی بنیاده از این نیز بودند

**فصل سوم** در ذکر ملک طلائف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر پادشاهان  
سجده و بعد سه سال ایران را ملک طلائف داشتند و او را بنام  
کوشش بپای شغل کردند و لاجرم در دم در عهد ایشان در تحویل علوم شدند  
و اهل عالم در علم در جبهه ای رسیدند و از این سه فرقه که در یک  
پادشاه بودند از ویران بزرگتر بودند **تقریب** ابطالوس در اسکندر  
چنان بر ملک طلائف بخش کرد و در آن و عراق و بعضی از فارس و آن  
به بود و او دست چهار سال با شری و دنا و دست شک بن دار شدند  
**تقریب** انصاریان اند و او از ده پادشاه دست حکومت بن حد و شش سال  
بن دار و از زمان عیش اسکندر از بیم او نهان شد و از آن بر بخش  
خروج کرد و او را کشت و ملک بر او سکم شد با و کیرا و پادشاهان اطراف  
کرد که نام او بر لای نامهای خود نویسند و او نیز از این نام نگذاشت  
و برفت و شش نشو و بگوید و هند و عراق و نوبت به کس نیست و بزرگ  
نشد و دست پادشاهی او پانزده سال **تقریب** شک بن دار ابدا  
چون یکم از شش پادشاه شد و دست اغت سال حکم کرد و در دست  
**تقریب** شک بن دار او را پادشاهی بزرگ خوانند و بعد از او پادشاه  
به و تعلق گرفت و او یکم دوم رفت و خلقی بنیاد بقبل آورد و از ادال  
و قوانین که اسکندر برده بود بسیار باز آورد و دست پادشاه بر او شش سال







و هر دو بکشید و بنارس قند اردوان پس خود را بکوب او فرستاد و در شیر  
برو غوطه خورد و بکوب اردوان رفت او را بظا هر سی بود و بکار بکشت و بر  
کندست و بی شد و در خورش را زدن کرد و در خورش برب را در اردوان  
زهر خواست داد و در شیر فهم کرد و او را بوزیر داد تا باشد آن وقت حاصل  
چون اردوان را از زهر خود وزیر او را زهر را و خود را خفی کرد و بعد از چند ماه  
او را تو که شد وزیر او را پرورد و در دزد سالی و جهات کوی با خشن بر او  
ظاهر گشت وزیر او را محض داشت او را بوزیر داد و او را زهرش کرد الی  
از پس آن وزیر بید اردوان شد بان موک طو الف اهر کلام که عطا  
او را در خود خراج پذیرفتند و داشت و هر کلام که عطا گفت او را در خود  
و اگر بعد از آن عطا به عت در اردوان مقول داشت او را در شیر حورده کار  
که عتف الله و بلی انرا خیر ادا نام کرد و شهر کو شیرست که در الک کانی  
و در اول برد او را شیر بخور افند و او را زهر بند و در سران خورشان و خورشان  
و بکوبن بویار عارس و خورش بقون که اکنون در سیت و بهر بیدین که در  
کوبان خوانند و در در میان خورشان و در میان اردوان که بکوبن و در میان  
دریم و اکنون از آن اثر نیست و آب زهر او در اردوان میان اردوان  
و نصیب و لایت نوز کرد و انب مدتی است هر دو شیر حمل و در میان  
پادشاهی بود و بعد از داد و بکاهت و درای شجاعت و در عدل و است

نما

نما و کیش نزد وی نهادند و در او او مایا و عمو دست نبات خود او  
سلطنت حکم وی بر اکثر رنج سکون تقا یافت **پادشاه** بن اردوان را  
بود بعد از سیات و شجاعت بعد از پدر سرکمال و چند ماه پادشاهی کرد و در  
عمارت بسیار ساخت از جمله این بود که طهورت بنا کرده و اسکندر خراب کرد  
بود و اردوان کرد و انب و در شهری که در جنوب آن شهرت غازی است و در  
از شکست تراشیده شکل ستونی در میان غار است و در شرق حدودی چند  
و جهات بر بزرگستان او ساخت و بهر لایت کستان ای بسیار ساخت و در  
لفظی تاری است بمعنی بزرگ **پادشاه** بن اردوان بود و در او با جمال و نور  
علم و دست و سال پادشاهی کرد از آثار او شهر از بزرگستان و در سندان  
بعد از او در بزرگستان است **پادشاه** بن اردوان چون بود از پدر پادشاه شده شویانی را  
مغز و کرم داشت و بجهت آن نزدیک کد تمانی بودی اتحاد کرد و در  
حاضر شد بهرام وی را تعظیم کرد تا اتباع او را جمله دست آورد و انب  
جمع او بکشت کردند و در شمش که او اندند و کفر او بین شد و در بوی او  
عرض کردند قبول نکرد و بفرمود تا بوشش برودن کردند و گاه در آنند و ما و خشیه  
ناپایان را بفرمود تا ما و بایان را بکوب کرد و در او انب که هر که در دست  
بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و در طلب ای از بسبب بر او شد  
که بعد از او در چمن مانده است و در ملک او در سال و سه ماه بود از آثار او







نمی برد و تحت جواب زنش داد که دیلمان را بیا لشکر کشید و لشکر  
 بزرگ از دیه جنین آوردند و لشکر را بخت افتاد عمارت فریدن در راه ایستاد  
 و ستیق در دیلمان را سکنه بی بظلمت جوده ابرو و صبی از لشکران جمیع  
 شده و دیلمان در آنجا سکنی نشاند و چون در دفع طمان ملک کرد  
 و دیلمان آمد و مال را در دیای خور و رفت و قتل عام کرد و بر سر جلم انصار زد  
 و هر چه عمارت لشکران از آن برده بودند یعنی بخت و بعضی در خور خور  
 و از بر دین آن عمارت داشت و در زمان ازیده آورده است که مانی بخش  
 در زمان شاه بود و اولاد اف و عمری عمر کرد و بعضی گویند در زمان پور  
 بنی از و شیر و صاحب نظام القوادخ و حیره اصفهانی برانند که در زمان بهرام  
 اول بوده و خواجه بنور شده و عمری عمری بانی کردی که خطبه ای بر او خواند  
 کشیدی و او ابرای بی بر کار و مسطر جاکم و بر کار و مسطر خطبه  
 و صورت ربع مسکون بر کوی کاشته بود و جاکم نامت شهر را در  
 و کوهها و رودها از آن معلوم می شد و پراخی نیز جسته بود که چون بود  
 حرمی بودی و چون ازین بر نهند می نامی انار در طره با علایق  
 زن شده و نشسته اید از انار است و بر نشان ازین که اندک ملکیت  
 از آن و شهر و این و چند عمارت انار و خور است نور که انار است  
 خوانند و چند شهر و بخت آن و هدایا خست عمارت و انار است

در سال **۴۴۰** برادرش بود و اولاد آن ف بود و از مادر چوشت بزرگ  
 بود و پادشاهی بدو دادند و چون پادشاهی را در کار کشید و پسر بد  
 از و شیر مردی بی عاقل بود و با مردم در دولت بکویت و عمری کرد و بکویت  
 لقب یافت مدت دولت او دو از ده سال **۴۴۱** بن شاه بود و اولاد آن  
 بود از عاقل پادشاه شد و شکار و دست بود و در خور گاه با بکویت بر آمد و  
 بارگاهش بکویت و بر سرش آمد و بدان در گذشت مدت پسر او  
 پنج سال و چهار ماه شروین و حورین صاحب او بودند و پسر او را  
 و جب بود و وقت مرگ نزدش بود و زنش که کسی از او نداشت  
 از او عاقل پادشاه و چون پسر بزرگ شود و ملک بکویت و شیر و خور  
 و او شروین نام احمد بهرام کرد و در دوم **۴۴۲** بن شاه بود و اولاد آن  
 و چهار بود و او کس نداده است مدت پسر ده سال در پادشاهی بر عاقل و در  
**۴۴۳** بن بهرام بود و از پسر پادشاه شده و یک سال حکم کرد و فارسیان  
 در عهد او پادشاهی بنیاد آورده اند اما خیره اصفهانی در میان بر دینی احوال  
 بسیار گفته اند **۴۴۴** بن شاه بود و از پسر او در پادشاهی حکم شد و عاقل  
 بود و فارسیان او را از کار لقب کردند مدت پادشاهی او در  
 نیم در عهد او اکثر ایرانی از عاقل خواستند **۴۴۵** بن شاه بود و اولاد آن  
 او گاه دولت بسبب ظلم نزد کرد و او را خوار کردند و پادشاهی بکویت



نامی دادند برام باد شارسعت که در مجاریست انجا میبرام رنج نشد کشت  
و کشت و دومی من و او را است نواح برکت می نیم و شیر کشته در باغیست می  
سندیم هر که شیران شده تنای بر دل و بادش می او است کسری گفت من صاحب  
علم و تو مدعی نیستی تو را باید بر سر ام شیران را کشت و نواح بر دشت باد  
برو تو را شد بر جراح که بدش کرده بود مردم نهاد و در عدل داد تو  
و برادر تو مردم را هوای خود کرد و بد و نجات مرده بود و خطا  
ز فتنی شکار دوست داشتی خور بسیار کشتی بدین جهت برام آورد  
آنان او را مان غرض طرب بود مردم تا غیر در بخت قبول بودند می  
معشرت کار طربان بر ای عظیم گفت برام کور شدند و او را کرد  
جهت طرب مردم بنیاد و دل این که اندر طرب میقت برام غرض قبول  
بود و کار ملک بود که کشته بود و بر ولایت خراب کرد و کشته برام  
بود و روزی بر سل کشته درین دشت بر دشت جانی که بود او خسته دید و رسید  
گفت این کس برین کله متعبد بود تا کاه قصاصی در کوه می آید و میباید  
نمیشد شخص شدم این کس بنامه که کی الفت گرفته بود و او را در  
دور کاهند از آلف میگردیدم ازین سخن متعبد شد و محض اظلال در کشت  
کناه بشمار داشت او را سبابت زد مدت پادشاه هر او شصت سال  
بعد موفای بر کشتن بودند ازین جهان که کاهی بر دشتیم تا کام بخشیم

**پادشاه بن سهرام** کور بود از پدر بچده سال پادشاهی کرد **پادشاه**  
بن بزرگ کرد بن سهرام کور بود از بچم و صیت پادشاه شد و او را  
که از بزرگتر بود و فرزند نه بنیال را الهیاست و پادشاهت کرد و او را  
که در سبب مدت پادشاهی او یک سال **پادشاه** بن بزرگ بود و طوفان برادر  
شد در زمان او محطی غنیمت است ال خراج بروشت و او را  
نیکو دادی محرم برندان نوسنادی و هم محرم حکم خزانان پادشاهی  
باخوش نواز ترک مصاف افتاد و کشته شد مدت پادشاه او سال  
بود **پادشاه** بن فرزند بن بزرگ بود از پدر پادشاهی یافت و او را  
بر بخت بعد سوختی که از سوزان جهان بود برفت و کشته شد  
بخت مدت پادشاهی او پنج سال **پادشاه** بن فرزند بن بزرگ بود از پدر  
پادشاه شد در زمان او فرزند عبد الله و دومی پیری که و مال دوزی  
در مشرک کرد و پادشاه بر و بر و جهان بر قیاد بشور بد غلات نیست  
در او شش جا سبب بجای او کشت اما در خان نام او را درین سال  
نیاده اند باز بد و پادشاه بنیال قیاد پادشاه و ملک برادر  
نوشیروان بن قیاد و ترک انبای او را دفع کرد و جهان او را  
شد از آثار قیاد او جان و حلوان و شهر آباد و جویان و ضد وضع در  
جلستان مدت پادشاه او هفت و چهار سال **پادشاه**



بن قیاد بود از پدر پادشاه نشد و او را کسی نکشت و هر که بود از او  
دور آفریدی خوانند از نو شیر و ان عبادت و این بگویند و در تربیت مکتب و حفظ  
شکر بزرگ کرده که در فقر عرض معارض اوید کرد ابوذر جبر را او و دارش او  
بعد از مدتی عزم آورد که ملک مردم گرفت و قهر را در میان آورد و در میان  
سعاد و مردم بد و باز داشت برقرار نگه در حرمش بر گاه آید و چون این  
فارس داشت ما در آن گرفت و با قاتل مسلح رود و نه که با فرغانه آید  
باشد و در خردی نخواست و با نفاق مجاری به طاعت رفت و این را فرزند و  
خروج ملک بر خود گرفت و یک شب در حین رفتن این مع آید و حرم ملک  
گرفته حرم باز داشت از درین خبر آمده بود که فغانی مسند شده اند ابو  
از هند ایشان کرد و انعامت رافع و خود در زندمورد را درین مع آید  
و نجا بداشت تا آن فقره که به او بد و نافرمانی شدند و پادشاهت  
کردند و در این نفاه داشتند از درون و نشسته ان لیدن و دیان او را  
شد کتاب کلید و دمنه و شطرنج در عهد او از هند بران آوردند و در  
ابو جبر در نفاه شطرنج نزد سخت در ایام اوسیف فی از ان از برای  
موت جبر نزد وی آمد و استند کرد و جبر در حق بن لبرمه که نموده اند  
بدرش آمده است ابوذر و ان مدد او تا این از این منقلب کرد و باقیه  
ابوشر و ان عادل جهان را بنام نموده داد و انصاف گرفت و در حق

ابوذر

از پادشاهی که بداشت عمارت بنا نهاد رسید که امتحان و ایامه جوب  
رفتن خراب هر چند در مالک او حبس نداشتند و هرگز او پیش  
سفر ما می آید و به لکه رسم در آخر زمان وی بود و اندوای روز  
فرمودند و در ایامی با ده جنگ شد و در از ده لکه از برای کسی  
بقیاد و از شیر و ان از ان متفر شد این مع با سطح کاه نشد  
سطح گفت این دلاکت کند و لادت بی عربی و سندی است  
بر جبهه نشد و بعد از آنکه که آید است یکی از فرشتگان که می کشند  
س از این منقطع شود و از برای وی رومی است نقل انکه که  
است بجنب سوارین و پسند در بارگاه وی چهار کسی از سوری  
می از برای ابوذر جبر دوم برای قیصر دوم سیدم جایی ملک حبس  
ملک قبیان را و در وی مدت گذشت چهل است سال و درش چهل عربی  
تا بر کوشش نوبتند هر چه از پیش فرستادیم ما را از خبر داشت  
شش کسی که خدای یکی نفا بد و در بدی اقرباد لا یكون العین حبش  
بجود السلطان **در این مع** بعد از پادشاه ظالم و ستمکار  
ارکان دولت کرمی دیارهای با و جوب مانند است و در ان ایات کرد  
برین سبب ارکان دولت در حبس او تنفر شدند و پادشاهان بکایه  
ملک ایران کردند پادشاه از ترکان با لکه بشمار بطرف حرمش آمد







در روزی که در آن روز که این آباء و اجداد خود تمام در کشتی نهادند و از آن روز که  
باو آن کشتی را از آن روز که این آباء و اجداد خود تمام در کشتی نهادند و از آن روز که  
نقده سال بدشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آن روز که این آباء و اجداد خود تمام در کشتی نهادند و از آن روز که  
سال بدشت بر پرویز نامه کرده و او را با سلام خواند پرویز از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم نام خود با لای نام او نوشته بود و بر خند نامه ابدرید چون آن خبر رسید  
لب و و سلم رسید و حق او فرموده از آن الله ملکه که از آن کشتی که این پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بیاد آن ملک بمن بود نامه که در فرست نام این که در تمام دعوی پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بین قوم خود و والا او را بر من فرست باو آن خبر و دلیلی را با حجت فرموده  
و دیگر فرستاد و چون آن کجاست و شکل می آید و در رسم عرضه داشتند و فرست  
که پرویز را او کشتی گشتند شما او کجاست برای که کعبه ایشان نارنج خط کردند  
بعد از سوتی که فرستاد و رسید و آنانی ترل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنست  
معدن شدند و کعبه ایشان او آن بود که پرویز بد خوبی بود و کار و در کعبه یک  
مواظق کردند و پرورش شروید و آنان داشتند که پرویز را او کس که از آن روز که  
نشدند تا بغیر خود او را از آن کمال کردند و آنی و آنی در کعبه ایشان  
اولا و سلسله من البیضاء و آنی در کعبه و آنی در کعبه و آنی در کعبه و آنی در کعبه  
کند شده از آن روز که این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آن روز که این پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بدست پاوش هر پرویز حسرت بدشت سال **شیر** بن پرویز بعد از آن روز که

شد سلطنت بر قوم او گرفت او بر یک سبب باو آن در قریای خود نشست و بی  
کار بود و هیچ نمی شناسد و بعد از آن ماه برودت عمرش بدست دو سال **شیر**  
بن پرویز بدست پاوش که پرویز باو شده شد و کوب بود و پرویز سال و نیم شد  
بنده گشته شد و امیری بود و از امیری پرویز بعضی نام او شهرام آن دوشیزه را  
نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در احوال  
نهاد و اطلاع در ملک کرد و جعلت اسب باو شده شد و او سال حاکم  
اوگان دولت باو ساخته و او را گشتند و او را می اندامید که هر که نه از  
خانان ملک بشد و دعوی پاوش هر که سزای او داشت **شیر**  
بن پرویز چون از اهل بدست گری گس یافته و گران و خزان شد و علم  
بر دادند آنی عاقبت بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عهد او بر احوال  
کرد و بدست پاوش ای او کمال چهار ماه بود **شیر** بدست پرویز را او کمال  
شد و بدست عاقبت و جمل بود و بدست پاوش که باو کشتی را می گشتند  
او را بدست راه داد و بدست بدست کشتی چهار ماه بود **شیر**  
بن پرویز از نظر بدست نام انصانی حاصل شده بود و بدست او مصدق شد  
چون از آن نسل و بدست عاقبت بدست پاوش شد و بدست پاوش که پرویز را او کمال  
شش ماه و بدست بدست گشته شد **شیر** بن پرویز را او کمال  
بود چون شیر و بدست پرویز را قریای خود او بدست دایم او را بدست پرویز



و انجا برورد و اولیای غارت خود را حرق و کشتن فرمودی مانده بود پادشاهی بود  
و او بعد در زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت بزم ضعیف نشسته بود چون که  
بخت او آمد نزد کرد و رسم فرخنده را بر او فرستاد و بزم بود و دانست که دولت  
یا خورشید است بخوار است و بزم کند میفرستد و رسم فرخنده را در آن کشتن نشسته  
اسلام غارت گرفت و نزد کرد و از عراق غارت فرستاد و در راه مرگ و قتل  
ماهی بود و در غارت مدد کرد و همسایه عراق که باز غارت کرد و بزم نشسته  
حرب کردند و نزد کرد و بزم نشسته و در کباب سر به تنهای شده کسی ماهی را از حال اسلام  
حکم بقتل آورد و بفرمان ماهی نزد کرد و در آن کباب نشسته و بزم نشسته  
ترکستان ماهی را با فرزندان بخت و بزم نشسته و بزم نشسته و بزم نشسته  
میت سال اما چهار سال پیش او را بخت سال نوزده سال دیگر از غارت و غارت  
که زندان بودند و در سده اهدی و غلبن بجزی کشته شده و دولت الکافه سپری  
شد **قسم سوم** و در زمانی که در اسلام حکومت داشتند از آن ستمی نشسته  
شتر **قسم چهارم** و در زمانی که در اسلام حکومت داشتند و مردم را در اسلام  
و تبه غارت انداختند و جز غارت رسول صلی الله علیه و آله را در اسلام  
باقی انتقال فرمود و بزم نشسته و در کان اهل بیت نفس و نفس و نفس  
و غارت شفق بود و در غارت و در ستم نبی صلی الله علیه و آله و سلم  
بن عباده در بخند و در کشته و در این خبر با بزم رسیده با اتفاق خبر در غارت

و پس عمر انصار بان با او بر بخت کردند و در هر چهار مرتبه شد و در او  
را بر خود لیس خند و او در سال سی ماه حکم کرد و در راه حمادی الاخر  
عشر من الهجرة و قیامت و در زمان او بعضی از عراقی غارت بزم  
بر دست معلمان مفتوح شد و مسکله لوب که در بزم دعوی بزمی بود  
کشته شد و او از عمر بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
و در آخری بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
و عشرین جوان خشم گرفت و در زمان عراقی غارت بزمی بود و بزمی بود  
و بعضی از بزم و دیار بزم بزم معلمان فتح شد و او از عثمان بن عفان  
بجای او نشسته و یازده سال و ده ماه حکم کرد و بعد از آن حمی از معلمان  
فروج کردند و در بزمی خانه او را حصار کردند و در نصف افرادی خسته  
سنة خمس و ثلثین من الهجرة بقتل آمد معلمان در زمان او غارت بزمی  
بعد از آن حضرت ابراهیم بن عبد الملوک و السلام با تاسی شفاعت  
مما به از اهل اسلام میسرند و غارت بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
و امارت امارت آن حضرت در غارت بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
و در غارت بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
معه بن ابی بن حرب بن اسیه امارت شام بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود  
سنة اهدی و در بزمی بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود و بزمی بود



داشت او بر هیچ مالک اسلام حاکم نشد در زمان ابو عبد الله باد و در پیش  
و حسن حاکم بهره شد در سبب و حسن معویه بنام بر سرش نزد اهل عالم  
سبب گرفت هر که سبب کردند که کس حضرت امام حسن علیه السلام علیه  
عایش و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی ترعا و به با او سبب  
مضایقه کرد و تصکیف که مصلحت ندید و تصفح جیب سینه سنن بن النعمان  
نزد بن معویه بعد از بد رفتی منکر مکتوب نشد در اول خلعتش لغو بود  
و حضرت امام حسن علیه السلام با هفتاد و نون و برادری هشتاد و نون  
از برادران و بنی عثمان و شیعو اهل بیت در وقت که داشتند کردند در آخر  
مدینه طایفه بخارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس از آنها مرد  
و غیر هم را از بند کردند و خانه کعبه را بصب مخفی خراب کردند و از زمان  
او عبد الله بن فرزدج که و مجاور بنی زبید در اربع عشر سید الاول سید اربع  
و سنن بن عمرو و بدو زخ رفت کار او قوی گشت و عبد الله بن مجاور  
و بنی دوانی و فارس و آذربایجان و جاک که اسلام رسیده بود سری نشین  
و حاجه اردن به بیت او در آمدند و شت سال ملک در وقت که ماند تا ابا  
عبد الملك بن روان پس حجاج بن یوسف را بنفشه و نایابی مجاور  
کرد و او را در در شش بنی زبید هم مدعی الاول سبب و سبب در  
منطقه از خلق با و کبت **سید** معویه بن زبید بعد از بد رفتی هشتاد و نون

و در

و عبد الله بن سید اربع و سنن بن عمرو و عبد الله بن زبید مکتوب نشد  
قبول نکرد **سید** مروان بن حکم بن ابی الاس بن ارمی بنی عبد الله بن زبید  
نشست در زمان او سبب بن عمرو و سبب بن حمزه و سبب بن حمزه  
خون حضرت امام حسن فرود کرد و از بنی ارمی هر که در در گذشت مکتوب نشد  
عین الورد با عبد الله بن زبید و حسن بن زبید و زبید که در سبب  
بن عمرو و سبب بن حمزه و سبب بن حمزه و سبب بن حمزه و سبب بن حمزه  
رضان سید حسن و سنن بن مازن که در حال او بود در وقت که در زمان او ماند  
در آن وقت تا بر دهشتناک میال عمر داشت **سید** عبد الملك بن زبید  
بعد از بد رفتی هشتاد و نون و در وقت که داشتند کردند در آخر  
و سنن بن عمرو و بدو زخ رفت کار او قوی گشت و عبد الله بن مجاور  
و بنی دوانی و فارس و آذربایجان و جاک که اسلام رسیده بود سری نشین  
و حاجه اردن به بیت او در آمدند و شت سال ملک در وقت که ماند تا ابا  
عبد الملك بن روان پس حجاج بن یوسف را بنفشه و نایابی مجاور  
کرد و او را در در شش بنی زبید هم مدعی الاول سبب و سبب در  
منطقه از خلق با و کبت **سید** معویه بن زبید بعد از بد رفتی هشتاد و نون

و در



[illegible]

43

چنانچه بدینند که پنجمین نوع خانها در دنیا التفاکرده در زمان ولید  
 حجاج بن یوسف در بیستمین رمضان سنه خمسین بمردن  
 الحاکم کرده بود و پنجاه و چهار سال عمر داشت و زیادت از ده هزار  
 را داشته بود و حضور خود کفایت کرده و حکما گشته شده بود و در  
 ملک او جنبه از کس در حسن او بودند و بدین حساب ملک در دست  
 متصرف محمد بن ابی الاصل سنه و تسعين عمر و مدت نه سال  
 داشت ای کوه چهل و چهار سال عمر داشت **سیدان بن عبد الملک**  
 که از برادر پادشاه شد در زمان یزید بن سبک که کان و طبرستان  
 گرفت و جعفر بن یزید و یزید سیدان بود و یزید و تار از نفره نام عازر  
 و پیش از آن در زمان عبد الملک کم عیار کرده بودند و سبک  
 جعفری بدو شد **سیدان بن عبد الوهید** را ابی عمیر کرد و در او  
 بیستم ماه صفر سنه تسع و تسعين هجری پنج و آنکه پسر  
 در سال و بیست ماه حکومت کرده بود **ششم** عمر عبد الوهید بن ادریس  
 بعد از عم زاد او پادشاه شد که پیشه اهل بیت نبی را از دست  
 سلیم بن احمین احترام کرد و مردم را از دینی او بی نسبت با آن منع نمود  
 از زمان او در سنه مائه هجری ابتدای دعوت بنی عباس **ابن عبد**  
 و اعیان با طرف پادشاه و مردم را آنچه و دعوت کرد که عمر عبد الوهید



















بپرواق عجم حسن بن عمار بن الامام زین العابدین علیه السلام فرمود کرد  
 نارسه سبب دشمنان که زمان منقضی می شود و در میان رفت و خلق را بدو دست  
 و عورت من و کار او انجام می شد مردم چنان او را نامرأی و نافرمانی و نافرمانی و نافرمانی  
 و امام مقتدا نشسته و قول افروختن اعتبار عظیم دارد و عظیم است  
 و او در ثلث عشرین سال سنه اربع و ثمانه در اهل ناصیه **السنه**  
 ابوالباس احمد بن موسی بن توکل بود از متقدم خلافت بود و خلق را رفت عیال و کمال  
 و حاصل و موجب تجربه و پیش از خلافت بخواب دید که برکنار و جدیدی در  
 دست در جبهه کوهی و لغی آب بر داشتی در جبهه آب نماندی با آن آب  
 بر بخشی و جبهه بر قرار روانی شده می منقضی از احوال او پرسید گفت ای ابوالباس  
 علی مرتضی است متقدم بر و سلام کردی و حجره خود را و خلعت او را و کرامت کردی  
 حق خلافت نبوده و فرزندان مرا میگویند که در آن که رنجی بیش از من منقضی است  
 رعایت علوان بنی است که روی و احوال بسیار بخشیدی و حلم کردی و سرشار  
 بر جاده و گفت کنند ارکان دولت مانع شدند و گفتند و جیب فروغ علوان  
 و بدولت مفرات دارد متقدم مدت نه سال از نه ماه و خلافت بماند و در  
 او و فرس و لاول سلسه دشمنان که از اهل اطاعت شربت نماند **السنه**  
 ابوالمحسن متقدم بود از پدر خلافت یکسید و زمان او و فراموش فرمود که در آن  
 حاکم من و در کارش من و خلقی آن در آن و از آن و شش سال و هفت ماه و در آن

خلافت

خلافت کرد و در ثلث عشرین سال سنه اربع و ثمانه در اهل ناصیه **السنه**  
 ابوالمحسن جعفر بن محمد بر حیت برادر خلافت بود و خلق را رفت و در آن  
 او و فراموش خلافت کرد و در آن که قتل عام کردند و بجز لایق از آن که بفرست  
 نقل کردند در زمان او و فراموش شده و در آن احوال من و در آن حاکم  
 من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 شد و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 او را نام و خلافت کردند و بعد از یک سال و نیم خلع کردند و بکشته شد و او را  
 حاکم لاول سنه اثنی و عشرین و هشت یازده **السنه** ابوالباس  
 بن محمد برادر از عم خلافت با و رسید این من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 بود و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 است و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 سابع عشرین و سابع لاول سلسه دشمنان که از اهل اطاعت شربت نماند **السنه**  
 کسی که در اول و است و خلافت بماند و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 ابوالمحسن ابوالمحسن من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 خلقی شده و خاندان آدی آدی از آن و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 خاندان مردم بیکدیگر داد و رفت و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 بعد از آن و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من

خلافت کرد و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من  
 خلافت کرد و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من و در آن حاکم من







او بنفرد خفونی مستر شد چون پدرش در ملک سعد اسیر شد در بغداد حکومت بود  
و از نام سلطان سلجوقیان از خطبه بکنند و با تمام کار پدر آنگاه که سلطان  
سعد کرد سلطان سعد نیز مقابله در آمد و ارشد ارسلان که بخت اول  
بجده و امنانی آمد و سعد در دربار بر جبهه نهادت رسانیدند در سال نخستین  
سنه انتی و نین و حساب به دست خلافت او شدت ماه در عراق عرب و کربلا  
و لایق یک در چهار ماه **المنصور** ابو عبد الله محمد بن طاهر چون از شهر کربلا  
سلطان سعد را متوجهی بعت کرد تا سلطان سعد در حیات بود حکومت او در عراق  
نزدت حریف سلطان سعد و در نزدت کار او در وفق رفت بعت و چهار سال و نیم  
ماه حکومت کرد و در او این سنه حسن و حسین و حساب در نزدت **المنصور**  
ابو الطغر بوقت بر القفر بود از پدر حکومت نشست بعت و قمار و کبک  
تمام درشت و لطیف طبع بود و عمارت بنکوار دارد و یارده سال و یکماه حکومت کرد  
او اهل ریح الاوکل سنه نین و حساب در نزدت **المنصور**  
ابو محمد حسن بن مشجد بعد از پدر حکومت بر و خلق اکت زرتش بسیار عطا  
بود این عطا که وکیل ریخته او بود اجازت سنده بود که از عطا کم کرد  
نه از زبانش با شخصی گفته بختی رسانند و چون بعد از رسید اجازت  
طلبه شخصی به لایق است ماه حکومت کرد و در او سوال حسن و حسین  
در نزدت **المنصور** ابو العباس احمد بن محمد بن طاهر بن خلیفه شد

لادری

الادری در زمانه بود و سعد او بنیاد و ملک عرب آبادانی تمام خیت دست چلی  
شش سال و یازده ماه و حکومت ماند و در سعد او خوارش و این مصلحت  
دست سلجوقیان بر او بر انداختند و خلیفه خان بر کالک تورانی و ابراهیم  
و قتل عام کرد و قاتل امر در غره شمال سندی و خیرین و ستمار **المنصور**  
ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حکم شد و حسن بخت او بکلی از غلبه بخت  
نمود و اما کارش در اوجی نداشت و در سال و سیزده روز و وقت شدت  
بافت و در زمانه عشر رجب سنه نین و حساب در نزدت  
**المنصور** ابو جعفر منصور بن طاهر بعد از پدر حکومت نشست و او در دی کریم و کریم  
گویند هر سال که در دست پانصد سال او لادری عباس جمع کرده بود و حکم کرد  
در سعد او ملک عرب رنگ بخت شد و در آن خوار و در آن مملکت ماند  
و در زمان او مغول مستول شدند و جرم با خون نویسن از مغول بعد او رفت  
و با خرف الدین اقبال شریعی محاربه کرد و منظم باز گشت و حکومت او  
افزون بود در او فرجادی لادری سده او همین ستمار در نزدت  
**المنصور** ابو احمد عبد الله بن مشجد بعد از پدر خلافت نشست و او  
بود مردی متورج بود اما دای شدت دست باز و در سال و شش ماه  
که از بدو است ان مغول او را کوفان شد و کجک او آورده و در او اول  
سده است و همین ستمار او را با کز اهل بغداد بخت در بر گرفته اند



سال هجرت ششمه هجده شش **که** در ششمه چهارم **افزون** شد خفته شش بر کار  
بودان **که** دولت عباسی **العباسی** در اوقات الحان قین در زشت که در آن  
فرار از مرز شش صد هزار آدمی گشته شد و دولت عباسی با فرسید بود  
این مغول بر عراق عرب متولی شدند **باب** در ذکر طغیان سلاطین  
که در زمان نبی عباسی در سلطنت بودند و آن برانده فصل است  
فصل اول در ذکر طاهریان و دشمنی چچن بودند و دشمنی آن  
دین در بیت مندرج خفته اند **که** در خراسان زان مصیبت **که** طاهر طاهر  
و عبید الله **که** باز طاهر در محمدان **که** کو بقیه در تخت و کلاه **باب**  
دشمن طاهریان بن مصیبت خراسان **که** او را از زمین بچوختند و او را  
ما من خلیفه منصب ابرار لای ایت و محمد ابن برادر مامون برکت گوشت  
و بعضی او مامون بخلاف رسید و او را از زمین بنام آن کردند که چون  
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن بجهت بود که در وقت نهضت  
ما من مملکت و بیت جیب با حضرت امام بخت بود که باری کرد  
امام متغی شد اندر این زمین نوزاد گشت و او را از زمین لقب کرد که چشم او  
نور بهره نوزاد گشت و در این کینه **که** با دو ابن عیسی و احمد عیسی بن ابی  
ما من بر طاهر و ابن محمد گشتن برادر خود محمد بن برادر او را از سرش خود  
و در روز و عیسی بن عباد و از آن غل زن و حکومت خراسان بود و بعضی

نمود و در شش شش مائین طاهر و ابن عیسی از آنکه از مامون طاهر و ابن عیسی  
عیسی که از جانب محمد ابن مامون در سنا و فصل بن سبیل که در مامون بر خیم  
بود و او را بطاهر بن محمد از آن کرد و گفت لای تو بطاهر بن سبیل است که در  
شش سال اندر اینکس تو از آن شد و چنین بود ازین وقت تا زمان غلبه  
مغول و هجده شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود و بعد از آن این  
طاهر و از بعد از سلاطین بنیاد و در اخبار این و در خراسان و این  
از کرده اند اما چون طاهر و ابن عیسی که مقدم این طاهر است و این فرقه را بعد از  
او از فرقه و مملکت و استقلال کرد و بعد از آن تمام حکومت خراسان را از او  
و بعضی دیگر و از این مملکت و برادر فرموده اند **که** بن طاهر بعد از یک سال  
حاکم خراسان شد و در میان او تحفه خمره نام در لای سبیل خروج کرد و طاهر  
شد گشت و بعد از کار با اب طاهر یافت و سبیل را ضبط کرد و در آن وقت  
دو سه شش غل و مائین و فانات نیست عیسی بن طاهر قایم مقام بود و در آن  
جیب بود خروج کرده و او را در آنجا بخت بود که در حکومت طاهر شش سال  
بن طاهر و در وقت طاهر و بر شش مامون و ابی مامون گشت و بخت این  
بود و سبیل را بی نهایت داشت و در آن وقت که در آن زمان  
گشت عیسی از مملکت سال حکومت کرد و در شش مائین و فانات نیست  
بن طاهر بعد از یک سال حکومت خراسان بود و طاهر و ابن عیسی











































اول برکات ایشان نهادند و بعد از سلطان محمد و او در بهار ایشان می رسیدند  
 سلطان محمد و خردوی لشکر یک ایشان فرستاد و طوفان را بود  
 سلطان محمد و منجه است که با شقام سلیمان بود و او را از اوطان او فرستادند  
 رسیده به بند رفت و برایش که از خردویان بود و بعد از سلطان محمد رفت  
 رفتن و مدت خردوی می بود **سلطان ابوطالب طرک محمدی**  
 بن سلوک و در شهر کهنه قس عسکری و در بهار و در شهر سلطان محمد  
 بر تخت نشست و بعد از سلطان محمد و در شهر کهنه قس و در شهر  
 بعد از ای زندگان با سلوکیان حرب کرد و کشت باقیه بنو سلوک بود از  
 در محبت او سلوکیان بر ملک تسلیم شدند تا به خلیفه عباس بن محمد  
 مصحوب ناصبی ابو الحسن باو دادی که از محال صلابی زان بود و در شهر کهنه  
 پس ولایت باو داد و خردوی که در شهر کهنه قس و در شهر  
 مستخلص شد و طرک یک چهارم و دهام او در میان می بود و در شهر کهنه  
 و نایم خلیفه را از در باب بری خلافتی که حاکم گرفت آل بویه را بر سر  
 و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 او در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 در بهار و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 کرد و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس

اول

اول بعد از یک سالی بعد از آن مبارک بود و خردوی مدتی مدتی مدتی  
 مدت عرضش و بعد از سال **سلطان ابوطالب طرک محمدی**  
 بن سلوک و در شهر کهنه قس عسکری و در بهار و در شهر  
 بر تخت نشست و بعد از سلطان محمد و در شهر کهنه قس و در شهر  
 بعد از ای زندگان با سلوکیان حرب کرد و کشت باقیه بنو سلوک بود از  
 در محبت او سلوکیان بر ملک تسلیم شدند تا به خلیفه عباس بن محمد  
 مصحوب ناصبی ابو الحسن باو دادی که از محال صلابی زان بود و در شهر کهنه  
 پس ولایت باو داد و خردوی که در شهر کهنه قس و در شهر  
 مستخلص شد و طرک یک چهارم و دهام او در میان می بود و در شهر کهنه  
 و نایم خلیفه را از در باب بری خلافتی که حاکم گرفت آل بویه را بر سر  
 و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 او در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 در بهار و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس  
 کرد و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس و در شهر کهنه قس



در دست بردن رفت جامع از پیشش در کج کبی بر پیش زو گشت سلطان  
نیز از آن ختم کرد و رفت و این و آن و در روز شنبه بیخ لادان عیسی و در آن  
بود و این از عکاب جلالت اودت او شب او شب در کج کبی بر پیش  
بود و در دست عیسی و در آن سال و سه ماه و در پیش او در کج کبی  
در دفع ملکوت بن الب ارسلان بعد از پدر سلطان نظام الملک باو شد  
در آن روز در کار مساعده گشت ملک ایران و نوران لفظ او بود  
بروم و شام نیز جاری شد و در آن روز در کج کبی بر پیش او  
و در آن شبان و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
ارسلان را در آن ملک گشت و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
از بارت بیت الله رفت و در آن روز در کج کبی بر کج کبی  
و در آن شب گشت و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
شاه البین الوانم و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
و در آن شب گشت و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
همه سال در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
برین و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
نیز در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
السلام و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
السلام

در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی

الملك لودة نفعه الله و در آن کج کبی بر کج کبی  
قیمما فروا عیله منه الی نصف و در آن کج کبی بر کج کبی  
بن ملک شاه و بعد از پدر بود و در آن کج کبی بر کج کبی  
سخی و خوش خوی بود و در آن کج کبی بر کج کبی  
داد و او را با برادران و اعمام محاربات واقع شد و در آن کج کبی  
او را بد و در آن کج کبی بر کج کبی  
خود سلطان بن خنجر تقوی فرمود و در آن کج کبی  
باو شد ای کرد و در آن کج کبی بر کج کبی  
و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی  
محمد سنه اربع و سبعین و در آن کج کبی  
بعد از برادر سلطنت بر او مقرر شد و او باو شد  
موصوف و بدین دیانت معروف در دفع ملاحده که در آن  
او قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرمود و در آن کج کبی  
و با کفار محاربات کرد و در آن کج کبی بر کج کبی  
در اربع عشرین و یکصد و شصت و در آن کج کبی  
است آورده اند که در وقت وفات این ایات انک کرد  
برخمن و در آن کج کبی بر کج کبی بر کج کبی







سید قیاس از خراسان منتقم شد و خواهر زادش محمود خان این بود  
از نسل صفی خان در خراسان پادشاهی دادند چ سال نیم حکم کرده بودند  
که از خاندان سلطان بنجر بود و در زمان حسین و محمد حسامه برادرش بود  
را گرفت و بکشتید پادشاه خراسان بعضی برادران به بعضی بخوارش بهان  
و بعضی بغیر این رسید **سید** **ابوالقاسم** محمودی ملک بود از  
اول او ایل شور نشین شد عزت و کسانه در خراسان پادشاهی رسید و در شصت  
شش و هفتاد و سه در حدود سار و به سلطان بنجر شک کرد و طعنه  
بود بعضی ابر او در مقام سلطنت و در مقام خرد کرد و در ری بکند  
سلطان بنجر رسید و یکماه طاعت کرد سلطان بنجر عالم را در دست کرد  
و ملک عراق را حدود دوم و اقصای شام بر مسلم داشت حکم داشت  
و او بدو دختر داد و سلطان بنجر بود برادرش محمود و دوست با او شک کرد  
و منازم شد سلطان محمود سیزده سال و ده ماه پادشاه کرد و در شصت  
نیک داشت لطیف طبع بخوش سخن بود و حرکات موزون با حسن خط و کتابت  
جمع کرده بود با زبان انسی بدست و لطیف ری و کلام مملع بود  
چهار صد یک باغله های مرصع و جامه های زرین داشت و در شصت و یک  
نجوم و خورشید و قمری داشت و در زمان امور و ملک بهر پادشاه  
جمله و انفس نبود در بار و هم توان حسین و عزیز و حسامه سیدان در  
الادیش

و پادشاه در شصت و یک و در این زمان بود عمرش شصت سال  
**ابوالفضل** طول بن محمد پادشاه است سلطان بنجر در شصت سال  
در عراق و حدود شام و مصر پادشاهی کرد و بعد کسانت و حیات و حکم  
بود خوشی است بر اخلاق او غالب و از منزل و خوش دور و میدان  
در شصت و یک و عزیز و حسامه و بان بافت و حسن و عرو  
**ابو الفتح** محمود بن محمد بعد از برادرش برادرش  
و او پادشاه بود با فرزندش که در حیم و عادل در آل سلجوق شجاعت  
میزد و یک جمله سپاه بکشی و خبر شنیدی نشی خوش خوی و طبع  
و منزل دوست بود و در عهد او خلافت آسوده بود و سپاهی با  
در رعیت در زمان فراغت در حاکم عالم دوست بود در شصت  
بود و با برادرش و برادرش است از شصت و دو بود **ابوالقاسم** سیرانی  
و شصت و یک و شصت و دو و در مقامها خود حکم کردی هرگز و خبر نهاده و خوار  
او از انز و لغات خجانی بود هر چه از اطراف آوردی بر دربارگاه  
میان او و برادرش مبارات رفت و پیشه طغور او بود و در زمان او  
سلطان در فارس و خراسان و در شصت و یک و در شصت و یک  
تجیده سال نیم پادشاهی کرد و در غره چوب سیر و از این و حسامه  
امدادان مانند حضرت عمرش چهل و چهل سال **ابوالفضل** ملک











بنی اترک بود از پدر پادشاه شد و پس از جدا شدن و مادر و پدر و  
داد و در کتب معتبره یونان بود استقلال تمام میداد و در تمام  
رجب سنه ثمان و خستین حساب به وفات یافت بدستش هفت سال  
بود بن اهل ارسلان بن افسر بن محمد بود از پدر حکم وصیت پادشاه  
شد بخش که برادر بهتر بود و بر وی سرور کرد تا مدت ده سال بمان  
ایشان محاربات بود در سنه ثمان و خستین حساب به سلطان بن علی  
آمد و خوارزم شاهی بر وی فخر گشت سلطان ده روز در کاشانی بر نظر و لا یست  
حاکم گشت و در وصیت پسران دیگر بزرگت و در سرخ و صفای تبریع بن  
و خوارزم در گذشت و مملکت او به خوارزمش خان آمد **در سنه** بن افسر  
بود و از تمام برادر و زمانی بزمی رسد لاکو ثمان و حساب پادشاه شد  
در ششید و طول و در پیشش گفت **حدوت** و در زمانه از علم ثبت بر مبدل  
بودت گشتنها که در دست **ایجا** بر تو فای مملکت آمده است **مان** نام  
که نوبت دولت گشت **خوارزم** و بعضی از پسران حکم او بود و در کتب معتبره  
که سلطان طول بمانی را گشت مملکت عراق نیز تصرف او را کرد و خانی  
گفته **خرم** که خوارزم شاه نیز صفایان گشت **کتاب** عراقین را از خوارزم  
بچه جز او ننهد کردن گشت و در بصره تیغ او ملک سلیمان گرفت و کمال این  
و سبل را در سرخ او قصیده است **طغش** بنی است **ایجا** در دست گشت بنی

در نادرش و در پرورشش **ای** شمس **فریدون** که گزشتش سلطان  
بخش است و در ثمان سال بنی پادشاهی کرد و در تمام عشر صفایان گشت  
و خستین حساب در نظر بنی جاه عرب از خوارزم خوارزم بعضی صفایان در گذشت  
**در سنه** بنی صفایان بن اهل ارسلان بن محمد از پدر طغش بنی گشت دولت  
این دو دمان در دور او بنده اعلی رسید و کتب طالع او بنی است لاکو  
پوست و نامت خراسان و حدود هند و بلاد ماوراءالنهر بخورد و بنی  
آذربایجان و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس  
خراج گرفت و هیچ افزیده با وی توت نامت نداشت چون  
در دست سال از پادشاه **ایجا** در گذشت آفتاب دولتش **ایجا** عرب  
کرد و شد مبدل حکم پادشاه چهار بار چکیز خان اچانب شرقی بر وی  
خروج کردند و سلطان ارسلان بنی خرم شد و از ماوراءالنهر خراسان رفت  
و شد مبدل خراسان آمدند و از خراسان بمرغان توجه نموده لشکر  
آمدند و در عقب او بمرغان آمدند و از دوزخین بکمان رفت مبدل  
از عقبش بکمان رفتند و از آنجا باز آمدان رفت و از زمانه آن خبر  
را بخت و در ای و فای یافت و در سنج عز و ستاره دولتش **ایجا**  
مقتول در بن کمالک قتل کردند و چکیز خان از پنج بنی بنیاید  
بنی بنی محمد بن بخش پادشاه **ایجا** و **ایجا** بود و در شجاعت او بنی پادشاه



بعد از وفات پدر از خبر اربعین میان شقاق رفت و از آنجا به نهبان آمد و از آنجا  
 به نهبان رفت و درین سفر از راه کربلا با شعلی افتاد شد و در جنگ کربلا  
 دود و دشت آخو که چنگیز خان لشکر بکران ایستاد که در دورانی که رسید بر سر  
 در میان ایشان عمارت عظیم افتاد و بخت افتاد و بخت افتاد و بخت افتاد  
 و در سال در عهد سلطنت که در چون آنکه هر وقت که چنگیز خان از ایران باز  
 از راه کج کرمان آمد و از آنجا که جنگ عراق کرد و در آن سال سلطان عبدالعزیز  
 در عراق با دشمنان سلطنت بدو تسلیم شد و سلطان حلال الدین عراقی را گرفت و از آنجا  
 با لشکر نام خلیفه جنگ کرد و بخت افتاد و از عراق به عرب بازماند و در آن سال  
 و از آنجا که بکران کربلا را گرفت و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 شمار عراقی آمده اند با صنها آمد و در آن زمان صفای سنه اربع و عشرين و ستا  
 در حدود و من و چهار با لشکر نام جنگ کرد و کفاری بکربلا رفت و از آنجا که بکران  
 نیز در سنه آن که بخت در عهد از عهد بدو با صنها آمد و عراقی در آن سال  
 و از آنجا که بکران کربلا را گرفت و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 سلطان کربلا بدو رفت و بکربلا چارای منور شد و بدو بکران آمد  
 و در آن وقت که آن بی تا آن که چنگیز خان جرمای منور شد و بدو بکران آمد  
 بر سر در سنه آن که بود و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 بدو بکران آمد و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت

الهی

بعضی گویند که بخت در آن وقت که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 بر آن سلطان چنگیز خان قبل از آمدن سلطان حلال الدین از نهبان به نهبان  
 و در آن وقت که عراق سلطنت کرد و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 و سلطان خیاش الدین حاجب در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 مقول آمد و دولت خواست اینان سپری شد  
 اما بکران و ایشان شیعیه اند و شیعیه اولی بکران ایشان بودند با ایران و بعد  
 ایشان یازده نفر است و در آن سال اول ایشان  
 مظفر الدین تغتکین بود و است که در عهد سلطان مسعود و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 فارس میخواستند و او در عهد و او که کوشید و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 ترفیع ساخت و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 مظفر الدین تغتکین بن بود و بعد از او در سلطنت فارس بود و بعد  
 و او که بخت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز بکربلا رفت  
 مدت چهارده سال با دشمنان کرد و بکربلا رفت و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 مظفر الدین تغتکین بن تغتکین و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 و در آن سال که در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 که حاتم نام و صاحب کربلا بود و در آنجا که بکران کربلا را گرفت  
 قطب الدین طغرل بن تغتکین بن بود و در آنجا که بکران کربلا را گرفت



غزاده حکومت بدو ملقب گرفت میان او و عمود پرورش زندگانی محاربات یافت  
در آن فترات خوارشهر مدت حکومت او در سال در تسخیر و تسبیح و تسبیح  
سعد بن زنگی اسیر شد **که** نفع الدین ابو شجاع سعد بن زنگی بود از طغیان  
طنزل پادشاه برادر گرفت و او در محاربات حاتم نوزگار بود و در  
رستم کارزار در عدل بود و یگان جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد و ملک  
عمود او را بدادان شد تا ملک در ستمت و عجز و ستماء موقوف که و با او  
خود را بر سپاه سلطان محمد زود و کبریا کشت سلطان او را از ارم خود قرار  
او هر سال دو دایم محمول فارس خزانده رسا غلوه ابر سر ملک  
و پرورش او برادر شیر زاده اند او جنگ انجامید و بیرون تا سید اهل  
در شب او را بشهر بردند او برادر گرفت و کبکس از دهفت سال فرزندان  
باز تا ملک سعد بن زنگی پادشاه هرگز در شنبه را بعد از طاعت  
در ستمت نماند و عجز و ستماء **که** نفع الدین ابو شجاع سعد بن زنگی  
بود و پادشاه هر سید پادشاه عادل قاتل بود و خیر بود و خوار عمل  
و از خیر و فضل او در اطراف جهان بگشت و در اهل شجاع و خلعت  
انعامات فرمودی و دیگر ملک نیز محمد لاث و طایف کسادی و از  
انجام اخلاص و کار و خیر و خشنی باشند و در بعضی از بلاد و طایف  
کردند و در زمان لطف فارس رونق تمام یافت و در محاربات و خوارت بسیار

و مساجد

و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود و معمور کردند و خانه و بازار و باغستان  
و در دهفت او و بعد از این دولت بقیه خشنه شجاع سودی که ملکستان با هم  
در ستمی سال نماند و سلطنت او بود و در عادی اهل لاث و شجاع و ستماء در  
و در تاریخ دهفت شجاع سودی گفته اند ملکستان و عجز و ستماء او شد  
شد شجاع نامخ هم عجز و ستماء و احدی و ستماء و ستماء **که** نفع الدین  
ابو برین سعد بن زنگی بود از پدر پادشاه کرد و از او نوزاد گرفت **که** محمد  
سعد بن در دهفت یافت او در کرب بود پادشاه بنام او و در شجاع و ستماء  
خان و در ملک بود و بعد از سال دهفت ماه و روزی که ستماء و ستماء  
تا شصت و نه دهفت **که** محمد شاه بن ستماء و بن سعد بن زنگی بود از  
محمد پادشاه شدند و دهفت ماه حکم کرد و شب و روز و پیش و پس قول بود از  
خان بود و ترکان خان و در دهفت عجز و ستماء و ستماء و ستماء  
کرد و او را اسیر کردند و در نزل قرار شدند **که** نفع الدین پادشاه بن سعد  
بن ابو برین سعد بن ملک فارس مستویا شده و حاکم کرد و ترکان خان را  
و ملکشت برادر ترکان خان و علاء الدین بزدی بن و ملاکوفان برادرش و قول  
ببین ترکان خان و محمد پادشاه و رشده بود از حاکم ایشال بنورم شد  
بغادر و ستم و ستم قول از پدر او رشده او را از محمد کارزدن بزرگ آورد  
از ستم خان بن سعد بن ابو برین و در دهفت و پادشاه هرگز او را نداد



اورا احبست نهاده نگویند که کوفان نخواستند و ما شش مردمان نمودند که از دست  
 سبک ل حکومت بنام محمد بود و سبک نام سلیمان از عالم برافراشته شدیم  
 ششم دوبار بر نه تن درت ملک آن مفضل و سبک و این که از محمد آل سقفر  
 غلام ملک و سلجوقی اند **در سنه** احمدی و ثانی از اهل کیم حکم ملک و حاکم  
 شده و دو سال و الی آنجا بود و در سنه احمدی نهمین دارالعماد در گذشت  
 زنگی بن آن سقفر در سنه احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن  
 سلجوقی و الی ولایت عراقی عرب شده و بعد از آن که حاکم مصلح فوت شد  
 حکومت آن موضع نیز لغو باورفت و بعد از آن بنفوس ششم شد که در  
 حلب رفت و در سنه اربع و عشرين و چهارم با قوت که ششم در آمده بود  
 جنگ کرد و غلبه شد و در وقت شوق در محاصره کرد و از آنجا حرکت  
 و بار برادر کشتن را ضبط آورد و در سنه احمدی و الی نهمین حساب به حکم سلطان  
 محمود ششم آورد که ششم در سقفر شش سال **در سنه** احمدی و نهمین  
 بن محمد الدین بنی محمد از پدر و جد و محصل و حاکم است و بافت و از دست بخار  
 آن دیار را تسخیر کرد و بنده و مدینه و سج و الی نهمین حساب به حکم شش  
 و حکومت نورالدین محمد و در ملا ششم جان گرفت که عاصه خلیفه  
 که از او بدست آن منظر باطل بود و در محاصره و در وقت از وی استمداد  
 نمود و در خلاصه الدین و یوسف بن ایوب از اهل بغداد و نافع و نافع

نورالدین ملک محمد از نهمین حساب به حکم الدین شش شد و خلاصه الدین ملک ناصر  
 گشت نورالدین محمد و پادشاهی عادل خیر و عادل بود و او را از جد و حاکم  
 کرده اند و گویند و ما نزد او برادر و نسیبت و در سنه  
 و سبک و حساب به حکم شش **در سنه** احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان  
 و نجات پدر یازده سال بود و در عیان ششم با و سبک کرد و در خلاصه  
 یوسف نیز در محاصره شش ششم از خود خانه یکم با سبک بر شش جزا شد  
 بودند و در شش سال زمان پادشاه اوست در سنه و سبک و در خلاصه  
 در گذشت **در سنه** احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن  
 شش نورالدین محمد و حاکم ملک و دیار بر خیزه و بعضی از حرکت کرد  
 در گذشت و نجات نورالدین شش و در سنه احمدی و الی نهمین حساب به حکم سلطان  
**در سنه** احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن  
 و در نجات شش هر که در سنه احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان  
**در سنه** احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن  
 حکومت شش و یازده سال حاکم بود و در سنه احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان  
 و نجات یافت **در سنه** احمدی و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن  
 حکومت گشت و حلب نیز گرفت و عیان او و صلاح الدین با نجات یافت  
 و میراث واقع شد و در وقت و نهمین حساب به حکم سلطان محمد و محمد بن



و ملک نامرتزبان سال در گذشت **در این سال** ارسلان بن مسعود بن محمود بن  
زنگی بپادشاه بن مسعود پادشاه شد مدت پیمده سال پادشاهی بود در  
سبع و ستاد وفات یافت **در این سال** بن نورالدین ارسلان بن محمود بن  
بیای او نشست و برادر الدین لودید بن ملک بن بن بود و بعد از آنکه بیای  
وفات یافت و ایالت برصل بر برادر الدین لودید قرار گرفت در سیع و  
و ستاد وفات یافت بود شش سال عمر داشت و بعد از بن برادر الدین لودید  
صلح بر جای بد نشست و چون صلح با بهلول کرغان باختر شد و او را  
چند ماه او را در موصل محاصره کردند و در موصل محاصره شد و بافرود ملک  
برون آمد و با شد غدار لقتل رسید و در سیع و ستاد وفات یافت  
و بار دیگر بخوز در بون منول آمد **در این سال** بفران داد و بایان در آن نشستن  
بلوکت رسیدند اول آن بن آتابک ابکر زرت و او غلام سلطان  
سلجوقی است و بکند فابیخی کرد و داشت بجزیه امارت رسید سلطان مسعود  
بن برادر خود را طول که با در سلطان ارسلان بود و بدو داد و نامش  
ارسلان ارسلان دو پسر متولد جهان پهلوان آتابک محمد و قزل ارسلان  
آتابک جهان بلند شد که جمیع ارا و سرحدش بایان سر خط و بایان او  
در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع ارا و سرحدش بایان سر خط و بایان او  
بود و سلطان بنی که غصب ابی که سرحدش بایان سر خط و بایان او

اندر

آتابک ابکر زرت پسر ده سال صلح و قطع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان  
سته خان و سبک و ستاد و در گذشت و آتابک ابکر زرت بعد از آنکه خانه  
و قاضی بن الدین جرجی در بنی کعبه **در این سال** زمانه را که خود را برفت  
اندر بی او بنشاند و بنشاند برفت که در کوشش و هر کس بنشاند بن  
سال ابکر در بنی برفت **در این سال** آتابک محمد بن آتابک ابکر زرت  
ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را که  
ساله بود بر تخت نشست و برادر خود قزل ارسلان را بایان نشست و  
اساس ملک جهان مشید کرد و بنشاند که ملک شرق و غرب از حاکمان نشست  
نوبت بنابر بخشید که از خلیفه داشت نام خلیفه میان از خلیفه بنشاند  
مال بسیار و ستاد و آتابک محمد بن سرخا آمد و بار دیگر نام خلیفه بنشاند  
و با بکلمه مدت ده سال سلطنت در دست او بود و در سینه اشین و ثمان بنشاند  
وفات یافت و از او چهار پسر ماند آتابک ابکر و قاضی ابیاح و برادران آن  
قانون بنشاند ابیاح در حرم و آتابک **در این سال** بن آتابک ابکر زرت  
آتابک محمد از بن برادر بنشاند و قاضی قانون و از او صلح کرده و بنشاند  
سلطنت کرد و سلطان طغرل بنشاند بنشاند بنشاند سلطان طغرل  
قزل ارسلان کرد و قزل ارسلان از آن واقف شده بود و برفت و  
کرم و ستاد و محمد بن کرد و سلطنت نشست بعد از آن شب او در کعبه بنشاند







13

بود که حضرت و در آن روز و در آن شهر با خود و بعدی که جهت آن شهر خوار  
 بسیار ری در وقت یونیه میرسد و حکم کرد که آن شهر را از آن زمان که در آن  
 بر آن نیامند حاکم در آن شهر سال حکومت کرد و در آن شهر اجای شد و در آن شهر  
 او را پیش نهاد **در آن شهر** ابو الحسن بن حکم بن یحیی بن بدر سلطنت پس شد و چون خبر  
 یافت قاضی بدر خود را که حضرت در آن شهر سال حکومت کرد و در آن شهر  
 و در آن شهر بر حضرت استغاثه **در آن شهر** او را هم خبری که برین حکم بن یحیی بن بدر  
 بن محمد در آن شهر که با او است هر سید و دولت سال در سلطنت بماند و او را  
 هزار و احمده و عبدالمجید در آن شهر که او را و بعد کرده بود و در آن شهر  
 ماند و بر خیزد و او را وضع کرد و با خود داد و او را مستغاثه کرد و اما بعد از آن  
 شدند آنچه متابعت احمد کردند این شهر را مستغاثه کردند و آنجا که بروی تکرار  
 این شهر را از آن شهر کردند حسن بن علی که بر این شهر اول دارد و قاضی تکرار  
 و بنام تکرار در آن شهر دعوت کرد که تکرار این شهر را مستغاثه کرد و  
 در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر **در آن شهر** ابو القاسم احمد بن مسعود  
 پدر پادشاه شد و او را در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر که او را  
 شد و بعد مستغاثه و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر که او را  
 و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر که او را مستغاثه کرد و  
 در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر که او را مستغاثه کرد و















بر سر باقی صاحبان الدین من مبارک خواهم جمع کردند **این** ابوبکر  
خادم من باقی حاجبش توده سال پادشاه کرد بر یکم ربع مکنو آن در  
خیزد و سوار غارت کرد و بعد از آن بیوفان مکنو آن بر دست **قطب الدین**  
گشته شد **قطب الدین** همین چند تا بنویس که او را زاده بران حاجب مکنو  
تا آن که بار دیگر به طاعت رسید دولت کشمال پادشاه کرد و در میان او کرد  
و عادات عمارت و در میان حسن و ستم در گذشت **چهارم** **قطب الدین**  
به از بدو مکنو آن پادشاه که کان نام و او نشد جز که در یکم  
بر پیش قتل نه کان که دختر باقی حاجب بود و بفر گفته اند بر تر او بود  
بر یکم که حاکم شد به از سلطان **چهارم** که روی رسید بر حاجب کان  
نیز و قتل نه کان از بخیه و دیگرگاه اتفاقا خان وقت و حکم شد که سلطان  
در کان مدخل نبرد و حکومت با قتل نه کان سلطان **چهارم** از خورده  
قلم و ستم و ستم به بهی وقت و قتل نه کان به از **سلطان** **چهارم**  
در از ده سال حکومت که کان که سلطان **چهارم** در آن موفقات از قتل  
نه کان در ستم احدی فرمان و ستم در گذشت بر دست حکومت نه کان  
مست به سال **چهارم** **قطب الدین** عبورش **قطب الدین** که از آن یکم  
خان به طاعت که کان رسید از سال و طاعت بر کرد و در میان خان  
مکنو ترین بدو لا کون ترا و قتل داشت و در ستم احدی و ستم نه کان  
اما از خان

کجا از خان مکنو شد **چهارم** **قطب الدین** سلطان که در چاه کجا  
به از غزل عبورش یکم کجا تو خان پادشاه بی کران رسید و در  
تقتل او و بعد از آن در ستم اربع رسید و ستم که در چاه کجا  
به عبورش مکنو در او درش عبورش و در قتلش و نام خان  
بی عبورش که در چاه باید و خان بود پادشاه و خان یکم  
تقتل حاکم و نه خان مکنو عاقله عاقله خوب صورت زیبا طاعت  
بود و محافظ و قتل نه ستمی این بر اعران **چهارم** طاعت  
از آن که در از آن نشان کردند **آسایش** جان بدو لاشی بود  
و روی لب افکار پیکر زیبات **زاد** روی سیم **چهارم**  
کردند **و هم** او گوید **بر لب** که در بدو در از شک **و هم** با **چهارم**  
بر نوش کجا کرد ستم **چهارم** در خال سیم **بر لب** تو  
نام یکی و آب زندگانیست **هم** **سلطان** **قطب الدین** محمد  
بن سلطان **چهارم** حکیم غار از خان در اول **چهارم** **چهارم**  
به طاعت که کان رسید و مدد داشت **سلطان** به طاعت کرد  
ستم **چهارم** و سیم **و در گذشت** پادشاه و خوب صورت  
زادش **چهارم** با داد و بخش بود مدد بخش **چهارم** **چهارم**  
**سلطان** **قطب الدین** شاه جهان عبورش **قطب الدین** **چهارم**



۱۴۱  
در آنده سلطنت گمان رسید و سال و چند ماه پادشاه کرد و نزدیکی  
برنج استی داشت الی یوسف خان اورا غل کرد و تمام سلطنت این  
کرمانی برافرا و در بعد ازین حکام از قبل متول در اینجا حکم کردند و سلطان  
تقاعدت پیش گرفت و در شیراز ساکن شد و صاحبان آزادان بودند و  
فرمان یافت که در خراسان که او را محمد دوم شاه میخوانند بجای قبلی میروم بود  
و در مبارز الدین محمد ظهور او را بنحو است جلال الدین شاه و شجاع  
شاه و محمود و رضا الدین احمد از او متولد شدند **باب دوم** در  
پادشاهان متولایان این قسمت یک تن از متولایان در ایران متولد  
سال اول ایشان **خاکرخان** بنی بوبک بهادر بنی پریان بهادر بنی  
بنی توسه خان بنی بایسنقر خان بنی غیاث خان بنی از توغش خان الی  
خان بنی یوزخ خان است پدرانی جنگ خان بنی که در این سبب نوشته  
محمد در بلاد و شرق پادشاه بوده اند از هم بزرگتر و بزرگتر است که محمد  
خان مغول از پس او بنده و او را ظاهر او هم روزی بود و جنگ  
جنگ خان است و مسلم نسب پادشاه و صاحب تران او  
که یکی بنی بایسنقر و پدر او بایسنقر و الی او جنگ خان و در این  
سبب از زمین و محاسن اتفاق افتاد و در محل پدرش و این  
و سنین و محاسن در وقت او بر سرده ساله بود و بنی بایسنقر و بنی

کشته و کوهها و خطرات انجا میبود و در سن چاه سالیک در رمضان سیح  
و سنین و محاسن در وقت سلطنت و چهار ماهی رسید و او را اول  
محمد بنی نام بود و در سن سال زبانش هر که میخواست و سینه  
او را جنگ خزانده و او آنکه که منی جنگ خان بود و خان بنی بایسنقر  
صاحب تران بود و در سلطنت دولت او روز بروز ترانیه و محاسن  
گرفت و سال ببال در سبب و بایشان کت بنی و در وقت بنی  
و در نهایت قبا و صحرائشان و بلاد و ولایات مملکت و شادمانی  
و چنین و با چنین و در وقت قبا و سنین و بایسنقر و اس و در سن و الی  
او را ایران سرور می یافت و در سنه عشر و ستاره بقعه منع و قلع  
نظیر الدین محمد از پادشاه بجانب ما و او را غیر از اسان حرکت کرد  
و خوف بر سلطان محمد غالب شد و از ما و او را غیر از اسان حرکت کرد  
و از هم رسیده عشر و ستاره ما و او را غیر از اسان حرکت کرد  
و در سنه سیح و غیر و ستاره از چوین محمد کرده سیح تری کرد و از هم  
ساخت و سبب از کسر الی بایسنقر سلطان محمد ایران و ستاره  
از این که ایران بنی بایسنقر و کنون رفت و رفت کرد و شد و کنون  
در اکثر ایران عمارت و قتل عام کرد و ستاره محمد الدین و او را  
و در حیات بود و در کنون و رضا و الی او را که در این قتل و ستاره















وفات او گفته اند **سنة** زجرت نبوی شصت و دو و در نیم خورشید  
 اندر مقام باغ ارغون بوقت جاث کرد و جهان نامه بقدر کردگار  
**کلیله** بن ابی خانی بن مولانا کوهان بعد از ارغون خان بدست خواجه آید  
 و در ازت بخواجه صدرالدین احمد خالدهی داد بادشاه کریم بود و عزت بسیار  
 از او طردی و ذکر وفات حلال و حرام خرق نمود در باب او گفته اند **سنة**  
 جود ال انون هم خم شد تو الف قدانی **ز** بس که کرد الف در کاف **سنة**  
 در سنة ثلاث و تسعين و ستامة که می توانست که در این بشود خط و  
 باشد میر شد و فتنه عظیم بر پدید آمد و با پدر و خان بر خور و کرد و از طرف  
 رفته در صفر سنة اربع و تسعين و ستامة که می توانست که در این بشود خط و  
 او سال هفت ماه **سنة** بن ارغون بن ابی خانی بن مولانا کوهان بود  
 باید و در سلجوقی که سنة اربع و تسعين و ستامة بادشاه بر پدید آمد  
 بنیاد عدل داد نهاد و از خراج دی اسلام کشید و در ازت بخواجه عالی الدین  
 و شکر دانی داد و بعد از ده ماه او را بخت در کرم است و تسعين و ستامة  
 و خواجه صدرالدین خالدهی زنجانی را بوزارت تعیین فرمود و بعد از سال نیم  
 در ازت کرده بود و در اعیان مشهور چوب سبج و تسعين و ستامة او را بوزارت  
 بابر از شش قطب الدین بقتل رسانید و در ازت بخواجه رشید الدین فضل الله سبج  
 مدانی و خواجه صدرالدین سبجی تفویض فرمود و از خان خانان در ازت تعیین

راجع الی اللان

راجع الی اللان سنة تسع و تسعين و ستامة در عهد و وقت بامیان جنگ کرد و طغوشه رشق  
 رفت و از آنجا مراجعت کرده بامیان آمد و در سنة ثلث و تسعين و ستامة در کوهان  
 زردین بامیان آخرت اشغال نمود و این بین در میان وفات او گفته **سنة** ابان غفره  
 زجرت از شوال **سنة** بر روز یازدهم وقت عصر **سنة** شد از نواری فرزند حیدر  
 خان از آن **سنة** بسوی خلک که با او از انجمن از پیش **سنة** هفت سال آن ماه بخت کرد و  
 و سی و سه سال عمر داشت تا بخت او در این خبر بر پدید آمد و در این که بخت و  
 خرابی که **سنة** ختم بود و بخت خانان منور است و من کردن در خور و شایان  
 شده و پیش از او بختی اگر آتش را بر نه و ولادت سلطان خانان در کرم و در  
 راجع الی اللان و بعد از زنی که **سنة** ستامة بوده و در حال دین و در حلال  
 او را که ولادت او در شب جمعه است و در راجع الی اللان **سنة** فلوله بوده و  
 مانده این **سنة** خواجه صدرالدین محمد بن ارغون خان بن ابی خانی بعد از برادر و در  
 سنة ثلث و تسعين و ستامة در بزرگت سلطنت داشت و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة  
 سنه بادت شریک او بود و عدل داد و خیرات داشت و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة  
 و این ارباب از کرم مشهور گردانید و خیریه بر پدید آورد و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة  
 ایران خطبه بنام خلیف در ازده امام عظیم السلام خوانند و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة  
 فلوله **سنة** در این مقرر است و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة  
 صدر الدین و در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة در **سنة** ثلث و تسعين و ستامة







وزارت کرده بود در او خراجی الاقرنست اربع عشرین سیهام در ارجان  
باقت در عهدی بفرزند و در ترک خود خرد نقش ملودا به نر نر زنده بود  
که در جنب عمارت خود ساخته بود و قتی کردند که در سلطان ابو سعید سلطان  
در سلطنت استقلال یافتند و دولت این بنیت ضعیف گشت و خلوت  
و در ارجان اندر طرف باوشانی مکرر نشست چنانکه در باب بیستم خواجه  
حوی سلطان ابو سعید در گذشت که پس از آنکه از قتل نام سلطنت در گذشت و عراج  
نصیب این در دولت ارجان و شرح حال هر یک گفته شد و بشماره **باب**  
مرکز از قتل ابو سعید خان که فرزند ارجان را که از قتل این بویگان تولد بود و در  
عیادت الدین محمد رشید و وزیرانی بپوشید علی شاه که خانی ابو سعید بود و چنانکه  
سلطان ابو سعید جلالی با خان و در اوق و در گذشت و بنفشه با اقامه او  
در این خان و از آنسل باید خان سلطنت بر داشت و خواجه را با خود و خان  
و با سلطنت در خاناته تر و خاناتان شد و خانی از با خان از قتل مرگ  
تانی شد و وی بدین نهاد و در گذشت که در عهد محمد خان سست و بعد  
در عهد و خنده بهر سیهام و بیشتر ارجان و با خان از او کرد و این شد که  
پوشند که میل خاطر در دم به نر و اهل ارجان بیشتر بود و در این  
افاده که بر کجاست بعد از چند روز او را در ولایت عباسی گفته باو خان بود  
و در او سعید نظر داشتند و در کتب و کتب بود و در ارجان خانی بن کتب

ماه رمضان

ماه رمضان سیهام نو کرده که با برادرش که در جنگ بخت ازاده بود و قتل رسیدند  
حاج خانیات الدین محمد وزیر بی نظیر و بزرگ عدیم الفیل بود و هماء از نرانی بهر سیهام  
که در ارجان ملودا خلیف الدین داری شرح ملودا بنام روز نشسته بهر ارجان خانی  
نصیب در مدح او گفته اند و شرح او بعد از این در باب بیستم خواجه  
بنظم آورده و خانی عقیق الدین اچ که در جنب کتاب سوانی است و در قتی که  
مبارک قدیر شهید شارا به ابرار از فرستاده بودند مشرب گفته و این  
و از آن مشرب است **باب** یا حاکم الدین از فرستاده **نور العقبه** خلیف  
ما با احوال و کائنات **تغیبه** تغیر او و نور الدین **محو** قتل بر العقبه  
به ارجان ملودا فعیلا **باب** بن عباس بن اید خان بعد از گذشتن ارجان  
در ارجان سست و فلیس سیهام در ارجان بخت خانی است و در حال  
ارشیخ حسن جدا بر که با بر شیخ حسن نر است در کج بود و در دم  
شدی کرد و در ارجان و از آنسل ارجان باوش هر یک و در  
نر نشسته و در وضع نر ارجان باو سی خان و علی پادشاه جنگ کرد  
و ایدشت و سی خان بر گشت **باب** بن با حسن ارجان بن اید خان  
گشته شدن علی شاه و در او خردی که سست و فلیس سیهام در ارجان  
بخت نشسته ابر شیخ حسن و خاتون خاتون که بعد از سلطان ابو سعید  
نهاد او در بند حسن فلیس و قتل گشت و در ارجان شد و وزارت با بر اید



در باد او که خواهر زاد و خواهر غیاث الدین بود برادرش **میرزا** که در اردلان  
بود خروج کرد و در هر حسین جوانان و اقوام متولد کرد و در خراسان بودند مع بود و  
نیز بنام و چون بگذرد آذربایجان رسیدند موسی خان با قوم اردلان ایشان  
پرست و چون محمد خان را بر شمشیر حسن از غنای گاهی فتنه لشکر یک انگار  
و در محرابی که در و انفاق و جنگ افتاد لشکر محمد خان طغیان فتنه و در محمد خان را  
آوردند و سرش بر داشتند و این را فرمودند و در راجی سر شمشیرش و سباده بود  
خان بخراسان که بخت بس ازین ابر شمشیر حسن که سر غزنانش از جوانی که در راجی  
بود از آنجا لشکر مع آوردند و خود نیز بر نشاند و در و غنایان با محمد خان شمشیر حسن  
شک کرد و طغیان فتنه محمد خان اقبال آمد و شمشیر حسن بزرگ بر بخت و بطور سباده  
رفت و انبوهان در و غنایان و بیایم سر غنایان و سباده بود دست سباده  
مکال بود **میرزا** خان و در سلطان آگاهی بنو محمد از محمد خان بنده حسن  
و جنگ در بزرگ سلطنت محلی شد و شمشیر حسن که جنگ نمود و سباده نشاند  
شمشیر حسن بزرگ بنو با انقباض محلی آمد و شمشیر حسن بزرگ و شمشیر حسن که جنگ  
و بعد برادران را رفتند و در آن سانی بک و شمشیر حسن که جنگ نمود و شمشیر حسن  
فتنه و کوفته و شمشیر حسن که جنگ نمود و در آن سانی بود و چون بود شمشیر حسن  
خان با برادرش که مع کرده و لغوانی آمد و شمشیر حسن در سباده که بخت اوست  
و بنده نشاند و انقباض و غنایان با شمشیر حسن که جنگ نمود و شمشیر حسن که جنگ

از

او بر با سانی یک خان و در یک کشتان آوردند و در محراب او را هر دو لشکر  
در با برادرش که خود آوردند و در شمشیر حسن که جنگ نمود و شمشیر حسن که جنگ  
و در او از شمشیر سانی یک خان و در شمشیر حسن که جنگ نمود و شمشیر حسن که جنگ  
شمشیر حسن بزرگ ترغیب فرمود و طغیان فتنه و در سباده ای و در خان  
ازین باب خط بد فرمود و در ابر شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ  
این خط را بر سباده محرابی شمشیر حسن بزرگ نمود و در آن طغیان فتنه و شمشیر حسن  
فتنه شد و طغیان فتنه راجی انقباض فتنه شد و در شمشیر حسن که جنگ نمود و شمشیر حسن که جنگ  
با سباده و در فرمود و بعد از چند سال سر طغیان که پس از وفات سلطان  
ابو سعید خان در سباده و خروج کرد و بودند ایشان را و عورت انقباض  
و بنده نشاند و در و غنایان و در دست یافت و در سلطان و در سباده و در شمشیر حسن  
بزرگ شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ  
نقل شد و عالم طغیان **میرزا** از بجز بود و بنده و بخواه و جاسال در و در  
شنبه از مردی عقد و شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ  
بعد از طغیان فتنه شمشیر حسن بزرگ با اردلان با در لشکر گاه جوانان  
سانی یک خان و در دست فتنه و در سانی یک سباده و در  
و بعد از آن ای نمود و با اتفاق روی با جوان نهادند و بعضی از امر است  
بزرگ شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ نمود و در شمشیر حسن که جنگ



شیخ حسن برکت سانی بیک را از پادشاه نزد کرد و شخصی سلیمان  
را گفت که از شما دهولا رخا است بخت نشاند **سلیمان** بن محمد سانی بیک  
بن ملا کرخان بسطنت نشست و شاهزاده سانی بیک خان را در نواح  
و این حال در تابستان سیح و شین و سیما به بعد ازین ایرش حسن از حرم  
نیان از بشید براد فدا رفت و جهان نمراد پادشاه هر روز  
بن الاغزک بن کجی تون بن ابغا خان با تمام ایرش حسن بزرگ بسطنت برآم  
و در مکتبی که در تصرف ایرش حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواند و در آن  
**سلیمان** از این رسیده بیک سلیمان خان و ایرش حسن کجک رفت و نشست  
خودند به ازین ایرش حسن بزرگ جهان نمراد خان را بسبب آنکه در کجی  
کرده بود از بسطنت نزد کرد و در نوبت ایرش حسن کجک بیک شد و بنایت  
سطنت و حکومت مستقل گشت و خاست کار ایرش حسن کجک و ایرش  
مقرب ایراد خواهد یافت ان شاء الله تعالی **و ایرش حسن** ملک اثر در زمان  
حکومت خود او را چند روزی بخانی نصب فرمود و بعد ازین نارمان ظهور پادشاه  
حاجب نوان ایرش حسن کجک که سید غمخس افغانی را بخانی برداشته بود و  
کسی در ایران خان بنده و الله اعلم **و ایرش حسن** در ذکر ملک طایفه که  
به از کرد به سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و ایشانند  
شیخ فضل **و ایرش حسن** در ذکر جهانیا و اصل این ایرجیان سید و نشست

که در زمان سلطان غازی و ابی بوسطن از امرای بزرگ بود و سلطان  
ابوسعید مدت دو اردو سال به او بسطنت برود و در بوسطن ابوسعید از  
سطنت نامی پیش نبود و او در طریق عدل او و مردی و قوت و در  
و مردت نظیر داشت و میامد صفات و میامد سمات از آنکه بود  
مردوش م و باو به مکه منظر عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و امرای  
آبی که در مکه کرده تا زمان و بیکس کرده و در قفسه و خورشید و خان و خان  
سابقا در احوال سلطان ابوسعید خان ابیامریدان شده و خورشید  
ایریشی و در خراسانی بود و رسید ایرجیان با ایشان از سوار با تمام  
قتل بر تهر عراق شد چون در تهر ری تهر کرد و شد و در  
شد و سلطان ابوسعید که بعد و در ی لده بود و پسند ایرجیان از آنجا  
فرار کرده و خراسان مراجعت فرمود و او را در سته ثمان و شین و سیما  
در راه ملک غیاث الدین گشت بغوام سلطان ابوسعید گشت و نشانی  
نوا و خان و در شش که در جبال سلطان ابوسعید بود و مکه و سته و در  
جبال بود و خان فرار روند و از آنجا بدین طایفه بودند و بعد از آن  
روند و ایرجیان نه بهر داشت ایرش حسن که در ایرجیان بود و در  
نوازم رفت و دنیا و بعضی مردوب زخم خورد و بدان در گذشت و ایرش  
تاش که در ای دم بود و بعد از آن شیخ فضل بر بصر رفت و ابی







بافت خواجه را با خواجه بنعلیه الخی روانه رود ایشان نیز در آن موخر شدند  
که لشکر خانی یک نفر در رسیدند ملک اشرف رسید و در آنجا رسید و خود  
سبب آوردند و بفرمان خان شمشیر را در پیش زدند تا که از آن طرف برآید  
آنکه سر او را بر نیز برآورد و در یکدیگر شمشیر افکند و در آنجا رسید  
و بعد و جواهر داشتند که نظم انداخته بود و بپشت مردم حاکم داشت  
و یکی از آنها گفت ویدی که جگر که اشرف فرستاده بود و جانی یک  
و این صورت در او ابله است و حسن سجده بود و از آن خواجهان کسی  
نرسیده جانی یک پادشاه باده هزار سوار بر نیز آورده و در آنجا رسید  
که در لشکر او در میان راهها و دو خانه آفرود آمدند و یکس را بآدم و کشته  
و بعد نیز آمدند جانی یک خان کشت در نیز بود و حاج و در یکدیگر شمشیر افکند  
که و از آنجا باو جان رفت و در نیز لشکر او مردان سال بر ذراعت مردم  
کردند و بپشت غلط نشاند جانی یک بر خود بردی یک را با چاه برآورد  
و در نیز سلطنت داد و خودی بپشت خانی در حین کرد و بعد از چند روز  
خبر درض ملک رسید که کشتهای حضرتش از ده بردی یک کوه آورده  
تا برین شش هزاره عازم داشت بماند و آنجا حریف او در نیز زیارت داد  
و آنجا حریف در فرود آمد و گفت و در ظاهر قدم بر قدم عداوت نهاد  
سرانجام که در غلام احوال سلطان او پس ایضا فی معلوم کردند

**مسلم** و در آن ایام که ایشان چهارتن سلطنت کرده اند و گفته  
از آن پنج خیر که همیشه نوین بودند و لشکرشان و از ایشان ایراق بفرمان ایر  
ایمان در زمان سلطنت کجایان شهاب ابرار را برپا داشت و در آنجا  
بفضل آمد برش ابرحیم در زمان سلطان ابوسعید در حرابان بود که او  
و دختر از خون خان را در نواح آورده و در مسموم شد و شمشیر کشته شد  
**ابن شمس** که شیخ من بزرگ طلب است و در آنجا سلطان ابوسعید  
و در آنجا در آنجا دولت ابوسعید بگرفت آن فرزند  
مشغول بود و بعد از آن با خان جوق علی پادشاه مستور باشد و بود  
دوم با اتفاق قوم جلایر عزم رزم او و حکومت در حرکت آمد و در آنجا  
مستور و نیش و سجده با علی پادشاه جنگ کرد و ملک او را  
خان و دختر ابوشیخ بن ایر حوین را که مجرب سلطان ابوسعید بود و در آنجا  
و خال بند و خاتون را که سلطان ابوسعید با کراه از آن گرفته بود و در حال ایشان  
برآورد و چون ابوشیخ حسن جو بانی خروج کرد بمان کار بافت و در آنجا  
حسن ایضا بوزن عرب رفت و در بپسند سال حکومت کرد و در آنجا  
و سجده در فرود بود از رحمت حق ناپا افعال یافت و در آنجا بزرگ مردی  
ابوشیخ حسن دل که خانه را بمانی برداشته بود و در آنجا فرغانه و ابوغنی از خاتون  
را جانم کشته در زمان حکومت او کوفه فرار شد و مردم آنجا شوق شدند



وقت نالین زمان بخانی خرابت **ابن ابریم** بن ابریم حسن بود و بر تخت نشست  
و خواجه سلمان در بنیت جوس او قصد کشته اویش بنیت **مبشر** ان نهادت بن  
چند روزی ای کشته اند و در ملک افغانی که سال غنچه دخت ماه چوب  
با اتفاق خدای بیاری خلاق **نشت** خرو روی زمین باستخفا **فرز** سلطان  
برادر ملک عراق **کشته** شهبی که برایشان عیال است **برادر** ابراهیم سپهر الاطلاق  
خدا ایکن سلطان محمد **ابن** **کشته** کعب چنان بی الاطلاق **سلطان** **کشته**  
بهار سر تسع **چمین** و سبهار از نواد غریبت **آید** **پاکان** که در باغی حق که از خانی  
بیک پر جانی یک خان حاکم شده **به** **کشته** **دختر** **کشته** **حق** **فرار** **کشته**  
بر تبریز رفت و بر تخت نشست و چهل و هفت **ایر** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
رسید و بنیداد مراجعت فرمود و چشت **سلطان** **افغانی** **حق** **باز** **تبریز** **کشته**  
نشست و در سیمین و سبهار **ایر** **باز** **الدین** **مظفر** **ایر** **باز** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
جنگ کرد و او را **کشته** **ایر** **باز** **سلطان** **اولین** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
مظفر از نوچه **سلطان** **خز** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
و افغانی **حق** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
مجاهد **اول** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
طبع **کیم** **بو** **خواجه** **سلمان** **و** **خز** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
او بود و در **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**

ملک ایران را بر گشتاد ویران کرده **آسمانی** **را** **فرود** **آورده** **از** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
و **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
نهان **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
این **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
قر **سلطان** **اولین** **در** **مرز** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
بزرگوار **خواجه** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
یکای **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
ایر **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
**سلطان** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
شتر **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
نجات **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
در **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
از **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
و در **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
ایر **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
و **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**  
نهاد **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته** **ایر** **کشته**



در آمد بعد از آن دوازده سال دیگر این محمود و جبات بود سلطان احمد کاظم  
بود و گاهی در روم بنهاد و نیز آمده داشت و چند وقت فتنه می ساخت  
بعد از وفات این محمود دیگر نماند و او را سلطنت عراق غصب می شد و در  
بخش سال دیگر حکومت کرد و نماند و بعد از آن که بغرامان را بر محمود ششم  
بودند از نو عمارت کرد و این بار که حال نماند و در آن است که کوه  
است و در وقت غرض نماند و بقیعت هر چه نماند و نیز آمده و در  
غار آن با قراویوف ترکمان جنگ کرد و منتهی شد و در قراویوف  
شد مردم قراویوف او را از آنجا بردن آوردند و در آنجا  
میستیم روح لا فرسندند و کور گشته شد و در میان مشقه در کوه  
برادرش سلطان جهن مدفون شد و دولت ایلخانان تا فرسید  
سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود و شرفیقت و دل  
موسیقی خوب بدانت خواجه حافظ شیرازی و غزل در  
گفته مطلع می امنیت احمد الله علی محمدی استانی احمد شمس  
حسن انبانی و مطلع غزل دیگر که کفایت کشین تو زری که  
یاد کند بهر آواز دو صد بنده که آزاد کند نفس بهر دنگ و گریه  
ایکن اینچو و نظوفیان و آن بر دوشا است **شاه** در دگر اینچو  
راخی و او بر این محمود شاه انجوست و اصل این محمود شاه از

نارسی

نارسی است و صاحب نارنج زبده آورده که این محمود شاه از رخ  
عبد الله انصاری است و زبدهش بر محمد حب محمود شاه بن محمد بن  
الله ملقب باق خواجه و کاکان بنو به بنو نقیصان بن ضیاع فزین  
و هو عبد الله بن اسعد بن نفیس عبد الله انصاری و او در زمان پادشاه  
مندول و کین خا مشرفه بود و از آن جهت او را اینچو می گفتند که اینچو  
آن سلطانین بودند آن را اینچو می گفتند اند و در شر از آنکه در قات  
بسیار پند کرد و اکثر مردم شیاز بد و اتباط تمام داشتند و حکام  
لی مشورت و صلاح او داخل در مقامات نمی توانستند کرد و کوه بانی  
حکم ملازمان او داشتند در زمان سلطان ابو سعید خان مرشد او  
شد و اینچو بانی او را تربیت کرد بعد از سلطان ابو سعید خان حسن از  
سلطنت نشست بخمال غلطی که او نخواهد کرد و بی را از اولاد خود خان  
سلطنت نشاند این محمود شاه را بنقل آورد و از پهلوان این محمود شاه  
رفت و اینچو ابو انجی با بر عی پادشاه که حال سلطان ابو سعید  
میوست و چون از پادشاه بنقل آمد بفارس رفت و در آنجا  
شیاز قیام نمود و در شهر سنه لا بین و سعید که اینچو  
بکومت نشست ابالت فارس بایر حسین چپانی نقیض محمود  
بفارس آمده و اولاد این محمود شاه را صاحب اختیار یافت و در آن



خدا را با بر سلطان که بی از سپاهان ابر محمد شاه بود رجوع نزد پادشاه  
چند وقت بعد خط آمد خود و خفای ری ندارد و وقتی مفتی نهادت کرد  
و نیز است ابر سلطان را بخت کرده دیدی بنیب شیرازیان غوغا کردند  
نزدیک بود که ابر حسین در میان لشکر شود و نیز از جد و جوار خود را  
با بر شیخ حسن که رسیده لشکر ری برداشت و توجه فارس شد و کلا  
با بر مبارزالدین مظلوم داد و افرغان با بر شیخ ابوالحسنی انجو مفتی کرد و  
بخدمت او سبقت کرده بود بعد از این ملک از طرف که برادر که ملک شد  
جوانی بود و بهمدان آمد ابر شیخ ابوالحسنی بر واسطه رغبتی که از قبل برادرش  
ابر حسین داشت خدمت فارس را در نظر او جلوه داد و با اتفاق شد  
شدند ابر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود و ابر شیخ ابوالحسنی  
با فتنه قبل از آنکه ملک شرف شیراز آید شیراز آمد و شهر را کم کرد و بفرست  
ظالم را شیراز گذاشت در میان جبر رسید که ابر شیخ حسن که برادرش  
در تبریز بختی آمد و ملک از طرف یاد و بچایان معادوت کرد و ابر شیخ ابوالحسنی  
در شیراز بخدمت نشست بعد از آن برادرش معصومه در خدمت لیدیائی  
سیر ابر جوانی که از جانب ابر حسین بزرگ خدمت مکنس آمده بود و از  
آمد ابر شیخ ابوالحسنی شیراز را بدو گذارفت و بشا نفاذت فرستاد و  
ابو باقی پستی ایدر مسعود را بخت کرده و ابر شیخ ابوالحسنی شیراز را بدو سپرد

با امان

با مفتی شد و ابر باقی پستی را از شیراز بران کردند و ابر شیخ ابوالحسنی  
نشست و سکه خطبه بنام خود بنشین فرمود و این صورت در سکه خط  
و سکه ها روی شده و ابر شیخ ابوالحسنی مدت چهار سال پادشاه فارس کرد  
بعد از آن در روز جمعه است و یکم صمدی الاول سنه ثمانی و شصت و سه در میان  
شیراز و بفرمان ابر مبارزالدین بختی رسید و شیخ این واقعه بر سبیل  
احوال در میان احوال مبارزالدین مظلوم خواهد آمد و خواهر جانف از فرج  
این واقعه گفته بود که کاف الف انفا دی الاول سال ذی القعدة و آن  
ممن الاطلاق خدا ایقان سلطان مغرب شرف

سهر صمدی آفتاب ماه و جلالت حال بنی و دین شاه ابوالحسن  
میران جوید شیخ عدو نهاد و بر دل احباب خورشید از غرق ابر شیخ  
را در مکنس میدان سعادت که خورشید خفته بود و فتنه کردند مدت حکومت  
ایشان قبل از سلطنت ده سال در ایام سلطنت چهارده سال حرامه سلطان  
غزل در واقعه شیخ ابوالحسنی گفته یاد باد که کوی نورم نزل بود و ده  
اوشتی از خاک درت حاصل بود و این واقعه **در صمدی** و این  
نشدت کشتن و شهادت و سال جدا علی ایشان ابر عیاش الدین حاجی است  
و از از شهادت و خوف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام سجزی است و آن  
آمده بود و اجداد او از و بار عرب جدا آمدند و در آنوقت که لشکر از راه شیراز



آمدند او بطرف یزد آمد مردی قوی بکشتن بالا بلند بود و در یزد از هند مرده چشیده که  
پای لود است آمد بنامش عاقبت عالمی عکده تراشد بدن و بیشترش از آن بزدنش  
و بنم بود و در سه پسر داشت ابوکر و محمد و نصیر از ابوکر و محمد نسل مانند نصیر را  
سه پسر بود ابو محمد ابراهیمی و ابو مظفر ابراهیمی فرزند نه داشت و ابو کریم پسر داشت  
ابو محمد الدین ابو کریم نام که پسر شاه سلطان و احوال شاه خواهد آمد و ابو مظفر از یزد  
برادران کمتر بود اما آثار دولت از چنین اولاد باقی بودی و نهایت یک افسان و کتب  
انما یک برقیست این علا الدوله او را از سبقت فرمود و سرحد سعید را برادر او داد و او را  
حدود دست برد و نمود و قطع الطريق که در آن حوالی است و بناشته بود برادرش که از  
آن گوشت از غرض خان پسرش شعل شامیل او را پسند از غرض خان آمد و در او را تیر  
تسین کرد و بعد از وفات از غرض خان کجما تو خان و در تربت او نمود و در او را تیر  
ابو مظفر در مسج الاولاد سه از ابی الحسن و ستار بار دی غازی خان آمد و از غرض خان  
و حبل و علم و اس بدو نفوذ بعضی رفت و در تربت و حجاب او بلند و دفع گشت و در او را  
مادری لک و سه سبج مادر ابو مبارز الدین محمد که اول پسرش نام آن مظفر است و در  
سعید از او متولد شد و بعد از غازی خان و در زمان ابی نیسطا بنی مظفر  
زیاده شد و در یزد هم می بنده شمس عشر و سهام در شام افکاره و وفات یافت  
در بعض بود و ابو از غرض خان از شام افکاره سعید نقل کردند و در مسج که خود را  
بود و غرض شد ابو مظفر و یک پسر بود ابو مبارز الدین محمد بعد از که ابو مبارز الدین

فصل

[illegible]































مستخرج می گویند ایشان ترویج از پستان سر برادران تهنیت یک حرکت در خند برادران  
و بعد از آن از ایالات و ابروی اجانب اند خود شیرخان با یک کشت  
ملک چین بیاورید آوند و در محاربه با ملک ملک فرمودند از سرهای  
در میان دو شمار از طرف کوه باغ خسته چون این خبر با بر قرقن که از  
مادر النهر بود رسید با سر در سوار بکاتب امرات حرکت کرد ملک شهنشاه  
و بر قرقن او را بدنی در حصار گرفت و میان ایشان محاربه واقع شد و بهای  
اکابر و اشراف شرفمند بهیچ انجا مبد بشرط آنکه ملک در سال آینده بفرستد  
باور النهر رود و بر قرقن محاربه و دست فرود این و تابع و دشمنانی همسایه  
که صورت خط آن ذنب باشد اتفاق افتاد و بعد از آن که ملک حسن بوی شریک  
سواد و غوریان برادرش ملک با فرای ای و انقب که در انداخته که اجداد  
در جنوبی امرات ساخته بودند و در آن وقت حضور بود و در شرف محاربه  
حب المود و دشمنان را که هر یک از قرقن شرف شد و بر قرقن او را در غرض از  
دکرام بسیار فرمود و گفت دشمن تو مردانه بود و در کشتن تو نبرد از دست اما ای  
اوسر خجانی با ملک بد بودند بر فضل او اتفاق کردند و بر قرقن ملک را از دست  
خیزد او را در شرف طرف هر یک کسب کرد ملک بعد از قطع شادان  
به امرات آمد و ملک با فراد که گفته مجوس کرد با ملک شرف افتد و بر سران  
باور شد هر که در سیم ماه ذی قعدة سنه احدی پس در سیم ماه در کشتن قرقن

الافزانه

او گفت اند تاریخ وفات شاه سلیمان ماه سلطان جهان نوزدن غل آنکه چون بخجانی  
تیمار است ایاننده معدم شود و طبیب اند تراست دولت حکومت ملک حسن سر و نه سال بود  
**مقتضی** بر ملک نزار الدین بعد از فوت برادر بر حکومت میان او و برادر  
مردم برادران رعایت واقع شد و نش برادر است سر برادران بودند او را  
مردم ازین پادشاه در حب فرات ابر قرقن که در کمان که بعد از فوت ابر قرقن بود  
سال و ای باور النهر شده بود ملک غیاث الدین را باور النهر قرقن ملک  
ملک غیاث الدین طاعت نکرد و ابر قرقن از مادر النهر معزم نسج فرستاد و ملک  
نزول فرمود و در قرقن شمشیر و شمشیر و سیمانه امرات را باور النهر و حال  
و ملک غیاث الدین را با برش بر ملک و سلطان باور النهر فرستاد و در امرات  
و شامین و سیمانه ملک غیاث الدین را بنویان ابر قرقن با پیش از این  
بفضل رسانیدند و دولت ملک کرت پادشاه رسید و ملک پادشاه را بر قرقن  
باقت **مقتضی** در ذکر سر برادران و ازاده قرقن دولت گفتن سر  
خجانی اول ایشان **مقتضی** و او بر خواجه فضل الدین شمشیری است و ایشان  
دویمت از دهمای بنی خواجه فضل در سردی ششم و خواجه از کتب بود  
و اسباب بسیار داشت پرورش خود که بعد از اقی در مرد و در شمشیر و نام  
قد و بنو صورت بوده و در زمان سلطان ابوسعید خان مدتی در کمان  
بود او را در محصل احوال کرمان فرستادند چون وجهه محصل و در آن وقت



عبد اوراق معیش مغرت شمول شد و باندک فرستی و وجهی در لغت که در  
آن مظهر بود و در دوی بطن نهاده که اطلاق بر بی را و خست و خاک  
دیوان نماید در راه خرموت سلطان ابو سعید بدو رسید خرم و دانسته  
باشی را آمد و اقرار داد یافت و اقرای او شکوه کردند که خواهر زاده محراب  
محمد وزیر خرم بی بی را بدو رسید و از اثرات بی بی طلبه چو  
گفت دنیا بهم رانده در چنین وقتی حکومت دوستی که بر او بود و در  
بسر خواهر زاده خواهر علاء الدین محمد زنده بود و از راه کربلا  
و پروان دیده بختی داری بر پا کردند و دستار بر آن او بخت خود را بدار نام کرد  
و موقت کسی را خواهر عبد اوراق محمد بیوت کردند و بی بی خواهر علاء الدین محمد رسید  
برای این خواهر عبد اوراق در ظاهر غریب داشت و حرب کرد و غالب آمد و بالا  
برادرش خواهر عبد الدین سعود را عقب نشاند و بر خواهر علاء الدین محمد رفت  
خواهر اگاه شد و با سعید در میان از او رفت برادران و غریب بودند  
شدند و در قریه والا با او آمد و کس را نبود و با خواهر اقامت نهادند  
و این در قسم در سیب و شمشیر و سیاه بود و از آن احوال اسباب خواهر را  
فارت کردند و غریبیت نیز نیز دار کردند و شهادت نمودند و خواهر عبد اوراق  
بنام خود خواند و سکه نام خود را در جن بخت کمال و دماه حکومت کرد و راه  
و بی کس نهان داشت و سیاه بر دست برادرش عبد الدین سعود گذاشته شد

د

بن فضل الله شمسی بعد از برادر بکرم نشست و در بی بکرم و شمسی و حبیب  
دلت بود و در بی او زنده ایی بخت و دست ملک او انجام داد و شمسی از حرم  
تأثیر شمس بود و حبیب از آن سرداران در دست محمد غلام ترک داشت و از راه  
سوار را عوفه داد و با دوازده هزار مرد و یک و نیم و شمس و هزار لشکر خودی فرستاد  
بسیه و دفعه شکست و در لباس باطل افرغان که در اسیران داشتند  
بود مصاف داد و بر رخا لب شد و او بر شمس حرمیست و او در شمس  
نارند و بی نیست که در بی و در شمس و در شمس شده و خواهر عبد الدین محمد  
موتیست و او در شمس و سیاه افغانی شمس حرمیست و ملک عبد الدین محمد  
رفت و شکست خورد و شمس را لشکر برادر شمس بر بی بی شمس فرستاد که  
از انطرف بر او رفت و در دم نسبت نفی خواهر عبد الدین سعود را زد و او را  
و لایست فرمود و کوه کوه شد و از شمس که در دست مراجهت از آنجا در او  
رسع لاول شمس و سیاه و سیاه ملک شد و از شمس که در شمس و سیاه  
از شمس شمس شد و در شمس شمس شمس و در چهار ماه بود و حرمی در شمس  
بعد از شمس که در شمس و از آن او بودند و در شمس و سیاه بود و شمس  
مسعود و در سال شمس حکومت کرد و در شمس و سیاه بود و شمس  
عبد الدین سر برادر شمس شد و در شمس و سیاه بود و شمس  
و در شمس و در شمس و سیاه حکومت کرد و لشکر برادر شمس











در شهاب است و در بی نظیر اسکندر و افغان چون کفر خان که در جهان حالات  
و مواقع او بمجملات برده اند و در ذوق و ترفیع و شرح فقرات و آثار او  
ساخته کن به نظر نام که بنام تجوید یا تهر است از صفات خباب لغز که در کتب  
میه ترویجی در آن است اما در تهر رسیده و ملاقاتی با او بر کل بن الیکز با درین کل  
نویان بن فراخار نویان بن سوخته چون بن ابراهیم بن لاس بن قاجو بی سار بن قوشه  
خان بن بابلسف خان بن ذوق خان که در چهار چنگر خان است بودند  
بهر رسد و با او در جوار او بر قورنر و خان کز رسیده و در شصت و هشتاد و نه  
و ایزد و جوار نویان که بدر پنجم است از زمان عظمت خانی خان میگویند که  
الام و اید و غلبه و نسق و شک و رعیت بر نفوس بوده و ذات او در سنه ایزد و جوار  
و قریح یافته است و در سال عمر او است ایزد و جوار و در پنجم سال که در سنه  
و سبعمه در آن هر خط کشن از طلا و طلا و جوار و آمد و در آن وقت قزاقان  
خان از نسق خانی خان با و شاه ماورالنهر بود و بسبب ظلم که از آن ایزد و جوار  
که یکی از ایزد و جوار حاکم بسنده و خلاق بود و بدو خروج کرد و در سنه ایزد و جوار  
او را در میان برداشت و دولت خانات حکمران می شد و مغلوب او شد  
بیزلانی قزاق و در غلبه ایشان مغلوب شد و در ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار  
نخایا مغلوب و مغلوبه بود و از سال او را شوقه و کوه بیانی اغلا را از نسق  
جای خانی نخایا مغلوب و مغلوبه شد و در سنه ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار

الام

و با او ان گشت و چون در دوازده سال که در حکومت کرد و در سنه ایزد و جوار  
که با او گشت و از نزد کیهان خود بنزد شاه رسید و از آن ایزد و جوار  
حاکم بود و بیانی قیام خان را بسبب غرض ناسی که با جرم او داشت بلی آورد و از آن  
شاه اغلا را با و است هر قس که در ادای ماورالنهر با و است و در سنه ایزد و جوار  
و سبعمه او را از میان برداشت و از آن و حکمت ماورالنهر و جوار  
شد و هر ایزد و جوار بر خور و حکمران بود و بدو صاحب میگویند و با هم بود  
ماورالنهر و غلبه بود و مردم عرصه غلبه شد و در سنه ایزد و جوار  
خان است که با ستقلال با و شاه جبه بود و لشکر بر آید و در سنه ایزد و جوار  
سنه ایزد و جوار سبعمه با غلبه و شک تمام روی ماورالنهر  
شاه و از آن ایزد و جوار ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار  
بود و او و جوار ایزد و جوار ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار  
بود و سن او به هشت و نه سال رسیده بود و در سنه ایزد و جوار  
افت و چون آثار رسیده و دولت از چنین او ظاهر بود و از آن ایزد و جوار  
آن خان اغلا و در کرام کردند و دیات و ولایت کشن و توانم کشن  
با تو ام او به داشت و در غلبه و ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار  
و قسست و از آن جوی لشکر کشی و در سنه ایزد و جوار و در سنه ایزد و جوار



ایرسله که برادران ایرغور بود و بنده ایرغور بکورت ماورالنهر رسید ایرغور  
بکیم خرمی در زمان او ترقی یافت و لقب بکرگان شد و برادرش که در چین  
و ایرغور در دولت و بکیت در تمام با هم بودند تا آنکه میان ایشان مخالفت شد  
و امرای ماورالنهر جانب ایرغور گرفتند و ایرغور را قتل رسانیدند و در  
مبارزه بودند و از دم زخمان سینه احدی را شکستند و ایرغور بکورت  
حاکم جمیع ماورالنهر و پادشاهان شد و سبقتش خان ارسلان خان  
را بخانی لقب فرمود و بعد از این پادشاه دولت و اقبال او در تراز او بود و  
که توجه فرمود و سرکرد و برصاف که پادشاهان داشت غالب آمد و هر که  
او مخالفت نمود و برافشا و در هیچ حرکت نکرد تا در صورتی که  
که زمان سلطنت او بود تمام مملکت ماورالنهر و کرستان و خوارزم و  
و سبستان و هندوستان و عراقین و فارس و کرمان و ماورالنهر و بلاد  
و دیار بکر و کرستان و خوارزم و بسیاری از تعلق چهارچند و پادشاهان  
این ممالک را بر انداخت و حکومت و سلطنت این کشور را بر این نامدار  
و پسر زادگان عاقل و خود و امرای قوی و پادشاهان و قوی و پادشاهان  
و در شصت و نه ساله و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر  
و بعضی از پسران را بکشتن آوردند و قتل عام فرمود و خاک بر سرش انداختند

مغولان

مغولان پشاور و در آنند و چون قوتش خان پادشاه داشت و بجای که از  
با فغان او بود و بنوعیست و اعانت او سلطنت اندک و سبقت بود  
که از آن قوت نمود و با او مخالفت و در زندان بود و در وقت نقد او  
شکست و بجای که طلال آن هزار شکست و در حق آن شکست  
و او در وقت با قوتش خان جنگ کرد و مغولان شد و در وقت جنگ  
و ولایت بخارفت و با لغاریا عزا کرد و جز به برت و در  
و در سیر بسیار در دست شرافت و چون در شهر سمرقند رسید  
قوتش خان و خان قوتش سلطان محمد خان را در جایی یافت  
در سینه اش زخمی بود و در وقت او که با بران که قتلش در زمان  
قوتش و ثمانه سفر شام کرد و در حد و حلب امرای شام با او مقارنه  
و مقصد و مقصد شدند و سرور آن ایشان است افتاده و سبقت  
مفتوح شد ایرغور از آنجا که در وقتش کشید و امرای شام را  
که مقصد خفته بود و منیل رهنبرد و پادشاه مصر سلطان فرج  
کرد و برون غایب شد سلطان فرج بجانب مصر رفت و ایرغور در وقت  
و از ولایات شام بخارفت و افتاد قوتش و افتاد قوتش و افتاد قوتش  
خطب آن عاقل آمدند و در پیش آن که فتح شام کرده بود و در اندک



فی لقی که از مردم انجا بگذرد آید بوفت عام فرود و شقایق در انجا که در  
سال دیگر سفر دوم کرد و در روزی که نوزدهم فروردین ماه و ثمان ماه در حدود  
با سلطان ایلدزم بایزید پادشاه دوم جنگ بفرمود و ایلدزم بایزید فرار شد  
لشکر عثمانی بر تمام بلاد دوم مستولی شدند و ایلدزم فریب ان زمین دوم  
توفت فرمود و در ان اوقات سلطان محمد خان در راهی بایزید پادشاه  
کرد و ایلدزم بایزید نیز در سیر و هم شاهی حسن ثمان ماه در راهی بایزید پادشاه  
مبار از ان بایزید پادشاه و وسط شهر سه مذکور با ذریه ای محاصرت فرمود  
قریب یک سال در انجا ماند و عواقب توفت فرمود و سلطان ان اوقات  
کبدان و درشت و دیگر محال بکشش آمدند و بکشش فرستادند و اهل  
کردند و پادشاه مصر در بسیار نام او سک کرد و در شهرش ارباب داشت  
در حرمین فریقین از اهل ان شهر بفرستادند و با خطبه تمام او خواندند و اهل ان  
نمی آمدند و سست و ثمان ماه بغیر و ز کوه رفت و در بزرگ فتح آن شهر کرد و از  
غیر و ز کوه بطلب بکشید و شجر که در ان ولایت باغی شده بود و در ان  
با انکه با ولایت و شجرهای رتد او در آمدند و در حدود و کس که از انجا  
تنها بن تنوان فرمود و کندی و خرابی را بر انداخت و از انجا با ولایت لاریان فرمود  
کوه محاصرت فرمود و توجه فرمایان شد و در عذر محرم تسبیح و ثمان ماه از  
نشت بر منوج مانان شهر شد و در مغز ارکان محل از خود و در نزد عظمی زر که

نشان

نشان نشان ندادند و فرمود و بفرستاد با بایزید نیز و کوه کرد و از انجا محرم  
خطای بایزید از فرار بایزید و درستان انجا بود و در ان اوقات  
اندر هم ثمانی نظم و قیادت حضرت محمد الکلی بی افغان کفایت سلطان  
الکلی بجا داشت و نبود و در وقت و سر شمشیر اندوخت و در وقت و سر  
که در شهر و کوه در شصت و هفت کوه عالم بدو و در ان اوقات کفایت  
سلطان محمد در صحنه از دل خون کرد و در صحنه و روی میس کلون کرد  
در وقت و ثمانی سوی عیسی خست فی الی از صحنه سر و پا بر ان کرد  
لشکر او از ان از انجا بر خست و نشت کرد و در کندی که بخت خود اهل خود  
سخته بود و در ان کرد و ایلدزم چهار پادشاه اول ابرغیث الدین  
و او در اول سلطنت بر سر دست است و عیسی کسباده در کندی و ثمان  
یافت و از او و بر نامه اول محمد سلطان که ایلدزم او را و ایلدزم  
بود و ایلدزم دوم در انصاف ثمانی حسن ثمان ماه در سورج چهار دوم است  
یافت دوم بر محمد بعد از فوت برادرش ولایت محمد و توفت شد و از  
موت و در وقت مرض الموت او ابر که در ان وقت در شهرش بودند  
با طاعت و سلطنت او و وصیت کرد و او عالم غریب و حدود و هند بود و  
در چهاردهم رمضان سه قس ثمان ماه بر دست بر عیسی تان که عیسی از اهل انجا بود  
کشد و هم محمد الدین عمر شجر که حکومت فارس داشت هم در ان برادر











بادشاه فاضل عالم عالم بقدر بود و در مقام زیانی تجارت تمام داشت و در پیش  
و عشرین و شانزده باقی مملکت صلاح الدین بکر خان بنی نادره و در مملکت صلاح الدین  
که شایع بود بر زبان غنایت او را فرموده خطاب به خود و مملکتانیا الدین  
همیشه و مولانا عبد الدین که پیش از او کاشان بر سرشته آورده بود و در کاشان  
با بل بشارت در حدیث تاریخ جدید خانی که در ایام مدار استخراج تعادیم بود  
از مصنفات او است یکی از فضل در باب بردار الیک گفت که چون الی یکی بکنم  
بافت بنزد و در نزد آن کس **برداشت** هیچ و رسد نمی شد و ناماد مصنف  
و ترکستان بود و از دانی داشته بود و ناماد فاضل ایام حیات پرورش عالم اندر بود  
در محرم احدی کسین ناماد بر فرشت پرورش بود و رسید به فرشتی که از آنجا  
که برادر زاده کسین برادر صلاح الدین باستفاد در اوقات حکومت نشسته و پرورش برادر  
را گرفته بود کس که غیاث بن یا برادر صلاح الدین در راه در آمد و دینی بهر دستاورد  
برادر صلاح الدین اطلب که برادر صلاح الدین برادر صلاح الدین اندر پیش نشاند  
بیا نایب شد و برادر الیک بکر گفت در حقیقت بنده بود الیک در پیش  
اشی و حسن ناماد برادر الیک بکر آن خنده برادر صلاح الدین برادر صلاح الدین  
و در چهارده شهری است و در حدود غنای با برادر صلاح الدین شکست که در اوقات  
برادر صلاح الدین کینه با برادر برادرش برادر الیک بکر است و در اوقات  
به جای برادر برادرش نشاند و در کینه برادر برادر صلاح الدین ناماد نشاند

و نقد

و قصد او از انداز شتران تا بل بر ششم بدین که و پرورش برادر صلاح الدین  
نافت کرد و در حیات برادر صلاح الدین و برادر با برادر کینه بود که در اوقات  
برادرش برادرش برادر سلطان محمد و در اوقات یک برادر الیک بکر  
الاجت کرده بهر است لغت و چون در حیات او در اوقات خزان شده بود و در اوقات  
حصار شد برادرش متهم گشته بودند که بر علی ترکمان و در اوقات کینه برادرش  
اگر چه بد کرده اند و مملکت برادرش برادر الیک بکر کرده و در اوقات که در اوقات  
نوع کسین در راه میان کسین و حسن ناماد و در کینه برادرش که در اوقات  
او برادر از خانه برون نمی گشتند که در اوقات شده و از او این امر بایت غیر  
نشده و بعد از این برادر الیک بکر از اوقات بیا نایب در اوقات و در حقیقت او  
برادر با برادر از دست برادر است و در اوقات و در اوقات صلاح الدین آمده بود  
باقی شدند و در حدود و در کینه با او شک کرده و غالب آمد و در اوقات او  
عاجز ناماد را در اوقات برادرش گشت و این شرای غارت آن بکرمان  
برادر است بود و در اوقات و برادر این قضیه برادر او آمد و در اوقات او قتل برادر برادر  
برادر صلاح الدین برادر او آمد و در اوقات او کینه اندک و منظور الیک بکر به لایق  
او که خردا بودی که بهر قصد در اوقات است و در اوقات و در اوقات کینه شد و خفی  
نام او بر سرش گشت **خنده** اگر ایمن از نو ناماد و در اوقات برادرش که ای خردا بود  
بکر ناماد و در اوقات برادرش گشت و در اوقات او کینه اندک و در اوقات او کینه  
و نقد















رجب در پست در یک لحظه گذرگان سپاه بزرگ ابراهیم را زیر فرمان  
گرداند و قریب با نعل کس از بزرگان و خانی و رجس که نشسته و این دو  
در روز شنبه بیست و پنجم محرم سنه شصت و نهم در غامه در یک سو کشته شدند  
برادر ابراهیم وزیر شاه محمود که در استر ادا کرده بودند اموال و مملکت  
و مدست انوار و هر یک بطرفی افتادند و دیگر بعد دولت بیست و ششم  
برادر ابراهیم بود از حرکت اندوخته یک زمانه در میان شدان سختی و غمناک  
و غارت یافت قش او را در مدت برون در کوه که هر یک از آن رفتن کردند  
و در ولایت که گفته اند تا بحال شده شب سوم از میان **نیزه سلطان** بنی  
سلطان محمد بن ابراهیم که بنی ابراهیم بود از بزرگان عبداله و مادر او  
مختار و شمس پادشاه عادل و عادل عاقل و حجاب رای بود باین که  
نشینان او را در نام داشت و علما و طلبه علوم را دوست داشت و او را  
سعادت در خدمت بزرگان کس کرده بود میان او و وزیر ابراهیم  
دست داد و بزرگان با برکتش در بر گرفته و در سلطان ابوسعید از او جدا  
و در او بعد در محبت بفرمان نمود و سلطان ابوسعید را مادر او در کشتن  
استقلال تمام یافت و بعد از بزرگان با برادر و در محبت می درج شد  
برادر ابراهیم و وزیر شاه محمود و در غامه بزرگان ابوسعید و در محبت  
هر یک با بزرگان از آب آلوده و بر غمناک و شمس بنی سلطان کس و غمناک

نیزه

بهرات آمد و کوه را شکم را بقی آورد و بسبب اخبار خوش که از مادر او  
رسید هر آن را از او خسته در نهم ماه شوال سنه شصت و نهم از اوقات پیران  
اجبت نمود و بزرگان چون بزرگان اجبت و نبهت بجز هر آن که بعد از مادر  
و برادر ابراهیم کس غالب آمد سپاه خانی را شکست داد و بزرگان اجبت تمام  
در شرف شجاع سستی و سستی و غمناک در مدت نزول نمود و قریب شاه  
حدود استقلال توقف کرد سپاه انچه از طرف بزرگان سلطان ابوسعید  
گشتند و از سلطان ابوسعید بشکریا و سپاه پیش از این که شکست  
بزرگان اجبت که کرده بر غمناک آمد مردم در میان کس کشتن و محبت  
جهانت و هر آن را بزرگان سلطان ابوسعید سلم داد و بزرگان محبت  
تا بد طریقی بصر را خانی شدند و بزرگان اجبت و در او ایل محبت  
و سستی و غمناک از زرعه یکجا با کوچ کرده از خدمت و در است  
بهر اوق محاربت نمود و شکریا بهر جا که رسیدند اثر بزرگان خانی خدا  
بزرگان سلطان ابوسعید در شرف ماه نو کوه در مدت نزول از نو  
بعد از این در او اسطهادی را اول سنه شصت و نهم بزرگان اسیر  
احمد بن بزرگان با بزرگان این بزرگان عمر شمس بنی ابراهیم و باقی بزرگان  
و بزرگان بزرگان ابراهیم در خدمت و حسن با سلطان ابوسعید محبت کرد  
بزرگان اسیر در محبت کشته شدند و بزرگان اعلام الدوله و بزرگان بزرگان ابراهیم



کریخته برون رفتند یکی از طرف نادان و رفت گفته **سلطان** عیال خود را برادر خود  
دگر در سپاهش فرمودن بود **پسر** که گریزد من عجب او **ازان** بر من برادر  
و در سنه **اللع** و کشتن دشمنان به پسر با دشت و یزد **سلطان** حسن بن یحیی که  
در آنجا بود که استغفار یافته بود و از نفس او نموده بطرف اوراق کجاست  
بود و گرفت و در میان چهارشادان و غزنه و کابل و سیستان و نند  
او و در جوی در سنه ای که سیستان دشمنان که مرز او داشت در دیار کجاست  
تر عثمان خان که آنجا رفت و آنجا در روز دهم ریح الله بنه بنو کرده سال  
و لشکر او پیشان شدند از عراق و فارس و کرمان و او را با یکدیگر سلطان  
شعشع بنه بطلب او فرستادند و او آنکس را شلاق در بر و زخم بود چون این خبر رسید  
امراء و دروغ خان را با سبب یام برین ماکس در شتاد و پسر خود سلطان  
در آمد و اکثر کوشش با لشکر با در لغو حوت موافق او و در شتاد سنه مکرده بود  
که قمر در برج عقوب بود از شلاق برون آمده نهضت عواقب و او را بپای  
قبل از وصل او را که او پیش فرست بود و تیغ عراق کرده بود و سلطان ابو سعید  
عراقی عبور نموده چون بمیانه رسید حسن بن یحیی را از جهات که کشت او پیش  
و از جانب حسن بن یحیی که در ایلیان بار دوی او را کشته و از آنکس بگریزد  
و سلطان ابو سعید از غایت غرور قبول نمیکرد سلطان ابو سعید از راه  
او پس نوبت از رفت و چون کجاست که نماند شد سلطان ابو سعید

ناله

ناله گفت نمود و در ایام مسود ساخت تا در اردوی سلطان ابو سعید  
به پسر آمد و چنانچه در زده روز سپهرهای پادشاه هر چه کوزند و در جوی او  
برایشان شده بود و بعد از آن حسن بن یحیی با امرا ابو سعید را در جوی  
حب کردند و نظار شد سلطان ابو سعید حوائص که سوار است که سوار  
با پیران در رسیدند و او را در و فر که از راه برون فرست بود و کجاست  
نزد حسن بن یحیی آوردند حسن بن یحیی بعد از سه روز او را بدست بادکار  
محمد که پسر زاده کوهستان دیم بود و او تا بقصاص که پسران دیم  
کشت و از او فر در سنه کشتن دشمنان که نومی نمود و در تاریخ  
این واقعه گفته اند **فضا** حاکم سلطان ابو سعید که از کس بران  
که ریز ستاره و هاست **بشروان** چنین بردماند بر لب **عزیز** که  
لغام و نه است **کدشته** بود و ز ماه حب که کشت روز **قادر**  
که کشتش ز ملک کونا است **لطیف** است عجب که کشت او را  
از حسن زود تاریخ پیران است **و** عداد عالم عبداللہ بنی امی  
تاریخ که گفته **سلطان** ابو سعید که در فرخوری **جشم** سپهر  
جو از ندید **الحق** کدشته کشتی که کشته بود و تاریخ **سلطان**  
ابو سعید **سلطان** او بعد از سال **سلطان** بن بر **سلطان** ابو  
بعد از پیران **سلطان** در راه و در لهر پادشاه **قادر** و می نموده















مفید بود و قدرت بر قضا و سواد بی بدایت همیشه چنانکه در این احوال  
بر او میسر شد و کس طبع بود همیشه یاری قوت و کبر و خرد و حسن میل تمام  
و دیگر جاکه بر وقت قصصهای پیرایه که تر ترجمه بود و کس که در احوال او  
عبر که گاهی مردم تیغ می زدند از بطن او جبار که کس نام یافته ایم مدح از آن  
نقطه چنین بر آید احوال او هر دو نو کور خواهد شد کجک میرزا ابوالحسن  
بر آفرین چنین بر آید از او خبری که بر آید از اینها در زمان پدرش  
بود از زمان پدرش و فاسد یافتند **چون از اینها در زمان پدرش**  
در آن آمدند و بزرگت سلطنت شدند چون میال از دولت ایشان گذشت  
شاه عباس شاه از یک از او در آن زمان کس نام ایشان چنان کرد  
ایش را در کرم همیشه عزت و شرف می نمود و حسن شایسته از او مدح از آن  
شهر و احوال بود و از آنجا بطرف قزوین و اصفهان و کجانب بر تشریف نهادند که در  
آنجا با امرای بزرگت جنگ کرد و کس که در آن کس در آن کس که در آن کس  
حضرت شاه پادشاه همان دارش ملک سلیمان در آن نقطه سلطان شاه اکبر  
بها در آن زمان از او بر آنه و فاسد یافتند و کس که در آن کس که در آن کس  
او در او شب غار آن خبر بر تشریف دادند و هر روز که در آن کس که در آن کس  
او فتنی کردند و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
مردم که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس

باز آید

باز آید که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
**بر آید** که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
احوال جبار و احوال او هر دو نو کور خواهد شد کجک میرزا ابوالحسن  
او در او در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
از دولت او خبر که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
حکومت داد و او در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
از شرفش مردم که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
عز او از شرفش مردم که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
بر او فتنی کردند و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
شوند و حکومت عراق و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
با او بیعت او در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
بر او عزت و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
از خود طلب نمود و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
او در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
بر او از آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس  
پس او آمد و کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس که در آن کس



واقع شد در وقت بروز ابرانش که برهنه در کا پیش بود و  
اباگر از سینه برهنه بود بدین جهت که آید و بر او بیاض  
بروز داشت و روی برفانی نهاد و چون لشکر با آمد لشکر فرج فرج بود و بیاض  
و بر او در وقت در آید با بیا بود و بر او اباگر از سینه برهنه  
چیزی که از آن بود و در وقت که آمد لشکر با بر جمع شد و آنکس که بر او  
گود و مشو که آید با بیا شد و در آن ایام از او در گذران شد و نزد  
اباگر آمد و بر او از وقت مجامع با برزاده اباگر غایب و عارفی و کاشی نزد  
برزاد بر عهد و برزاد استم و برزاد اسکندر پسران برزاد و برزاد که از جانب  
برزاد استم و حکمت آن مالک فعلی پیش داشت داشت و در آن استم و  
نزد و برزاد اباگر در افغانی و در آن استم و در آن استم و در آن استم  
ازین برزاد و برزاد افغان اولاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
مجدود در خون آمدند و برزاد اباگر نیز با لشکرهای آید با بیا بر این موضع  
خبر به با یکدیگر جنگ سخت کردند و با یکدیگر کشتن از او در میان جنگ  
شدند و برزاد اباگر غایب شد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
اغرا و از آن مردم استم و در آن استم و در آن استم و در آن استم و در آن استم  
گرفت و برزاد استم و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
خند و جام با در جنگ کرد و در وقت جنگ و بطرف غایب که برزاد و برزاد و برزاد

نزداد

نزداد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
نزداد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
اورا و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
در وقت پنجم و آن وقت که آمد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
نزداد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
سلطنت داشت و در آن ایام از او در گذران شد و نزد  
کس نبود و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
اورا و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
منه و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
گشتند و در وقت در آن ایام از او در گذران شد و نزد  
اورا و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
شد و برزاد اباگر که در آن ایام از او در گذران شد و نزد  
کرد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
با در آن ایام از او در گذران شد و نزد  
و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
آن وقت که آمد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد  
سال اولی پس از آن که آمد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد و برزاد



وزیر محمد از احمد سلطان احمد اصفهانی بود و در شش درجه سلطان احمد بود  
 و سرالدی الی الی از او بود و در شش درجه احمد بود که در وفات  
 سلطان بر سر اصل و شمار و در شش درجه بود و در شش درجه احمد بود  
 یافته فرار برف در زمان ابرو محمد و در شش درجه احمد بود  
 احمد اصفهانی و از آنجا بود که در شش درجه احمد بود  
 بر سر زاده خود و ابرو محمد و در شش درجه احمد بود  
 فرزند زاده دیگرش بر سر زاده احمد بود  
 بعراق عرب و اشیان در زمره برف احمد بود  
 و برادرش بار علی را کشند و فرار برف احمد بود  
 مهر او را با سلطان احمد اصفهانی بر سر حکم ابرو محمد گرفت و کشد  
 و فرار برف را در آنجا بر سر می کشد و فرار برف احمد بود  
 آن پس را بفرزندش قتل نمود و بعد از آن چون وفات ابرو محمد  
 رسید فرار برف را از زند برون آوردند و در شش درجه احمد بود  
 سوار از ترکمان که با او بفرقه خود بودند و جمع شدند و او را از  
 مهربان گرفته و آن را آب فرات خورده و شکم بخت و بخت  
 و ابرو محمد را که در دهنه ماک غلبه کشد و در آن راه انداخت  
 در جهنم دیدند و غارت کردند و چون بدیدند که در شش درجه احمد بود

با او عیش و شادی می کردند و در شش درجه احمد بود

بود و بخت و او قتل و در شش درجه احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 شش و عثمان نام در حوالی پنجواں بابر را بابر بن براثان مصاف داد  
 او را بکشت و بر سر زاده و در شش درجه احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 ابرو محمد را در زمره برف احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 نام یافت و بر سر خود و بروداق را بکشم احمد سلطان احمد بود  
 بسطت نصیب کرد و تمام آنرا بکشان در شش درجه احمد بود  
 شد و فرار عثمان با بندری را که حاکم آنجا بود و در شش درجه احمد بود  
 گفت و عثمان نام با سلطان احمد اصفهانی در شش درجه احمد بود  
 و در شش درجه احمد بود و عراق عرب نیز با برف احمد بود  
 شد و بعد از او دیگر بر سر فرار عثمان رفت و قتل و در شش درجه احمد بود  
 مدتی محاصره کرد و عاقبت باز کشد و فرار عثمان با او و تمام تر شد  
 آنجا می کشد و فرار برف احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 مشهورانی و کشند بکشتن در شش درجه احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 را با جمیع ارباب گرفت و کشند و را با جمیع ارباب بکشت و در شش درجه احمد بود  
 را بر سر زاده آورد و در شش درجه احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 فرستاد و شش ابرو محمد را در شش درجه احمد بود و در شش درجه احمد بود  
 نادر سینه عشرين و عثمان نام بکشد و در شش درجه احمد بود







برزانش روح نوبت دوم بقصد قتل و قتل او مادر باجه آمد در روز ششم  
 سنه نو کوره در خانه هر ساله ابرو اسکندر برزانش است که در سنه  
 در روز قالی و جدالی بود ابرو اسکندر در این نزد دست بر روی خود کشید آن  
 در اجنه تصور نموده بود و در آن وقت طافش مانند بیاب بودم در آن روز  
 شمع و در سنه اول و ششم و ثمانه هر کس در دست باز اسکندر او را بجان  
 آورد و یکی از مردم هر کس که اسکندر را از دست میبرد  
 گرفت و بکشد است ابرو اسکندر برادر خود او سید که از جانب برزانش  
 با یالت آورد بجان خود کشیده بود و پس از آن در سنه ششم و ثمانه  
 و برزانش در دست و نهب داشت و قتل کرد و در دوم پس از آن  
 ثمانه و ثمانه برزانش روح با برکت دفع او از هر کس منصرف شدند  
 رسید برزانش و مادر ابرو اسکندر در شصت و هفت سالگی در سنه نو کوره  
 گرفت برزانش روح بخت و بنایت از آن روز تا آخرت و بخت  
 رازده شصت و بی و دو ابرو اسکندر که بعد از آن وقت و ابرو اسکندر  
 از عظمای اهل آن زمان بود برزانش روح بختی شد و برزانش روح  
 بخت ابرو اسکندر بخت و نمود و ابرو اسکندر از این وقت فوت  
 شد و در آن روز که در آن زمان بخت و نمود و ابرو اسکندر از این وقت  
 در آن سر راه بود که بخت برزانش روح مادر بختی که در آن

ملک

ملک رزما حد و دوم و شام برزانش روح نوبت دوم و شام  
 میرال قمار از آنی داشت و چون برزانش روح در او این سلطان ثمانه  
 برزانش روح و دست فرمود ابرو اسکندر از دوم در حجت نموده بود  
 برزانش روح از آنجا که بخت کرد و بخت یافت و بختی که بخت و محمود  
 در آنجا در شصت و هفت سالگی سنه احمدي و در این و ثمانه هر کس که  
 شاه قباد که با یکی از لشکریان چریکی نام نظری داشت بختی که بخت  
 او شازده سال **برزانش** بن قباد بن قباد بن قباد بن قباد بن قباد  
 و ثمانه هر کس که برزانش روح حکومت آورد با بختی که بخت و در روز  
 است و بختی که در آن روز گرفت و برزانش ابرو اسکندر با بختی که بخت  
 در قتل بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 برزانش و بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 و ثمانه هر کس که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 بعد از آن عراق عرب نیز دست آورد و بعد از فوت برزانش روح  
 با بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 پس از آن بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 و ثمانه هر کس که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که  
 با بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که







بخش کرد و قریب دویست هزار سوار بر جمع شدند و چون قریب به بیست سال  
نمود مجلس بود و باغ او را غلایه تدریجی داشت کردی چندین وجود داشت  
کرد و جوی نام نهاد و در ای بزرگ پروردگار لیل کرد و انبیا و انبیا  
منوجه آذربایجان شد حسن عیسی با استقبال رفت و در ای بزرگ پروردگار  
نمودند و او نیز هم نشسته در بزرگ سلطان ابو سعید از خراسان سلطان سید  
نزد او رفت سلطان ابو سعید محل قشون او در بزرگ پروردگار  
ابو سعید در خراسان بنی آدم حسن عیسی بوان رفت باز همی نزار از کس  
برو جمع شدند و در میدان با سپاه نظر که مقدم ایشان اغر و غدر  
بن حسن یک بود مصاف داد و گرفتار شد و در راه شوال شش  
سبعین و ثمان ماه خود را بکشت و دولت فراوانی با خود  
**فصل دوم** در ذکر آنی قویست و او را بنام اباندر به نیز گویند نه بن سلطان  
و ایشان چهل و دو سال اول ایشان اباندر **سید** سید علی بن عثمان  
بن قشون یک بن حاجی یک بن پادشاه دانا و دانا هر دو یک است  
در غایت پرور بود عدل داشت تمام کسب و سیاست بالا کلام داشت  
تا غایت عمل او در استغای مال حقوق و دوانی قانوت خود بود  
تضاوت و سهام بر رسید و حکم بر جمع اکثر عدالت میکرد و در هیچ  
در زمان او در اوج تمام گرفت و نفاذ اسلام اعتبار تمام داشتند با

علماء و فقهاء

علماء و فقهاء بنیشت و از تفسیر و حدیث و فقه سخن در مجلس علماء  
و سادات و مشایخ را انکرم و تعظیم نمود و همه را سید و عالی داد و  
و سادات و باطالت ساخت و دو فتح بزرگ او را در ابدی  
میر شد و برود پادشاه نامدار را بعد از طغر یافت اول فتح  
پادشاه برز اخانجه در احوال او مذکور شد دوم فتح سلطان  
سعید برز او شرح آن پاره در احوال او سببی ذکر یافت و بر خردان  
این موضع ابراد میاید پدران او در بار بکر حاکم بوده اند و فلاح حال  
نکست داشته اند و همیشه با دو دمان ابرو در طری موافقت میکردند  
جد او بر عثمان در سفر روم با بر تومر همراه بوده و کشف فرات  
ابرا سعید برز او جهات که همیشه از ایشان عاقلتها ظاهر میشدند  
برز او جهات حسن یک با ذریایان آمد حسن علی برز او جهات  
فرار کرد و کشت سلطان ابو سعید رفت و اخراج است حسن یک  
آمد و تخت گرفت و او را پیمان در ضبط آورد و در شوال قشون فرات  
رفت پس از این سلطان ابو سعید از عاف منوجه آذربایجان شدند و نزل  
مبانه رسید و شرفی بر تریز رفت و معا و سواد آمد و مجلس منع  
ایشان شد و حسن یک کور ایلمی باروی سلطان ابو سعید رساند  
و حقوق حوزت خود را اجداد باز نمود و خدمت عثمان و ذوال







احدی و ثنائی و ثنائی که بر حسان قوت و نداد است و شایع نموده و در میان  
 داشتند و از کبر حسان بر دو بسیاری از دولت کبر حسان  
 شایع کرد و دیده بسیار گرفت و هر یک از ندادات و ابایی را از آن  
 نقیصی داد و هم در سینه مکرر به نیر ز مادی و دین فرمود و چون بارده  
 کردی در پادشاهی بسمر بود و در شب بعد فطر سینه اتنی و ثنائی ثنائی  
 در تبریز دفات یافت و در میان نفری که از شتاب است مدون  
 حسن یک منت پر داشت و غرض خود را در این خود سینه اتنی و ثنائی و ثنائی  
 نماند سلطان خلیل یعقوب برادر و یوسف برادر احماد اینها مکرر خبر میدادند  
 مقصود یک بعد از یک نماند سلطان خلیل یعقوب گفت و بر یک یک  
 روم گشته شد **سلطان خلیل** یکی یک بعد از یک در سلطنت نشست و مادر  
 برادر خود یعقوب یک داد و در عراق مراد یک بنی چهارم که خود در شایع بود  
 در حضور نشست و ثنائی و ثنائی باغی شد و سلطنت آمد به باغی و یک  
 که از قدر ای سلطان خلیل بود و جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از برادر یک  
 جنگ کرد و در او یک از فرزندان خود و بنده فرزند کرد و قوت حسی  
 که حاکم آن قدم بود و در این قدم بر چون از ای سلطان خلیل جایی نموده  
 مراد یک را با چند نفر دیگر که مراد بودند بدین سپرد و نادر روز  
 و در شب چهارم روح الاول سینه مکرر می شدند و سرای ایشان بود

سلطان

سلطان خلیل در خرقان آوردند و برین اشایع رسید که یعقوب یک داد  
 باغی شد و با پدر و یاران آمد سلطان خلیل مجرم رزم او و همه از یاران  
 و روز چهارم چهارم روح الاول سینه مکرر در روز خانه خودی باغی  
 جنگ کرد و بعد از شش بسیار گشته شد و سلطان شایع **دین**  
 به چهره یک بعد از یک برادر باوش هر روز گرفت و سوراخ داشت  
 که پدرش بر دم داده بود و درضا و نداد و در شتاب و ان غلب نام داشت  
 شد و در دولت او روزی گرفت و از اطراف و جوانب فضا بد  
 در اوج بهیم کرد گفت و به نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر  
 با یک یک که از بلاد مرای شام بود و طبع ملک بر بار آمد و در  
 شد و یعقوب یک در ایام رمضان سینه مکرر و نیر رسید و در  
 است و ثنائی و ثنائی به سر حال بدین آمد و در شام و دماییت و نیر  
 در لطف این کتاب یکی بن عبد العطف فخر و در حیرت و نیر و نیر  
 این سال بوده و در او سینه سینه و ثنائی و ثنائی با یک یک  
 از بلاد مراد و با پادشاه با عرشه یعقوب یک در حدود سده بااد  
 جنگ کرد و او را کشت و در سال سلطان محمد و سلطان مراد در  
 یافت چون در سال سلطنت او کشت و در شتاب و ثنائی و ثنائی  
 نواب رفیع خواجه حضرت سلطان اعظم خان اعدال گرم خیران العظمی



ملل الله في الدنيا الى اخره في السلطنة والولاية والهداية شاه اوانا ربي  
 سلطان جبرائيل الصفدي نعمت الله تعالى له واسكنه علي خاوند  
 نيزوان كشيده وضع بسیار بادشاه اندام از بقیه کسند اندامه  
 راه صواب و صلاح کم کرد و ستمای یک بجای را با شکریا بر موی بسیار  
 در شش و نادر حدود و ترسیران با آن طاهر الطاف الهی که در آن وقت  
 بفرستادست تا بر کشت بس این معصوم کشته شد برادرگان آنحضرت که در  
 ماه آستان پادشاه بودند در قتل و کشتن کردند فصد خاندان بی  
 عداوت و دوستان فرمودی که خلاصه اهل عالم در برده ببرم اندام کس  
 منیت را بوم بقیه یک از عمر سر به یافت و غنچه بلبش را نادر  
 اوان جانی هنوز سال عمرش بس نارسیده و عادی غنچه سرشته  
 و تعیین دشمنان و در بورت سلطان بود فراغ کرد از این فتنای گریه  
 وفات یافت در سلطنتش حدود سال و ده ماه مدت عمرش در شش سال  
 و فعل از وفات او بر و فتنه برادرش بر تخت و مادرش بخت شاه  
 از عالم جلست کردند و مولانا بنار شاد و در آن وقت گفته اند  
 تن و دهم در بقیه کنایه غنچه را بخت کرد که شد و شد بقیه کنایه  
 و جابر این را با غنچه **م** مردی از شوق بقیه طبعی بقیه بخت و در این  
 رنجی که برادر بقیه سید **م** در بقیه از غم و کشته شد و این در بخت نادر

در این

در این بگفته **م** در راه طلب طلب و مطلوب نماند و در بزم طلب طلب  
 در غیب نماند **م** بیل ملک از موعظان میان کرد **م** در موعظان و بقیه نماند  
 در زمان او ادب اخراجات مدو و بود و بفرزادان کمتر مطلقا  
 رعیت مطهر نماند و از بقیه یک سه بر ماند و بقیه از اسطی و او  
 مادر این ن کو بر سلطان خانم و شرف بسیار این بر مصلی شرفانی بزرگ  
 حسن یک مادرش بختان خانم و در میان یک بخت بود و احوال این  
 گفته خواهد شد اثنان **م** با بقیه **م** این معصوم یک کشته  
 بعد از وفات پدرش بس بی صوفی خلیل بر مصلحت بروید  
 چون کودک بود زمام امور پادشاه بقیه اقتدار صوفی خلیل  
 و او در میان شب بقیه برز او فتن یافت برز او بی و در سلطان  
 که ایراد بان پادشاه بود بختی او در جماعت باند و برادر  
 بکرم صوفی خلیل فتنه دم در آن چند روز مسیح برز او کشته  
 را با پادشاه هر مرد داشتند و با صوفی خلیل و او را مصلحت در بخت سلطان  
 بود و یک که در و فتنه کشته شد مسیح برز او بسیار از او و او را باند  
 و جی که با ایشان شفق بودند بختی او در مکر رستم یک بقیه  
 یک که بود از بقیه الفتن و شش و بزرگ بود و محمود یک از غنچه  
 حسن یک در حاکم که توان آمد و نماند بر جمع شدند با تمام







کامکارش ازاده عالی قدر ماه آسمان سلطنت و ازینها سلطان با پادشاه  
بر سلطان خیدر را با برادران و فیض مکان از مکرر احوال بر او آورد و نخست  
و غایت نواب سلطان با پادشاه و غایان مظهر پناه و وزیرت میان ازای گشت  
بیک با پادشاه بر از انجا که واقعه شد و وزیرت دوم و درود  
کنند و بر وجه با پادشاه بر از انجا که واقعه شد و وزیرت دوم و درود  
بود و در او از آن سینه که گویا از این دی قنده نشانی که در او از آن سینه که گویا  
نیز که در او بود و قتل شد بعد از آن که پادشاه و وزیرت  
و دستا که تمام شد و اندیشم غدیری داشت سلطان با پادشاه از آن دست  
با غایان مظهر کامیاب از پس توجه فرمودند و تمام رسم تک نباده شد  
را با حسن که غیانی که بر خالی رسم تک نباده بود و با لشکر با پادشاه  
با در پس از آن در حواله از پس با پادشاه و غایان مظهر از او فرستاد  
نیز که جنگ کردند سلطان با پادشاه و در حواله از پس با پادشاه و غایان مظهر  
و حسن غیانی از یک در و فرستاد شد و بر ای عمل بر کار قرار شد و در آن  
نواب کامیاب حضرت سلطان با پادشاه و در حواله از پس با پادشاه و غایان مظهر  
فرستاد برزد و کار یک بر از ای است از انجا که واقعه شد و وزیرت دوم و درود  
از آن نواب ای از دوی صدق و خدمت و خداد و تمام رسم تک نباده شد  
فرستاد و طلب نواب با پادشاه و کثرت فرستاد کار یک بر از ای عمل بر

الاولی

از بعد آنکه حسن غیانی که مطلع با پادشاه کردند بود و حفظ نواب کامیاب  
از او و در میان رسم تک نباده و از او کسب کرد و از آن حسن  
نخست سلطان سلطنت کرد و در سال ششم در شهر سنه اثنی و شصاه احد یک  
از او محمد حسن از دوی صدق و خدمت و خداد و تمام رسم تک نباده شد  
بعد از آنکه یک سال که از حواله از پس با پادشاه و غایان مظهر از او فرستاد  
و در حواله از پس با پادشاه و غایان مظهر از او فرستاد  
کرد و در او از آن سینه که گویا از این دی قنده نشانی که در او از آن سینه که گویا  
وزیرت اولی از پس با پادشاه و غایان مظهر از او فرستاد  
در رسم تک نباده و از او کسب کرد و از آن حسن  
بر بظرف در بریز نزل و فرود و در وزیرت دوم در ماه ذی قعدة سنه شصاه  
بیک بدست افتاد و پس رسید فریب حج سال و نیم با پادشاه کرده  
**چند** بن از او محمد حسن یک بعد از قتل رسم تک نباده و سلطان مملکت  
رعیت پرور بود و در اندک زمانی که او پادشاه بود و از او ابواب  
بنوعر مسدود شد که هیچ افزیده را یا رای آن نموده که بر یک کار فرستاد  
رعیت خواند و خشت از خانه و حلالی از شتاب نموده و در ترویج شتاب  
و نقدیت دین بیک شد و بعد از آنکه از انجا که واقعه شد و وزیرت دوم و درود  
او از انجا که واقعه شد و وزیرت دوم و درود



که او را غلبه می یافت بکفایت احدی با او طریق ارادت و ادب سک میگرد  
و از سخن و صد او بدو آید و غیره و اما ملک بر طبق شیخ و پادشاه  
بود و او را فرود آمد ای سبزه غالات و ارادات که اجداد و اعیان او  
سلطه ملین مافی مردم انعام فرموده بودند و معاویه فرمود و در بصره برین  
بارک نبود و لاجرم دولت بر او ناپدید و امام سلطنت او زود با حرم رسید  
احمد یک از عذر ابراهیم بنو حسن یک عثمانی را که از جانب خود آمد  
بود و در مادی همه سنانی و شعله با چند کس دیگر از اهل بصره آورد  
درین اثنا ابراهیم سلطان را امارت کرمان داد و او فرصت نیست در بسته  
رحمت یافت و خود را بنوم کرمان از تبریز برون آید و خست و غارتش  
و در اینجا با قاضی حاکم آنجا با کاسم یک بزرگ باغ شد پادشاه  
منشی آگاه یافت و بنوم دفع ایشان در رستگان آهنگ عراق کردند  
نیز از شیراز باندک مایه سپاه قصد او کردند و در حدود خواهر من مافی در  
روز چهارشنبه بخدمت رسید و آنرا فرستاد و نماینده فریض بهم رسیدند  
پادشاه در جنگ ستر کردند احمد یک کشته شد و شیخ غفره مرغانی را  
سپاری از خاقان احمد یک کشته شدند بعد از قتل احمد یک دولت آن  
فرستاده روی در آن خط طعنه و آلاقی ایشان تقاضی شد و یافت در آن  
از قتل حسین یک که کردک مانده ابراهیم بنو قنقار و فرزند سلطان را داد  
افزود

بر بقیست در شیراز و آن بود و الوهیک بر برین یک در از باغیان و برایش  
محمدی نیز از او برید و او را ای اقی قونو و طبقه بایند به سه فرقه شدند و در  
نجا را پادشاه بر داشتند و پس سینه با یکدیگر در کار با هم و خانه بودند و در  
خانواده یکدیگر میگوشتند و مالک را و بران خستند و دولت از طمع ایشان  
بران رفت و جمیع اقی قونو سنانا صل و بنت شدند و شرح حال هر یک  
شد و **الویه یک** بنی برویه یک جی یک حلی ابراهیم سلطان احمد یک را آورد  
در آن وقت از پادشاه که در دست او بود و در آن سکه خطه نام  
سلطان مراد غایب کرد و طغز او را نماند او فرمود و چون پادشاه  
قبل از رسیدن او جدا نما و ابراهیم که حاکم دیار بود و سیدی غایب  
الویه یک را به طاعت نصیب فرموده بودند و جمیع و بیعت مراد از شیراز  
بران آورده با ابراهیم سلطان در مقام مخالفت بودند ابراهیم سلطان ایشان را  
غارت شد و سلطان مراد از افراس در قتل او پس در مجوس کشت مادر او را  
آورد و با الوهیک آسایش او صل کرده الوهیک را از تبریز آورده در او  
نمود و سنان غارت و نماینده بر کشتند و عاقبت کار الوهیک مال حال او  
در حال احوال سلطان مراد خواهد آمد آن را نماینده **ابراهیم** بنی برویه  
حسین یک جی از او را او را در عراق پادشاه کردند و بعد از آن زمان در عیال  
با کاسم یک بزرگ جنگ کردند و کاسم یک ایشان را قتل شد و عیال او



نمودار ایشان شورش بر سر ابراهیم و دولت کوته از سلطان با او یک نفس در میان  
آورد با جان ابراهیم چون بگوید در پی سید محمدی برادر فرار کرد و بنام استاز محمدی  
جلاوی رفت از سلطان و از او یک درم فسخ گرفته و بعضی از ارادای کردار ایشان  
چند دفع محمدی برادر محمد کشند در آوازه رستان محمدی برادر با اتفاق هر که میبود  
ششون بر سر او کردند و در این گونه آلوده شدن و انحراف تخت از سلطان  
یک از هم مادر با جان رخنه محمدی برادر ابراهیم گرفتند که بسیار از سر  
و قبل بروج شده با ابراهیم سلطان در غریب زندگی در راه شمال بسیار کردند  
و غار شده با ابراهیم سلطان در جنگ شکست ابراهیم سلطان از غلبه با نذر در جنگ  
و پادشاهان در آن بود در شجاعت و بهادری و دولت و دولت و عدل و قدرت  
چون تخت و دولت آن فرستاد بر کشند بود او نیز در میان کشند بود از آن خصمان  
طبع در ملک کردند و غلبه بر سلطنت از دست ایشان برون کردند چنانکه فضل از او  
بافت پس از او افتد از ابراهیم سلطان و او یک بگوید و دیگر رفت محمدی برادر از او  
تغول فرمود و در این اوقات برادران از سلطان سلطان برادر از او برادر  
برون آورد و بجانب فارس نزد قاهر یک یک برآمدند و آنرا از او جدا کردند  
و پیشند محمدی برادر از او جدا با جان محمدی دفع فسخ از ابراهیم سلطان و او  
نزد از فارس آنک را کرد و بیان این نوشتند که که نیز از آنک را جدا کردند  
در نذر حسن و سلام هر عظیم واقع شد محمدی برادر از قبل رسید و از آنک را جدا کردند

برای

کمال و <sup>خدا</sup> بن یعقوب یک بعد از واقعه زمار مس ستمی شد و او یک  
از او با جان با بر سلطنت خود رفت درین اثنا شخصی ستمی که بنام با ابراهیم  
او برادر از او جدا با جان بن قرا یوسف است در آوازه با جان خود که در جنگ  
بروج شده با او یک در نذر حسن و سلام با او یک با او یک با او یک  
و شخصی ستمی که بنام با او است آورده قبل رسید پس ازین در شهر  
او یک یک ستمی فراد آنک بگوید کردند و در حد و در حد و در حد و در حد  
بگوید نشند مردم در میان سخن از صبح گفتند بدین نوع که عراق و فارس  
سلطان فراد را باشد و از او با جان و دیگر از او یک با او یک با او یک  
را نمی شده و در هر یک ملک خود و محاورت نمود سلطان فراد از او  
الاخر ستمی نو کرد و بر برون آمد و قریب بمقتضای انجام داد که او  
رفت بعد ازین ستم و غارت و ظلم و ستم و طاعت غلبه در اطراف  
عالم شجاع یافت و در اهما ستم و در گشت در میان و در اهما  
برید آمد و در ستم یک یک از آنک را که سالها حکومت شمر از او جدا  
ستمی بود و در ستم ستمی ستمی و ستمی و ستمی و ستمی و ستمی و ستمی  
و بعد از آن بنام از او جدا با جان نقل کردند و در انجام یافتند و در انجام  
سبب ستمی ثمان و ستمی با او افتد یک با او یک با او یک با او یک  
بشیر از آنک را و یعقوب جان یک که از او جدا با جان در انجام یافتند







و نفوس یافت برزایه بیع از میان که مقدم اولاد وسط خنیز از ابو برادر گشت  
و دیگران بعضی در دست از یک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شایسته  
در سلطنت عراق نیکو شد چون سال دهم از بنی هاشم گذشت و ابی کاس  
شاه در بنی هاشم ابی الطاهر شاه اسیر شد و در میان حسین صفوی لشکر کوفه کشیدند  
و او را در زندان حبس کردند و در آنجا در حدود دوازده ماه زندان داشتند و در آن  
عراق نیکو شد و در آنجا که مشهور بود که جمیع خاندان بعد از قتل شاهی  
چون اسیر بود و در توره پیش از چینی است که هر کس از توره پیش از چینی  
خان شود و در بلاد النهر پادشاه رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد و در  
برابر احمد اصفهانی که خنیز نامی لقب بود و با بعضی ایرانی نامدار در شهر کاشان  
و قلعه بزم تسبیح نامدار و النهر و خان بنی هاشم چون رفت و چون از آب کوفه  
کرد و میرزا بایر که پادشاه حدود دوازده سال پیش از چینی شد و با اتفاق از دور  
ایمنی عبور کردند و در جده فرشتی نیکو وفات و قتل عام نمودند و بعد از آن  
محمد حوان با لشکر از یک و عبید سلطان که یکی از اعظم ایشان بودند و در آن  
هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست خوردند و بر بار احمد که لشکر  
با چندین هزار نفر در جنگ کشته شدند پس ازین در شهر سنه لایق و قلعه کاشان  
تخریب کردند و نواحی مازنی خاندان از یک کشته شدند و در آنجا پادشاه  
یازدهم محرم سنه هشتاد و سه سال پادشاه بایر که با ابی الطاهر است و در آنجا

السلطان

السلطان اسیر شد و از آنجا بی شاه طهماسب پادشاه صفوی  
و سلطنت جنگ کردند و شکست یافتند و پادشاه الکتر کشیدند و در سال دهم  
که سه است و غنیمت بسیار بود و باز برآمدند و هجوم کردند و بعضی کشته شدند  
چون بدین و بار رسیدند که چون در سنه مذکوره وفات یافت **عبدالله**  
بنی کوچه و بعد از او سلطنت نشست و در سنه چهارم از دوازده  
و غنیمت و بسیار وفات یافت **عبدالله** بن محمد سلطان که پادشاه  
یک خان بود و بعد از او سلطنت در بلاد النهر پادشاه شد و در آن  
دو ماه در زمان که چون و ابی عبید و در زمان سلطنت خود که  
و میان او و ایرانی حضرت اعلی مبارکات رفت و بواسطه فتنه کرد  
بلاد خراسان و دلا بابت و بخرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند  
در وقت که در آب کاشان با بعضی غنیمت متوجه دفع او میشدند  
پادشاه از میرفت نامدار و اول وی فتنه گشت و از این و بعد از آن  
وفات یافت **عبدالله** بنی کوچه و بعد از او سلطنت در بلاد النهر  
و قریب شش ماه پادشاه بود و در سنه سیم و از این و بعد از او  
**عبدالله** بنی کوچه و بعد از او سلطنت نشست و در آنجا  
و حالا که سنه ثمان و از این و بعد از او سلطنت پادشاه است و در بلاد النهر  
**عبدالله** بنی کوچه و بعد از او سلطنت نشست و در آنجا



رفیع عالم به مقبول خطم الله بالانوار المحمدية القدسية والهدى والبر  
 که مقصود اصلی ازین تالیف نشر ثمره از مناقب پیغمبر و ائمه علیهم السلام است  
 و الله المستعان و بعد از تقدیم **الحمد لله رب العالمین** و **صلی الله علیه و آله**  
 بادشاهان بزرگوار و شهبازان کامکار عالم به مقبول خطم الله بالانوار المحمدية  
 و منصب ولایت و هدایت و سلطنت مهوری و مسندی و موقر  
 و منصف و بصفت کمال و نفوس جمال در جمیع بادشاهان عالم و  
 نبی آدم مستثنی و ممتازند اولیای علیهم السلام من ربهم و اولیای  
 اهل البیت و نسبت عبادت این طبقه پیغمبر و ائمه و اهل بیت  
 خود را یافت بخدمت امام هفتم امام مکرر کاف صولات الله الرحمن سلام  
 علیه برسد و سلم هدایت و ولادت این سلطان طریقت بران  
 حقیقت قطب آفاق شیخ صفی الدین ابوالحسن قدس سره العزیز  
 که جدا امای این طبقه علیه است می پیوندد و آخرت در طریق طریقت ادا  
 بخدمت شیخ ماجل الدین ابوالحسن زاهد کیدانی حقه علیه دارند و نبات  
 شیخ زاهد در سبزه و روکیدان در سینه سبزه و قوج یافته و هم ایام  
 و سلم خدمت شیخ زاهد بوسیله شیخ کرام بخدمت ابرار ائمه و امام المقتدر  
 پیغمبر الدین علی ابن ابی طالب صولات الرحمن و الله اعلم که بر سرشته اند  
 و بعد از این که شرح شود و در شیخ صفی الدین ابوالحسن عزت زاهد و در

و در شد کامل اودان خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت انحضرت الزمان  
 بادشاهان انقول حسبک یظهر یافته و طایفه نقول با انحضرت الزمان  
 تمام داشته اند و بسیاری از ان قوم را خدای عز و جل در زمان خود و در  
 از این ای مردم باز داشته اند و در شرح صفات قدسیه و الهیه  
 و ولایت نفی و ریاضات و مجاهدات انحضرت مجدات پرده نهاده  
 صفات انصاف از مملکت این بزرگواران جمله است انحضرت برادر کمال  
 و در شب و روز هم محرم سینه و پیش و سینه و در زمان بادشاهی سلطان  
 خان پسر ابی بکر سلطان در دارالارشاد و در پهل این جهان عالی را در  
 بسره می بایستی انضالی مرده اند و در جبهه و سینه نور و صفیه و رسول که  
 از نشات خفایه صفی الدین حضرت در شد کما یبین و سلطان ابی بکر  
 الاولیا شیخ صدر الدین ربی است و طایفه اهل ایمان و تصدیق  
 رفون شده اند و اول بادشاه که ازین تعدادان مایلین بر حسب کبریه  
 بود الذی جعلکم خلایف فی الارض و من بعدکم فوق بعض درجات برنام  
 مالک ایران حکم فرمود و بر تخت سلطنت و بر روضت عروج و صعود  
 و بعد از انکه اعلیای سده و شش را فرمود و در اودان زمان و در ان  
 خیار نفس در کیش و نباش حسنه و در ششم انقدر کشید و ملک اطراف  
 عرش انشای کشید و سلطان که رسید و در یک کایا بخدمت انحضرت



و بعد از آن هر جا حضرت اعلی گفته بنمود مراد از حضرت اند و اینها را به بیان  
شریف حضرت نموده بنمود اس مشرقی حضرت آبی مقام و اجداد کرام  
عالم نظام آن حضرت هر یک باین ترتیب در سلک نسب نظام نیست که  
شاه اسماعیل پسر سلطان محمد بن سلطان جلیل شیخ صدر الدین ابراهیم کسج  
بن شیخ صدر الدین کسج شیخ صبی الدین ابراهیم شیخ اسماعیل جلیل  
بن شیخ صالح شیخ قطب الدین بن صلاح الدین ششید بن محمد الفاضل  
بن محمد فیض المومنان بن فیروز شاه بن محمد بن محمد بن محمد  
بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد بن ابی  
محمد بن ابی القاسم بن محمد بن امام بن محمد بن محمد بن محمد  
بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
ولایت و هدایت مکرر است بوده اند همیشه عالمان از نورانیت و  
ایشان منور و مندی می بوده اند و مریدان و متفقدان ایشان از  
وفا و یک روز بروز و ماه کادرس ایالت زیاده کیشته اما استاد اعلی  
از نظام بنده سببه در زمان حضرت سلطان جلیل بوده و ششید و ابی  
اجال در یکایک از آن جنون است از شدت محبت سلطان جلیل که بر او  
اعلی است رسیده از حضرت سلطان جلیل صورتی فرمودند و در تقویت  
دین مصلحتی و ترویج مذهب حق الهی فرمودند که ششید را به سببه

المراد

و حسب قرآن سلطه سلطان محمد خورشید پادشاه دشت افغان و افع و ولایت عدل و جهان  
ماهی آید و در دنیا شهنشاه کشورستان با سلطان دامن الفتنی من الله الوزی  
مؤلف سلطه و دنیا و الدین ابوالمحسن الحسنی العسکری بن محمد بن محمد  
و فضل بالبرکت بزراد است و انوار پادشاهی بود و نهایت عظمت و جلال و عظمت  
است و کمال در شجاعت و مردانگی و صلاحت و فرزندی برتر بود که با او  
سپاه بر صدها هزار سوار خشتی و در شکارگاه شکارهای شیر و گاو و گاو  
در نظام حکیم فرود می نامد این حالت که بن محمد بن محمد بن محمد  
و دو دام در زنجبار و بند بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
و در صلابت و هدایت جهان بود که ارکان دولت و ایمان حضرت را در کار  
و رعایت هر حضرت با وجود و اعظم سلطان بن داد و رعایت رعایت از او نگارند  
مانا که در دشت ایالات آن لغزاند بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
نقطه حضرت ایام یک بنده بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشید بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
در مجموع بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد  
شمارت در کسی تصدی جان تفصیل آن شود که بعبده در این باب  
کرد و در بخشش شرح حالات و بیان فتوحات حضرت اعلی است که بکفایت  
خاندان ولایت نشانی سلطنت مویده و حرارت محمد بر سبیل اجمال خبر خواهد



از باب از ادب به غزو کفار می نمود روز بروز اسباب عظمت آن حضرت  
از حیث اسباب ادب و شکوه و بخت و چون پادشاه آن زمان پیرا  
جهانت از طبقه سلاطین خواست بر او عزت و احترام بگذارد و بخت  
زوال ملک آنوقت را از غرور خود و غرور خواست آنوقت باطل گشت و اسباب  
از ادب بجا نیامد و بعد از آن بر او عزت و احترام بگذارد و بخت  
بود و باری از آن بخت و مخالفت و مخالفت می نمود و در آن وقت  
از غرور و قیام استقبال ایشان نموده و بجا بخت با آنوقت مخالفت گشته  
خواهر اعیان خود را می بخشید و بخت با آنوقت مخالفت گشته و  
او الفارسی سلطان جید را ازین خاتون متولد شده حضرت سلطان جید بود از  
جند و وقت با مردم بسیار از او بار بزرگوارم عزت و کفر بطرف طراوت و شد  
و با کفار از غرور کردند و از انجا که حجت نموده ملک شیراز و در آن وقت  
او اسیر و استغلا لایق آن رسید و شکست با رقیب لایق آن رسید  
و میان فرقی که حکم غلبه دست داد و حضرت سلطان جید در آن وقت  
ناگزین گشتند و بقضا می آید که ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات  
بل احياء وکن لا تشعرون بحیات جادوانی واصل شدند بعد از آن  
حضرت سلطان جید بر سر سینه و لایق و در آن وقت و بخت و بخت  
زمره منافقان و در میان سر بار و بخت اقبال آنوقت نهادند و بخت

که

که بعد از آن از ادب و عظمت پادشاه ایران بدین گونه بود از نو و جید  
که بان خاندان ملک آشیان داشت جید و بجا بخت آن حضرت گرفت و از  
او بود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
شرعی ترویج نمود و حضرت ایچ شاه هدایت پناه ازین خاتون بوجود  
ادب و بخت آن حضرت در اول جیح روز شنبه بخت جیم جید سنانی  
و ثمانه با شوهر پادشاه و اقبال و خزان بخت بر سر عظمت و کمال  
و قیام با قیام حضرت شاه معز را بوالی از سلطان جید در زمان سلطنت  
بخت بخت شیراز آن حضرت فرمودند و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
خیل سنانی بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
از طریق بجا بخت با حضرت سلطان جید و بخت و بخت و بخت و بخت  
سلطان بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
در حد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
آید که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و قدر بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
در کشتید و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و قیام با قیام حضرت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
نبست و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت











خداوند که دایمی انجا علامه الله در تقدیر بود و فرستاد و غیبت ایشان را در این زمان  
 آمد و چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام یافتند در ادب شهر رسته ثمان و تمام بهنگار بجانب  
 تبریز فرمودند تا او را یک از و مصلحت که فخر از خرافه فرار کرد و بفرستاد  
 رفت و انبساط بر بار بگرفت و در انجا در سینه غنای و تمامه و ثمان و ثمان  
 با بقایه که رشتند و مملکت آمد با بجان با انواع رنج و وجود  
 اعدای دولت فائده پاک شد و فساد و دین بر گشت و در این  
 در او آخر شهر رسته ثمان و تمامه موی که فخر و انبساط و مصلحت  
 بر بقایه یک آنک عراق کرد و بعد از طی منازل و در اصل روز  
 در شبیه پست و چهارم ذی الحجه سنه مذکوره در حدود مدائن با سلطان  
 که حضرت امیر او را امر داد خوانده بودند و ماریه فرستاد و حضرت  
 و فریب ده هزار کس از آن قویلو در جنگ کشته شدند و حضرت  
 اعیان و غنای نامراد که بطرف فارس گریخته بود و قویله بود  
 و در ماه ربیع الاول سیم و تمامه در شیراز نزول اجلال فرمودند  
 و ممالک عراق و فارس و کرمان بطرف ثواب کا باب در آمد و  
 از فارس بنجد را که گریخت و در میان فساد و مایون و شتم  
 گرفتند و در فساد و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد  
 محمود جان و بی فروغی که با انواع فضایل و صفات و صفات

در وزارت شریک جناب امیر المومنین زکریا شد چون چنین  
 کی بی چاره و بی که در آنها حاکم فیس و زکریا و دماوند و خوار و گویان  
 بود و عیان ظاهر شد بر بی آمده بود و ایلیکس ایلیکس  
 که از جانب حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد و در مملکت  
 عازت کرده و جمع بخت السیف از طایفه ای قویلو نزد او جمع  
 شده بود و حضرت امیر او را فرستاد و در میان این سال در ادب  
 در میان بقصد منع و منع او از فساد و قویلو آمد و در راه  
 و بر و کج بفقار عوده و در می نزول فرمودند و از انجا بیای قویلو  
 حضرت ان که در دست مخالفان بود در او نور و نور و نور  
 کردند و در میان فاضی خود کاشتر و در نصب مصادرات شریک مولانا  
 شمس الدین گیلانی گشت و در روز بزرگوار او در ترقی و در انوار  
 با مصادرات جمع کرد و بی جمله غاربان عظام و در روز و در مصلحت  
 عوده و در دوم ثوال مردم قویلو را بقتل آوردند و در دماوند  
 و غارت و قتل عام رفت و در نصف ثوال قویلو و زکریا  
 و در حاکم رفتند و مدت پانزده روز میان اهل حصار و غاربان  
 فخر کرد و در قتال و جدال بود و بعد از پانزده روز میان اهل کبابی  
 که کو ثوال قویلو و در ظرف عتبه بود و در فساد و فساد و فساد



و بجان امان یافت از مردم این قومه که کسب هر روزند قتل رسیده و کسلی جلد  
رعابا بود خلاص می شد حضرت امجدی استیج قلم را در راه پیر و دیبای قلم است  
که حکیم کنایه جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
مدانجا خصل نموده بودند نزد اهل اهل قلم بود و در قلم گماهی و در قلم گماهی  
داشتند در احوال کسب بود که اهل قلم از آن کسب می شد و در احوال کسب  
انداخته ایشان باز گرفتند اهل قلم می شد و در احوال کسب بود که اهل قلم  
حسب کسب جلاوی با اهل کسب قلم در احوال کسب بود که اهل قلم از آن کسب  
آهسته در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
کرده نمیدانستند و در احوال کسب بود که اهل قلم از آن کسب می شد و در احوال کسب  
و دیگران قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
نزد اهل کسب از قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
انتخاب بود و در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
عکس گرفت و اثر شده بود و اهل کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
برزایا قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
بر اهل کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
سلاطین و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
و قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی

و اسب و زین طلا و نقره اخفاص یافتند محمد حسین برزایا با قومی از لشکر قزو  
اثر با سزا و مهادت نمود و بر اندیش نظر محمد حسین برزایا که در غیبت او در سزا  
است قتل یافته بود از او منبرم شده بهرات نزد پدر رفت و اثر را  
یکبار دیگر بنویس محمد حسین برزایا در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
بود و کار کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
یافت و در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
سلمان حرکت کرده بنویس قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
گشتند و از قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
با برادرش کار کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب و کسب جلاوی در ادب  
نشدند و در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
شدند و در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
و عبادت اخلاص کرد و دیگران قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
از قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
وضع او متوجه برزایا شد و قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
گشتند و در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
چون خبر گشت از قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی  
رفت و قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی در قلم گماهی







میگذاشت و با وجود زمانی که اینها میگویند و میگویند که کارهای اینها  
بسیار کارهای سنگین در اردوی مانی بود و حضرت ابی غازی شانه و در این روزها  
شمالی حال او فرموده بود و در وقت فرموده و جوی از میان اینها  
همراه او فرموده بود و در آنوقت رسید اموی پیشش که کارهای بسیار را  
باستقبال او بیرون آمد و جوی کارهای سلطان احمد ترک شد و او را  
فرموده آمد که پای کوس نماند کارهای سلطان احمد و تا هر وقت از او  
و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
یعنی از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
باعث گرفتاری که از راه طارم که در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
حکم الدین جمعی از اعیان و استخاره مار و دیهانی در ستاد و شایع  
رشتی که از فرمان حضرت ابی بکر شایع مردم رشت شده و کانی  
و او خواهد که از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
همایون که در موضع زر و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت  
که در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
و نهاده شده از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
نشسته و حاضر بقا کرده و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت

برند و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
شاه و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
شاهی یک خان بزرگ آن آمد و برای سلطان حسین بزرگ از آنکه کرده بود و در وقت  
سوی از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
آمد و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
سابقا برادر داشت و در میان اینها حضرت ابی بکر  
و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
بر سر عیال و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
سنگین شد و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
الکاهی او را غارت کرده و حضرت ابی بکر با طوفان حضرت از آنکه کرده بود و در وقت  
آمد و در جبین مراجعت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
مدتها حکم دیار بکر بود و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
همایون و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
سنگین شد و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
استان جعفر و از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت  
کرد و عیال و در آنوقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت از آنکه کرده بود و در وقت







بجانب سبادت و افادت آب رسید نفی شیرازی که از دختر زاده  
عالمیاب است و الحقیق صاحب انصاف و انصاف میر شید صدام بود و نفی و نفی  
و در دست پیر بار احمد خورانی انصافی و استیفا مولانا عشق انصافی  
کردند و در هر یی مایون از عراق بجانب آذربایجان حرکت فرموده  
چند روز در تبریز توقف فرمودند و در انجا حسینک لدر که لقب  
ابیر لایحی و امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند و الکاهان  
او را محمد یکسفره می استاجو از زانی داشتند و بعد از این او را  
حایان سلطان لقب کردند و از تبریز توجیه خوبی شدند و از وضع  
خفته از حدود شبستر نزول اجدال و انفع شد شمع خیم گیلانی  
در آن منزل عرض ذات العجب از کدشت خیمه او را بجنب زبان  
مایون بخیمه از طرف نقل کردند و نصب او میر بار احمد خورانی بود و  
و او را خیمه نامی لقب کردند و در جمیع ارا تقدم فرمودند و موکب مایون  
در خوبی نزول فرموده بعد از چند روز در انجا رستگاه مایون شدند  
و نصب فرمودند و نام در بند با کوبه فرستاد و مایون از بار نفی و کدشت او را  
مرد است و انجا مایون مایون است فرمودند و در حین خاطر خطیر و در  
ناخبر مایون از نظام کلیات او شکست آورد با مایون و عراقی و مایون  
مارس و کرمان باز بر دشت شمع خیمه مایون را و در دست خلافت

لدر

ساخت و او ای نسیم کشت بر شمشک خان از یک که بر علا و عباس  
مستولی شده بود و عذر و طغیان او از حد گذشته و او را دست شور  
سست عذر و تها و توجیه عباس کشت و شمشک خان از توجیه این  
خبر یافتند و در آن وقت که در تبریز بودند که در تبریز بودند  
مرد در وقت و شخص نفی و در عذر حضرت امیر با جمیع ارا و کدشت او را  
باز رفت و در دست حضرت امام ششم عی این مایون از مایون است  
علیه و اباب الکرام و استند و دست از آن استان مایون است  
میسیم شیان سست فرموده نزول اجدال در ظاهر فرمودند و یکدروز  
سیان خازان مایون شیان و از بقایان جدال و قتال دست داد و در  
خاک با مایون و در آن مکان نبود از پای چهار کوب که کدشت  
فرستاد شمشک خان از یک این مایون در اصل بر سر او کدشت  
شد و با قریب با نژده از کدشت از چهار مایون آمده از قریب کدشت  
از تبریز رسید حضرت امیر توفیق ربانی و تا به سیمای نفی سیمای  
و میره فرموده در یک مایون و شمشک خان از یک مایون  
و بین المکین از مایون تا وقت خدال جنبی و انفع شد که  
ناسخ و کسان رسنم در بغداد کدشت و قریب ده از کدشت  
از یک در یک کدشت شد و شمشک خان از یک در مایون مایون







سلطان محمد دویسم پسر داشت سلطان احمد سلطان سلیمان خست  
و هر یک از فرزندان را طغی داده بود از روزم و قریب سه سال گذشت  
انجا بسر برده در بی سال جماعت یکجای با بعضی از لشکر درم  
کردند و بعد درم بازید را از پادشاهی مغول کردند و سلطان سلیمان  
پادشاه هر دو داشتند و او بعد از آنکه در سلطنت محکمی شد  
برادران را بکشت و پدرش نیز در بی سال در کشت بعد از این سلطان  
سلیمان بر تمام ممالک درم تحلیفت و هم در بی سال جناب درم را  
و نیز بر هر اسان و قات یافت و در شد مقدس در بی شد و دیگر  
نجم ثانی در بی سال با بسیاری از امرا و لشکر چون از آب ایوم  
عبور کرد و میرزا با بر که از اولاد امیر محمود بود و پادشاه غزنه بود  
تغلق داشت از حد و میمند بعد و امیر نجم آمده و باره بی میر نجم  
ملحقی شد و با تفاق از درند این کشته شده و هر شتر نرول نمود  
و آن شهر را بکشت گرفته در آنجا قتل عام و غارت کردند مولا با  
شاعر از جمله مقتولان اینجا است بعد از آن شتر قرضی از آنجا برگرفته  
و از حد و نما که کشته بیای قسود محمدان که ترسله با بر یک  
خان در آنجا بود و فرود آمدند عیسایان که بر او زانو و شایب  
فانی بودند و سلطان آمده بروملی شد و جانی بکشت نیز با لشکر  
حد و بدیش و پرست میان ایشان لشکر میر نجم جدا و اول آن  
اد.

بود و بعضی از امرا بی ذوالقندر و در جنگ در بی مکان ندیدند نجم ثانی قبول  
و با از بکای در پای حصار محمدان مغایله و مفاخره فرمود و کشت برغان  
افتاد و نیم ثانی با بسیاری از امرا بی کبار و دین جنگ گشته شدند و میرزا با بر  
بجانب غزنه و حد و میمند بکشت خود کشت و بعضی بسیار در وقت قرار  
تغف شدند و اموال و حساب بسیار در دست از یک افتاد و دیگر  
و عیسای سلطان خراسان آمدند و تمام بلاد و حاکمان را برآمد و کشت  
ارادت کردند و سلطان کوهان آمد و این محاربه در کشته شدند و عیسای  
سینه مذکوره بودی نمود و چون این خبر در اصفهان رفت و بقیه بقیه  
بر روه عرض رسید بعضی از امرا و پیش خراسان فرستادند و در میان  
با حصار لشکرهای ممالک حورسینه نماندند و در بهار سی و سه هزار  
بیزم خاندان از موضع فغان بکشت و در زمانی بوقت سار و پیش از آن  
شهر بار و لشکر که پادشاه جم افشار شد و عیسای امرا را که نجم ثانی  
تغلق بود و با اینجا یک بر رسید و شترهای قرار یافت و ادا و لشکر را  
غلب فرمودند و چون اردوی که او کشته که بود و در شد مقدس کشته شد  
و عیسای سلطان که در دست بودند از قوه جبهه مایه و از آنف شد و با لشکر  
که کشته و ابدال یک ده که در حاکمانی بود و در وقت قتل  
حزبان مرور انداخته و کشته بود و ادا جانه زمان در بر بقیه اموال بر

سلطان محمد دویسم پسر داشت سلطان احمد سلطان سلیمان خست



بود از گوش سوار کرده بادف و بی محمد عربت لشکر در اردوی ماکو داشت  
 بعد ازین تزلزل حضرت ایلی در ظاهر شهر در است و قلع شد و محمد علی  
 جوان از اخبار آتش و ناخوشی ممانی گشت حضرت ایلی شکر افرا  
 را با توابع بر نسل خان شامو عتاب و نمود و شهر را با بوی طایع  
 از دانی داشتند و بدولت و اقبال اعراف و صاوت فرموده خدای  
 در اصفهان گشتند و در خشد و بزرگان دولت و نهان سوار گشت  
 رس نبدند که آنجا سلطنت از مطلع اقبال طالع شد و آخر ولایت  
 و هدایت از ادبی پادشاهی لایع گشت و در صبح روز چهارشنبه  
 ششم و پنجم سنه نوکر و عرصه عالم از انوار ولادت العلی  
 پادشاه و زمان سلطان سر بر عدل و حسن و حسنیه ای مکان و آتش  
 خورشیدان جهان مژگون آمد و الله ربیع فیض بختی می هر سیر  
 شاد است هر **والله اعلم** خداوند عالم و سلطان و نور و روشن گشت و بخت  
 ازین وجود با گشت شگفت برین آمد و بختی از ارجح هر میدان  
 کز آن که کما ختم کبر و عید و حضرت و با را از طرف اکر است این  
 مولد بماندین از ارجح سرست و از نهان بخت و افاضت  
 در نواح دست فرام آورده و انوار و دولت و اقبال طایع و نور  
 چندگاه از صبح تا شام از این صبح و شام و دانی بخدا و عود گشت

و خلقی دست افشان و پایی کوبان قدم بر لب حاشا ط نهادند و این کار  
 سنه غزین و قمار سیم باوشت و دوم مخالفت و عیان ظاهر کرد و گشت  
 عساکر دوم بید و از نهان آمد و این خبر با نهان پادشاه رسید و ایلی  
 تو اچان را با خضارشکر با وادان فرمان دادند و کس با بر کز و محمد خان  
 است با جو و ستادند و حکم میطاع شد که با لشکر و با بر کز از نهان پادشاه  
 کرد و شکر علی کردند و دیات جان و جلال بفر و اقبال از اصفهان در  
 آمده و ترحم آور با بیان شدند و بعد از طی منازل و در اصل چون از عوی  
 گذشت بید و در موضع که اندا جالدران گویند تزلزل و جلال فرمودند که  
 خان است با بر کز با لشکر و با بر کز پادشاه و ایلی مایه می شدند و پادشاه  
 دوم نیز با لشکر بید و شمار بدان حد و رسید و در موضع جالدران  
 حضرت ایلی قیام و عیون نمود و بخت شکر و اقبال نیز بخت  
 بخشدند و میر و از نهان خان است با جو و ایلی و با بر کز رسیدند  
 و جناب بر عبد الباقی را با جعفر از سوار و غلبه عین فرمودند و بید  
 محمد گویند و بر سید زلف و از این او کرد و بید و بیدین ترید و ایلی  
 و جب سینه مذکور با و میان مصاف دادند و از اول صبح  
 پیشین من العبدین آتش فشان و جدال شتغال داشت و بر  
 چهار کس از عین و در جنگ گشته شد و بر عبد الباقی و بر سید



سید محمد کون و محمد خان اسنا جو رسا و پره قور می شتر خفا کشت نام  
و حسن کت که باب بسیاری از ارا شهادت یافتند و چون پادشاه  
روم خواهم در کیم کشیده در بخیر با بر حواله آن استوار خیمه در بر  
آن توب و لشکر قبیله کرد و تکریم خیمه بود و در میان آن خیمه  
ظفر بر منقش بود و لشکر ظفر اثر از تکریم یک رویه شوی که کشیده میشد  
حضرت ابی صلاح در ترک قنار داشت دست از جیب بار داشت  
و بزرگ ما و دست فرمودند و از آنجا بغیر از کندی و از آنجا بدر فرستادند  
و در حقیقت آن حضرت پادشاه روم به بزرگ آمده بود و بعد از آنکه  
خوف لشکر بود و صلاح در اقامت نهاده بودم مراحت کرد و در آخر  
در آنجا سید روم قنار گرفت و حضرت ابی در میان روز به بزرگ  
معاودت فرموده قنار همان آنجا واقع شد بعد از آنکه منقب  
از اسرای یکایک سلطان اسنا جو توفیق فرمودند و قنار است ایوان  
و معنی بخواجه حسن احمد فی لغزانی داشتند و رفتی و قنار مقام  
مخبر و قنار از ادوات لشکر برای او مقوض بود و او را پادشاه حسن  
خواندند و منقب معادرت با آنجا سیادت و ثابت بناه در حال آن  
محمد استر آبادی مقرر شد و هم درین سال نادر اوین منقب یک کرد  
رویه شوی به دیار بر آمده بود و دست خازنانش کشیده و او را اسیر کرد  
الدور

از آن دو هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمد و بی در فرودین نام داشت  
و مشا را در در آخر عزت آمد و در بوی کرده بطاعت شغال داشت  
در آنجا سید احمد بی شترین و تعابیه سلطنت بلاد حضرت آن بزرگ با منقب  
ش و درین سال و در العظمت و طعناست بهادر خان شست فرمودند و اگر  
موصوفه را که منقب مهر داری داشت لیس حشد و جواس آن کشیدند  
و درین سال سید پادشاه روم بجای ملک کج آمد و آن فقه و بزرگ داشت  
و از آنجا دفع علا الدوله در القدر ملک است و او را این سید  
بر آن ملک مستولی شد و از آنجا بشهر بر سر رفت و قنار آنجا  
و در شهر رسیده انقی عیشین و سعاده قنار همانا در بزرگ واقع شد  
و در آخر درین سال پادشاه روم به سلطان فانی که پادشاه مصر است  
و حجاز به وجب کرد و او را یکشت و دیار بزرگ نیز تصرف کردند  
شست و شترین و تعابیه قنار بیون و پنجه آن بود و درین سال پادشاه  
مصر رفت و او را با علما و مصری کرد و قنار و جدال واقع شد و در  
ظفر یافت و قنار و مصر گرفت و در سه اربع و شترین و تعابیه  
میرن در بزرگ بوده و در سه قنار و تعابیه کار کیا سلطان احمد  
و ایرن و باج پادشاه شست بزرگ و در سال آن فرستادند و شترین  
و حضرت انقی شترین و فرمودند و ایرن و باج نظر سلطان لقب یافت و از











و احسان جمع و ابرو اعیان لشکر در روز شنبه نوزدهم حرم شریف  
ب عزت که تقاضا کرد بدان **الحکم** بطلان کرد که تقاضا کرد و تقویم **مسند**  
و سر بر داشت هر روز از دست بیرون صفات شرف و خست و خستگی  
انگشت سایه سادست بر سر جهان بان انداخت نشی لطف احوالی شود  
چندک خلیفه فی الارض فاحکم فی السلسله بنام الهادیون است  
فرمود و کاتب رحمت بزدالی ایه در قضا و قضای علیا طریقی  
اشغال پادشاه و عقوبان احکام شایسته هر کرد و بند انوار  
مدان لامع و ساطع شد اهل عالم از دست این جلوس  
انتظام عقد و خلافت و استقامت خود و سلطنت را بدو عادت  
مسئلت نمودند و جهان در کف امن و امان قرار گرفت و در  
منابر و وجوده و نامیر با نقاب مایلون زینت یافت و در  
خرد و لبان حال گفت **هوای مهر تو من را امید نرود**  
حرف نام تو زرا اشرف تر عیار **و از آن مارج که عالم از انوار**  
آفتاب سلطنت و پادشاه از انوار نور و فیاض نازد و نور که سیم  
و نهم سنه ثمان و در این و سعادت هجده سال و هجده است روز بروز  
اعلام دولت در زین و در ارباب سلطنت در غایت همیشه  
در جمیع عمارت اولیای حضرت مقرر و اعدای دولت مقهور و بود

و حجت او آرام پذیرفت و اعلام اسلام و نمایر شرع اربع تقویت تربیت  
او از لشکر که کیوان در گذشت و بنیان ظلم و عدوان بمن صلابت  
و صلابت او با لکینه منقطع گشته **و انجمن سایه سایه حجت**  
و چنین پادشاه حجت **شکر او واجب است در هر حال** روزی  
او نمیت پس حال **و اتفاقا مدارج نفیست و مدارج تربیت سعادت که**  
فل لا اله الا الله فی القربی شرفند و در دست خرد  
واجب فرموده و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب فضل و عقل  
بر نهم پادشاه لازم نموده لاجرم عمار از اد نوع انوار  
امن و امان بعد از او امر ملک دیان از حیم نقب و حریم خان دست  
نیاز بر دغا برداشته بگویند که **بارب تو در سایه بزدانی را** بدو  
نور بهر جهان بانی را **و در کف عاقبت خویش دار** این جای حوده مسلمان  
استقام و فد عن انوار در تابعت فرمان امر غنیمت و فیض  
منابر و عیال بر تیره است که در ملک و موسسه پس ابادای این  
که نام حکرات بر زبان تواند آورد و شراب چون کبریت احرار عالم  
مفقود است و صبا مانند کیمیا ناموجود **رسم منور و خورشید**  
نیش کما خزان **بغضب بر روی کردن نرغون دارند طلاس**  
و با بجه حضرت شاه عالم پناه بعد از پور نادر ارجم افتد و حکم و ولایت



از طرف کرده دو سکنه دارد **بوده** رخ ازین طرف **را** فیض  
 خاش ز عالم جیروت **بوده** تخرنک نامکدت **معدوم** انتقال  
 اند از طرف شرق خان ازین بامد و بست هزار سوار غرم  
 ملک خراسان کردند نواب کا باب از طرف اعلا درین  
 یازدهم حرم تحسین و سعاده در عمر آباد جام مادران  
 دادند و از اول صبح تا محل غروب نوب و ضرب انتقال  
 و با وجود آنکه بعضی از افراد شک از خدمت جنگ غایت غده  
 بودند از خوف باندگی از سپاه چون کوه بر جای محسوس  
 هر که نمودند تا شکایران و نورانی و دشمنان داده بر دشمنان  
 طفر با شد **بود** و با لاریا بسته شد **بود** **نزد** سپاه از  
 دلاور **بود** **با** از حنجی خان که با دشت مادران بود و بجای  
 خان و عجب خان با سار شک ازین **نکته** صلح گشته که  
**نه** بروای دست اندر دای **بود** مادران که قائم بسیار  
 بیشمار و در دست عمارت و ثواب و عید خان چند و در میان  
 آمد و تهر باز چون آرد از تو جه شاه عالم بنامه خوش کرد و سید  
 و محنان از جانب عربستان سلطان با دشت **بود** **معدوم** در سوار  
 در لشکر **بود** **و** ازین و سعاده در عید **بود** **عالم** بنامه **بود** **نزد** **بود**

آمده در هر نوبت از خوف شکرت از بروم در اجبت نمود  
 و بسیاری از مردم او بدست غارتان طرفت نبل رسیدند  
**چشم** ملک **بود** و چند نوبت **بود** **این** نفری که در دست **بود**  
 بیان فتوحات علقه و حالات و واقعات شاه عالم بنامه  
 آنست که درین محضرات کند از آنکه توفیق رفی شود و در  
 خاست که بعضی از آن در آن بی مفید **بود** **بود** **بود**  
 مولفان و مورخان در تقدیم و تاخیر ذکر بادشاهان حرب  
 زمانست پس برین لقب تتبع اکابر ماضی نموده به بیان شده  
 نواب کا باب از طرف ارفع ایجا و دعای **بود** **بود**  
 روز افزون مسکه انجام **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**  
 پدید آمدن **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**  
 باز **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**

تحت ضایع و در شنبه **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**  
 سنه ۱۰۷۰ در دیماه **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**  
 الفقیر الحقیر **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**

کتابخانه  
 حضرت سلطان **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود** **بود**

تبریز ۱۳۴۵





Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines. There are several small, rectangular pieces of tape or repair material visible on the right page, particularly near the top and middle. A large, faint 'X' mark is visible in the lower right corner of the page.



